۸۸۷۸ ـ س

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مفاتیح الادب فی تواریخ العرب

مؤلف معتمد السلطان (محمد علی خان ابن اوجان)

موضوع

خط مؤلف

شماره قفسه ۹۲۲۳

شماره ثبت کتاب ۷۹۱۹۴

۱۱۷۹۵

وارد شد

فهرست شده ۹۲۲۳

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۳۶ - ۳۹

کتاب مستطاب مفاتیح للدرب فی تواریخ العرب
از تصنیفات رشیقه و تالیفات انیقه
منزلگان معتمد السلطان محمد علی خان فیروز
جناب جلالت نصاب حاجی احمد خان
دام اقبالهما

کتابخانه
جعفر سلطان القرائی
تبریز ۱۳۶۵ قمری

۹۲۲۴

مکتبة ملی ایران
۲۸۶۱

کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

بسم الله الرحمن الرحیم

دیباچه

یا من نیاله ویفوز ذاکر اسمائه وقائل صفاته الی الجنة
العظمی فمن تمسک بحبل طاعته مظاهره فقد استمسک
بالعروة الوثقی نحمدک بمحامدک التی لا تعد ولا تحصی ونصلی
علی انبیائک واوصیائک واولیائک الذین هم
اهل التقی وبعد فلما امرت بتالیف هذا الکتاب
وتصنیف هذا الخطاب من طرف قائد جیوش السلطانیه
وسائق عساکر الادبر الشیه فخر ابناء الملوک المشهور بحسن السلوک امام
الوزراء قوام الملة نظام الدولة حسام الدین ابن المغفور
عبد الحسین میرزا دامت ایام شوکته واجلاله فی خلافة
ظل الله الملک الخلاق السلطان المؤید المنصور

منظر الدین شاه

والمنصور فی الله فاتح ابی الفتوح والمغازی السلطان
بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان
بن الخاقان السلطان الغازی خلد الله
ملکه وشید الله دولته وبادرت بتسطیرها فی شهر
رجب الاصم لسنة رابعة عشر من مائة رابعة عشر
خلت من الهجرة خاتم النبیین سید البشر وسمیتها
بمفاتیح الادب فی تواریخ العرب ورتبتها علی
مفاتیح متعدده کما سیاتی ذکرهن فی فهرست الکتاب
بعون الملک الوهاب وانا اضعف العباد واحوجهم
فی البلاد ابن الامیر المکرم والمشیر المعظم معتمد
الحضرة الخاقانیه ومؤتمن الدولة السلطانیه حاجی
احمد خان صانه الله عن الحدثان محمد علی المتخلص بالعاری
یغفر له الباری آمین بجاه النبی الامین وآله وصحبه
الغر المیامین

مفتاح الادب فی تاریخ مملکت الفرس وما یتعلق

یتعلق به محتویه بر ابواب و فصول و خاتمه و تتمیم

باب اول در حدود و مساحت بلاد معتبره و بنادر مشهوره و طوایف و مشایخ حالیه مملکت عمان

مشتمل بر چند فصل

فصل در حدود و مساحت و تعیین فراسخ بلدان و بنادر عمان شرقی

پوشیده نماند مملکت وسیع و فسیح عمان بر دو قطعه عمده تقسیم یافته عمان شرقی و عبارت از حضرمات امام سقط است و عمان شمالی و بر مملکت است مشایخ مستبده مقتدره اطلاق میشود اما عمان شرقی و حال قلم در احوال آن صفحه در حوالی از جانب مغرب بعمان شمالی از جانب مشرق و شمال بحضرموت و یمن متصل است جنوبش دریا گرفته مساحتش هشتهزار و نهصد و شصت فرسخ مربع است طولش از مغرب بمشرق دویست و نود

و دو فرسخ از خطه بلاد حرلانها، عمان شمالی گرفته بر رباط ابتدا، حضرموت و یمن منتهی میشود عرض آن خطه از ده فرسخ منتهی بیست و چهار فرسخ است از خور کلبه و مریر بندر شاص بیست و پنج فرسخ از بندر شاص بر نیه سهار بیست و چهار بندر صحم هفده بندر رفا بوده چهار بندر سوتی سی بندر مصنعه بیست بندر برکه هفده بندر سقط شانزده بندر قریات بیست بندر طیوی طیبی نیز مینویسند ده بندر قلهات شش بندر صور بیست بر اس الحد پانزده بندر بصیره سی بظفار و رباط چهل فرسخ تمام آن امصار و مراسی آباد و معمور و در ساحل دریا واقع از بندر شاص بشهر حسیفین ده فرسخ از مدینه سحار بیست هفده از بندر رفا بوده بظفار پنج از بندر مصنعه بر ستاق شانزده از بندر برکه بقلعه تلک

نخل وادی سعاله ده از مسقط بزودی است
و چهار از مسقط بفتحه و سمایل چهار فرسخ از بندر صور
بشهر جعبدن ۵ فرسخ است از سمایل
بشهر سمدشش فرسخ نصف ان مسافت دمرحت
جمشده صحاری بی آب و علف و بوادی مسطحه
ریگ زار است

فصل فصل در بیان بعض متعلقات و وقایع بلد و بلدان
مزبوره

آب مشروب تمام ان بنادر غیر از مدینه سمار از
آب چاه است نخیل و فسیل ان بندرات و
بلدان از اندازه بیرون است مدینه سمار از
این معظمه محسوب می شود انبار انبه و مرکبات
مخصوصا لیمو فراوان دارد لیموی خشک مشهور لیموی
عمانی در باطراف و اکناف میرود غالب در مدینه
سمار بعلت سیاه اکثر سکان ان مدینه اهالی ایرانند

ایرانند تقریبا ۵ هزار مرد شوشند شایع الکلی در
سمار است در بندر صحم و خابوره و برکه و مسقط نیز ایرانیها
بسیار زیاد غلب انها از اهالی شمیلات و مینات
بعضی از قریات ضباط نخوذ زارکه و طی مالو فرا
و داع نخه با ان خطه رخشه لنز از غرایب بلدانات
و صنایع الهیه جلت قدرته در سمار در فرز
آب در یک دیا چشمهای آب گوارا مشاهده
میشود و مشروب مردم از آب این چشمه ها است
در سی فرسخ میان خابوره و لوتی بلدان معموره بسیار
است تمام مقام سکونت ال بوسعید و ان سمار است
نان انها ماکولات اقامت در میان خابوره و لوتی
پنج فرسخ و چهار فرسخ بار در می شود بندرات سه
فرسخ میزان هرگاه از ان محل بمحل دیگر حرکت
کنند دیگر ان شاء الله در انهایت شنیدم در
کلکته از ولایات مشهوره هندوستان گوسفندانی

که سفید است که در هر بار پنج و چهار آتش
شوند و در خارج بیش از چهار نیارند بر سابقه
در تعرف امام بنی بعبه و مامور انجا مخاطب با میر بعبه
طایفه قواسم و بنی بوعلی از مسکونین عمان شمالی
و طایفه مزازیق و آل علی از متوقفین بر فارس
زکوة خود با میر رسانیده در حدود هزار و دویست
و هشتاد و چهار ترکی از اهالی سدیر را امیر انجا بعبه
در آن سال امور لام سقط و لام بنی هر چه اعشش
بیند اکثر اهالی که از قبایل ترکی از جاده داشته
وقت را فرصت شمرده بمعاضدت اهالی شارقه
ترکی را مقتول ساخته پس از آن قضیه بر می
از تعرف امام بنی بردن لکه در حوزه مملکت
زاید شیخ بوضبی در لکه ظاهره نام جبلی است در
عمان شرقی اعراب ساکنین حول و حوش
آن جبل بظواهر مشهور از جبل اخضر از جبل

از جبل عظیمه محوب یکی چشمه شیرین
که اکثر در اوقات فراوان است اشجار کرم و سیب و زردالو
و سایر میوه جات سرخد و درخت قهوه در اوزاد است
جبل هوای دلکش و آبی خوش دارد است راهش
چنان صعب و دشوار است نزدی در دامنه
جبل اخضر از جانب شرقی و رستاق از جانب
مغربی واقع در نزدی کاروانسرا و دیگر آثار قدیم زیاد
است در غالب انها آثار خطوط فارسیان هنوز
باقی است از آن آثار هیر است در سابق زیاد آباد
بعبه مشروب اهالی و غیره از قنوات مستقرده است
در از جبل اخضر گرفته شده قلعه محکم متینی از آهنیه
اکاسره در نزدی هست خطوط میخی در او زیاد دیده میشود
مردم نزدی شکری خود ترتیب دلعه و حلوائی از
آن شکر ساخته در بمرات از حلوای خود سقط اند
واحد است رستاق در اصل رستاکاه بعبه

قلعه تقریب یافته رستاق شده از بلاد معتبره
عمان شرقی آب آنجا از قنوات نشعه جبل
اخضر است قلعه از ابنیه اکاسره و مسجدی از
عمر بن عبد العزیز در آنجا یادگار است هر دو بان
صیانت و متانت قریب باقی است در حدود آن
قلعه خطوط نخل زیاد دیده میشود در رستاق باغات
و نخلستان زیاد است قلعه خزم از ابنیه
یعاربه در فرضه رستاق است زیاد محکم و استوار است
سمد موطن اصلی و مسقط الراس سید حمیر است
در سلطنت عمان چون متفرق شد املاک سمد را
از رعایا فریه خالصه مخصوص قرار داده و طایفه مخصوص
تا ۴ در آنجا ساکن کرده آنچه از باغات و نخیل و
زراعات آنجا حاصل میشود فرضه میان طایفه
تقسیم کنند تا بحال آن مراسم معمول است
فنجه دنمایک در شهر معتبر و قنوات زیاد و باغات

و باغات فراوان در آنجا است قریات
از بنادر مشهوره و نخل نعمانی خوب در آنجا میباشد
وادی المیح در چهار فرسخی قریات واقع در
آن وادی قنوات زیاد است نخیل بسیار بعمل میآورند
اعنب آب و هوایان سلطانی مسقط در آنجا بسته
میشود طیوی چنانچه مرقوم رفت از بنادر عمان
است در طیوی دره است میان دو جبل شامخه
آب گوارا از چشمهای متعدده از دو جانب دران
دره ریخته میشود چون آب نطف بریا میرود
زرع بریا نرسیده دریا چه بزرگی تشکیل میدهد
انار بسیار ممتاز دانه و موز و سایر مرکبات در
آن دو جبل است و مسقط جهة فروش زیاد میریزد
در حصن تنبول در آنجا موجود است ولی برکش از
تنبول هندوستان کوچک تر است تنبول را
بان نیز میگویند قلعات سابق از بنادر

بنادر معتبره معموره و پایتخت عمان مشرقی بصره که
خرما در عمان بصره بقلهات رفته و بهندوستان
میرفت در معادل آن برنج و سایر مایحتاج عمانیها
از هندوستان می آید پس از عمران بندر مسقط آنجا
خراب شده لاکن قریه در آنجا بسیار است
بندر صور امروز زیاد آباد است اهالی صور کشتی
سازی زیاد دارند تمام درختها صور سازند و خوب
سازند مسافرت بهند و زنگبار کنند غالب کنیز
و غلام بنیاسی و سواحل انها جلب کنند بعمان
آورده و فروشند در سال هزار و سیصد و هفت سیصد
کشتی از انها از بیم دولت انگلیس در ممانعت خرید
و فروش کنیز و غلام در حمایت دولت فرانسه
رفتند بنی فرنج میان راس الحد و مصیره تماماً
ریگ زار است و بوی از عمران نیافته غیر از سیع
بنی بوعلی و نخره جماعتی ماهی گیر هستند غالب صید

صید انها شیر ماهی است در سال کلها شیر ماهی
نمک نقره بمسقط آورند یکصد دانه از دو ریال الی
ده ریال بیفروشند از مسقط بر لس میبرند و در آنجا
پنج دانه در پنج ریال الی ده ریال بفروش میرسد
ظفار آنچه تحقیق پیوسته خرد ممالک یمن بصره در
مائه هشتم یا نهم از هجرت بنوبه از توابع عمان
شده چشمه آب گوارا متعدد و اشجار انار
و لیمو و کمال سرخ و لبان و کندر و صمغ و سقط
فراوان در آنجا است در فصل برسات هند در آنجا
بارندگی زیاد ملیخ مسقط دار السلطنه حالیه عمان مشرقی
از بلاد معموره و بنادر مشهوره دنیا است از سه جانب
محاط جبال شاهقه از جانب شمالش دریا است
در عرض بیست و سه درجه و ثلث و چهار دقیقه شمالی و
طول پنجاه و هشت درجه و پنجاه دقیقه شرقی واقع
جمعیتش شصت هزار نفر ملیخ مسافت میان آنجا

انجا دلبندن دار السلطنه انگلند شهر ازدیفصد
بی دو بیک انگلیس است در زمان تسلط پرتقالیها
آباد شده بواسطه احاطه جبال در تالستان زیاد گرم میشود
مطرح و مطیرح و دار صیر مکان نفاز زنه و قلعه
جبلی و قلعه میرانی از قراء و قلدع مسقط است قریه
بوشر چهار فرسنگ مسقط واقع آب گرمی
در انجا هست مردم عبادا انجا اند

فصل فصل در اسامی قبایل و طوایف اعراب ساکنین
و متوطنین مملکت عمان

در ان عرصه وسیع ده قبیله معتبره و عمده است قبیله
هنادی و قبیله غافری تمام طوایف از همین ده
قبیله منشعبند آل بوسعید و آل بوفلدح و آل
بوفلدسه و بنی بوحسن و آل دهیمه و بنی رواحه
و حجریین و حارثی و بنی حسن و بنی وهیب و عوامرد

عوامرد و حواسنه و آل بوبشیر و آل سعد و بنی هنا از
منشعبات قبیله هنا و بنی بوعلی و جنبه و مساکره
و نعیم و بنی جابر و قواسم و ظواهر از قبیله غافر نیز
و طوایف منشعبه غیر از اینها بسیار است تطویل کلام
از نگارش انها صرف نظر نمود اهالی عمان مشرقی
و شمالی همه از ان ده قبیله هستند بنی بوعلی و مساکره
طریقه وهابیه دارند و بعضی از جنبه در سلک طریقه هستند و
بعضی از جنبه از اهل تسنن و جماعتی بقیه طوایف
همه اباضیه مذهبند شیخین را مقبول دانند و
صهرین را نخواهند آل وهبه و جنبه هر کدام ده نفر
هزار نفر میشوند شیخ آل وهبه یعنی رئیس انها
امروز پیر خلیفین نوه است آل بوسعید اقوام و اقارب
عالیه امام مسقطند آل بوبشیر و آل سعد همه
متعصب در لباس فقها و صاحب ثروت و مکنت
زیادند هر یک فارک و خرما و غیره در کشتی خود بهند کفه

کهبه در معدن برنج و قماش از هند و غنم و کنیز از
زنگبار آورده میفروشند جهة زکوة و عشور نمیدهند
غالب معاملت انها با طایفه ظواهر و اهالی رستاق
است در ایام سید سلطان داد ایلی امر سید سعید
زکوة میرفتند پس از محاربه جعلان در اساس الخیمه و حمایت
الکفیسها چنانچه هر قوم ملیکو سید سعید را سلطان خود
خوانده و زکوة نخواز او ممانعت کهبه چون در لباس
فقها و زنان بعد سید سعید و اخلاف او انها را دنبال نمیفرستند

فصل

فصل در معلومات تاریخیه
عمان شرقی و شمالی
قبل از تسلط بعیاربه

انچه از کتب تواریخ بلوطه استنباط شده و تتبع نمهه
مملکت عمان در سلطنت ساسانیان جزء ایران بهه در
خلافت خلیفه ثانی در تصرف اسلام در آمده و خروش
در هر حوزه تغییرات کلیه پیدا کهه چنانچه بندر

بندر ظفار جزو مملکت یمن بهه از سلاطین یمن حکومت
انجا بعهده میبیاشد ملک فایز از بنی اعمام سلطان
یمن سالها در انجا حکومت داشته پس از وفات
ملک فایز پسرش ملک مغیث حکومت ظفار را داشته
در سال هفتصد و بیست و شش ملک مغیث ولایت
سرکش از اخشه سلطان یمن بتدبیر ملک مغیث
در صدد انتهاض بهه ناگاه زلزله عظیمه حادث سلطان
یمن در زیر آوار رفته تلف شد و ملک مغیث در ظفار
مستقل و مستبد گهه در ان وقات خرد و میان یمن
و عمان بندر مصیره بهه پس از انقراض خلافت
بنی عباس که ملوک الطوایف پیدا شده مملکت
عمان در تصرف سلاطین هرموز بهه از جانب انها
مشایخ بنی ازد بن غوث حکومت انجا داشته
در سال هفتصد و بیست و شش از جانب قطب الدین
تهمتن پسر تولان شاه سلطان هرموز ابو مهر نهان

نهان از دی حکومت عمان داشته در همین سال نظام
الدین بلور نامه قطب الدین شهر هرموز را بغلبه متصرف
و قطب الدین فرار را بقلهات رفت و استعداد کامل
در قلهات تهیه دیده بهر موز لشکر سه مرتبه سخت تاخت
از برادر نامه یافته عاقبت نظام الدین را مسموم ساخت
و هرموز را تصرف کرده پس از فراغت دا کهکی بجزیره
قیس رفت در انجا سکوت اختیار نمود فلدخه عاقبت
پرتقالیها سلطان هرموز را متعرض ساخته ملک
ظفار و حوزه مملکت عمان از متصرفات نمود کرده
و سقط را آباد و دار الامان نموده از انکاه انکه در تصرف
پرتقالیها در آمد بعمان شرقی و انکه انها توانستند
تصرف کنند بعمان شمالی شهرت یافت و موسوم
شد در سال هزار و سی و هفت بیاره مملکت عمان را
متصرف در سال هزار و سی و یک تسلط تام پیدا
نموده پرتقالیها تماما از عمان بیرون کرده چنانچه کارش خواهد آمد

فصل در بیان عمان شمالی و مشایخ حالیه آن نقطه

چنانچه مرقوم شد عمان شمالی از عمان شرقی
موضوع است بنادر و جزایر فارس اقرب است
از عمان شرقی و بهفت قسمت منقسم شده راس الخیمه
و شارقه و ام القیوین و حمریه و عجمان و دبی
و بوظبی در هر کدام شیخ جداگانه است و تمکین از
یکدیگر ندارند در رعیت هر کدام مالیات بشیخ خود
میپردازند تمام مطاع هستند و مطیع نیستند خویش را
در حمایت دولت انگلیس کشیده که از مخدومات و ضرر
معاند و اضرار دشمن ایمن و محفوظ باشند راس الخیمه
همان بندر صیر است که محمد تقی خان سرکرده نادرشاه
سرا کهنه خود در ان حول و حوش افتاده از ان
گاه تسمیه صیر براس الخیمه تبدیل یافت راس الخیمه

راس الخیمه و مرضات است و توابع ملک جلفار مشهور
شیخ حاتیه ابن ماجد پسر سلطان نوه صقر است از
بنی قواسم محبوب میشود در شارقه عبا بالبنانی
بسیار لطیف مطلوب می باشند شیخ ابن کلور نقطه
شیخ راس الخیمه نامش صقر و پدرش خالد است
شیخ ام القیوین احمد پسر عبدالله از آل علی است
شیخ حمریه در عجمان موقع نگارش در نظر نبود شیخ
دبی از آل بوفلاسه نامش مکتوم پسر حشر نوه مکتوم است
شیخ بوظبی زاید پسر خلیفه نوه شخطوب از آل
بوفلاح است از تمام شیخ از حیثیت صفات
و سیر حمیده افضلیت و اکملیت دارد مدت مدیدی است
که حکومت ابن دارد مامور دولت انگلیس مقیم عمان
شمالی در شارقه اقامت مینماید
و شیخ آن خطه مامور علوی مذهب
قبول نمیکنند

باب چهارم

باب چهارم در ابتدای تسلط
پرتغال در مملکت عمان
و انقراض آنها

در سنه نهصد و دی و هفت پرتغال در مملکت عمان تسلط و اقتدار
پیدا کرده و غالب سواحل آن مملکت بحیطه تصرف
در آورده در سنه هزار و سی و یک نفوذ آنها فزونی گرفت
مسقط و بقیه ممالک عمان از متصرفات آنها شده
با وجود آن بسطه ملک و سطوت و احترام از سلاطین
صفویه تمکین و اطاعت داشته بارسال تحف و هدایا
برسال الفیاد محفوظ میداشته در سنه هزار و صد و
پنجاه و دو سلطنت صفویه منقرض شده بعد نادرشاه
در هندوستان مرکز قدرت و جلال بعد سیف پسر
سلطان دست راعنیت داشته لشکر بخلیج فارس
کشیده جزایر بسیار تصرف نموده در جزیره بحرین حکم
بقتل عام داده شش روز در آن جزیره شورش بود

یوم النشور برپا پس از شش روز دست از قتل و نهب
کشیده بسقط معاودت بمعوبت دیگ کشتی در دن
مسافرت با نخو داشته طغیان و سرکشی سیف در بحر
هندوستان بمسامع نادرشاه رسید آتش قهر آن
پادشاه قهار مشتعل شده در حال فرمان ملوکانه
شرف صدور یافت لاجرم سورت که در انوقت
غاشیه اطاعت نادرشاه بر دوش میکشید ده روز
کشتی جنگی روانه بندر عباس کنند کلبعلی خان افشار
از اردو مامور شده با لشکر خراسان از طریق یزد
و کرمان ببندر عباس رفت و محمد تقی خان امیر الامرا
با لشکر جمعی دلاور و سبعه از فارس مامور
سقط یافت و بحاجی علی شاه وزارت بحریه و بقیه
دریا بیگی دلخواه شد حاجی علی شاه از اجراد
نگارنده و فرمان نادرشاه نخو نگارنده موجود است
جهاز راجه بندر سورت چون ایام برصات و موسم

دوسم متلاطم دریا بود و چار صرمات زیاد شده یکی
از انها نابود و بقیه سلامت بمقصد رسیده کلبعلی
خان و محمد تقی خان انوقت از لنگرگاه بندر عباس
بواسطه طغیانات امواج حاصله از باد سهیل محلی نبود
بکشتی در آمده از بندر جیرم بکشتیها در آمده بایران
انداخته بمقصد شتافتند در بندر جیرم محمد تقی خان
بجمع لشکر و قلعه انجا بازگرفت تا بقرف کفره و
ساخت آن سامان مقرب خیام لشکر نادر شده
از انوقت انموضع مشهور بر اس الخیمه کفره قلعه
محمد تقی خان از لطمه خشکی کلبعلی خان از لطمه دریا وارد
مرد و خور کلبه شده بندر دیا و بندر شاص برون
محاربه بقرف نخوه از انجا بمرتبه سهار لکه حمد ابن سعید
از جانب سیف حکومت انجا داشت بسیار مستحسن
و متعقد بود و روز کار نخو بر منهاج بانی می گذرانید
رسولی فرستاده پیغام داد هرگاه سقط بحیطه تقرف

بقرف شما درآمد در حال بهار را تسلیم میکنم محمد تقی
قبول کرده حرکت نموده ببندر صحم و بندر خانوله آمده
در بندر خانوله طایفه خواسته و نعیم و ظاهره به
استعانت آل محمد وال بوشیر قتال و جدال نموده
پس از سه روز محاربه امان خواسته تسلیم شدند از آنجا
ببندر سوق رفته پس از سه روز محاصره بقرف
در آمده و قلعه مصنعه بدون جنگ تسلیم شد محمد تقی
خان حکومت بنادر مقرفه تماماً پس از تقرف یکی
از اهالی آن بندر سیرده دیگر از نزدیکان حکومت
جدیده بگردکان گرفته بکشتی میفرستاد خلاصه ببندر
ریگه رسیده در آنجا کلبیع خان از کشتی فرود آمده بمحمد
تقی خان ملحق شد ده روز قلعه ریگه و قلعه نخیلو
در تحت محاصره داشته عاقبت محصورین رستاق
فرار نموده و هر دو قلعه از متقرفات سرکردگان آزاد
شده استعداد کاملا بسرکردگی یکی از امیرالبحر در آن

در آن قلعه گذاشته دیگر باب مطرح شد قلعه سیف
پیر سلطان لام سقط مردم بشرب مردم بغزل
بعضه مستی شراب و مستی نخوت و مستی جوانی
و بوه غافلت و مکر فات اعمال و مجازات اهمال
اولا مقهور شده در مطرح پس از حرکت مزبوره
مقتول و در لشکرگاه او فرمان قتل عام داده شد
پس از شش روز بقیة السیف را امان داده و امان
یافتگان برستاق رفته تمامی فرود کشتی جنگی و ادوات
و ذخایر از منه ممتازیه سلطانیه بیاریه بقرف عساکر
نادر در آمده و مملکت عمان جزو متقرفات دولت
ایران شده و اهالی و عیال سیف پیر سلطان
از قلعه جبلی و قلعه میرانی برستاق فرستاده در قلعه
حزم انها را مسکوت داده چون رعایا و برایا از
قرمانیت دیاریه بستوه آمده بعضی هر جایی از الطایفه
را میریزی می کشتند پس از محصول آن از آن طایفه

الطایفه منتخب بعبارت عدیده شهد معروف تسلیم
یعنی تنی نفر از ذکور و اناث باقی ماند و انها بجانب
مرقوم شد در رستاق اجانه اقامت یافتند محمد
بن سعید مرتبه سمار دانکه در بیت المال بود بتصرف
ایرلیها دلهه بمسقط لهر محمد تفتحان حکومت مسقط
و عمان بقلیچ خان دلهه و محمد بن سعید را بکفار
اودکهه و تشریف وزارت بخشیده و بجزیره رفت
تمام بستگان سیف پسر سلطان یعقبی را بینه
و بمسقط معاودت نمود

مسقط قبل از تصرف یعاربه در تصرف پرتقالیها
بود در سنه هزار و سی و یک بجانب مرقوم شد روز
یکشنبه تمام پرتقالیها در کلیسیای که امروز مشهور
است بجزیره اجتماع داشته دست بجهه یعاربه غفلتاً
در انجا ریخته تمام پرتقالیها مقتول و
مسقط بتصرف آنها در آمد در

در سنه هزار و صد و شصت نادرشاه شهادت یافت
و محمد تقی خان حکومت مملکت عمان بمحمد بن سعید
دلهه و جهانگیر راجه بورت را در
اطاعت و فرمان او گذاشت باتفاق
قلیچ خان بمشهد رفت

باب سیم در بر حوالت آل بوسعید و بیان سلاطین — باب سیم
آن طبقه مشتمل بر چند فصل است

فصل در بیان سلطنت محمد بن سعید در مسقط — فصل
و عمان

پس از شهادت نادرشاه و انتهاض محمد تقی خان
و تفویض حکومت عمان بمحمد ابن سعید رفته رفته
حکومت محمد رونق گرفت از ورع و زهد و دیانت
و امانت و تقوی جلب قلوب رعایا کهه تمام مردم
مطیع و منقاد شده بامامت و سیادت محمد
بن سعید گردن نهاده بطوع و رغبت هر سال زکوة

زکوة اموال نخود تسلیم بیت المال نموده در اوامر و
نواهی او تمکین و اطاعت داشته سید حمزه الفن
بجهانه بجماعت ادا کرده و در خطب صلوة جمعه و اعیاد
دعا بوجود کریم خان زند میخواند با وجود اقتدار سلطنتی
باز وجوه معاش او چون
خلیفه ثانی از زنبیل بافی بود

حاجی حسن شاه در سقط وفات کرد حاجی حسن شاه
پس از وفات پدر طریقه تشیع گرفته از وزارت
بحریه استعفا کرده مشغول تجارت شده در اندک زمانی
از حمر تجارت ثروت زیاد اندوخته شانزده کشتی تجارتی
مالک شده تجارت کلکته و رنگون و مکو داشته
غالب اقوام و اقارب او از کنک بسقط مهاجرت
نموده عاقبت بوزارت سید حمزه نایب الحکومه
بندر عباس و شمیلات و میناب بکف کفایت
او تفویض یافت و حکومت جزیره قشم یکی از

از رؤسای طایفه بنی معین داده تا کمال حکومت
آن جزیره با مشایخ همین طایفه است
سید حمزه در وزارت حاجی حسن شاه در معاهده تجارتی
یکی با کمپنی انگلیس در هندوستان و یکی با دولت
هولند بسته و قرار داده آنچه مال التجاره از هر قبیل
از خارجه وارد سقط شود صدی عشر بر دارند
و آنچه از مملکتی عمان بسقط آورده یک گرفته شود
پس از انعقاد معاهدات مزکوره فرستادگان اهالی
سند بسقط آمده هدایا و تحف زیاد از قبیل یراق اسب
مرصع و شمشیر مرصع و کارد مرصع با خود داشته خواهش
رواج تجارت مملکت سند در سقط کرده سید حمزه آن تحف
و هدایا پذیرفته و تجارت تجار سند در سقط متعلق نموده در
سطح مکانی نفوذ یک دیگر جهت سکونت تجار سند
معین فرموده و از بیت المال مخصوص حکمی کرد آنجا
کشیده و چند راس اسب و مادیان و شتر مصحوب

مصحوب سفرا جهت امرا سند فرستاد پس از ورود
تجار سند بمسقط راجه کچ و مانرو ایلچی مخصوص بر بار
سید جهر فرستاد و جهر زنجیر فیل و مستغنی از نفایس
کچ و مانرو بعنوان هدیه مصحوب او بجهت سید از ایلچی
نهایت پذیرائی نموده پس از انصراف و مراجعت
ایلچی سیصد نفر هندو از کچ و مانرو بمسقط لکر منازل
متعدده سید جهت انها معین کرده و در مسقط
بازار تجارت انها رواج گرفت
جزیره زنگبار و جزیره الخضراء و بندر بنباسه انوقت
از توابع مسقط بوده حکام انجا از جانب سید بوده اهالی
زنگبار مالیات خود نصف بمامور سید نصف بریس
طایفه مخزوم میدادند طایفه مخزوم مالک اصلی
زنگبار نیز هزار خانوار می‌شوند سیاه چهره و خوش گل
و مقبول هستند زنان انها بلند قامت و پیوسته
ابرو و شکنی مو نیز در افتتاح موسم یعنی هنگام

هنگام مسافرت جهانگردی شراعی عادت افتتاح
لاهور شیپور میزنند شیپور اول بنام امام مسقط شیپور
دوم بنام رئیس طایفه مخزوم در هزار دویست و هفتاد و نه
بایست رئیس طایفه مخزوم تمام دان مرهومات برداشته
شد چنانچه نگارش خواهد یافت طایفه مخزوم شافعی
مذهب و در علوم غریبه از قبیل جادو
وغیره ماهر نیز
سید جهر چهار فرزند ذکور داشته عزان و سلطان
و احمد و محمد در سنه هزار و صد و هفتاد و پنج میان انها
نقار و کدورت پیدا شده سید جهر انها را تفرقه
کرده هر یک را حکومت جائی داده روانه نمود حکومت
رستاق با جهر حکومت سوق بمحمد حکومت جاه بهار بسلطان
حکومت بهار و نیابت امامت بعزان داده شد بعد از قتل
جاه بهار کفاف و بعیت سلطان نزد مسافرتی کعبه
که از ضرار داد خان حکمران انجا ملاقاتی نموده ضرار داد خان

داد خان بندر کوار را بسلطان بخشید با وجود ممانعت
شدید سید جعفر از مراجعه با سلطان باز حاجی حسن
شاه کلک بلزوم رعایت معیشت سلطان در خفیه از

سقط بپاه بهار بیفرستاد

در سنه هزار و صد و نود سید جعفر بیمار شده رفته رفته مرض
شدت نموده حاجی حسن شاه چون حالت بستر بر دیده
در خفیه از تمام مشایخ و تجار و اعاظم سقط و عمان
بیعت و میثاق امامت سلطان گرفته روز
کشتی مشحون و مملو از برنج و باروت و سرب بکوار
فرستاد سلطان پس از استحضار از حالت احتضار
پدر استعانت و استمداد از خداداد خان خواسته
بلد بابان خان با جماعتی از کلات با عساکر و امرا
او رسیده بود و انها سلطان در کشتی در لهه بابان
رسانده روانه شد و روز پس از وفات سید جعفر
وارد شبانه داخل سقط شده در جزیره معبد سابق

سابق فضای فرود آمد تا طلوع آفتاب جهانتاب تمام شهر
و قلعه جدالی و حوزه تصرف او در لهه روز سوم وفات
پدر بمسجد لهه و خطبه قرائت کرده ولایت نمود عزان
در قلعه میرانی متحصن بود عاقبت مصلحان صلح اندیش
در میان افتاده نفاق و برادر بوفاق مبدل ساخته
قرار دادند سلطان در قلعه جدالی و عزان در قلعه میرانی
حکومت کنند چند وقتی بهمین منوال بود سلطان
هر بار برادر خود عزان میرفت و عزان هفته یکبار نزد سلطان
می آمد ولی مراجعه هر دو بالبور با استعداد و کمال بود
پس از چند گاه سلطان تمارض نموده عزان چون اطمینان
کامل داشته بدون احتیاط بعیادت لهه گرفتار شد
قلعه میرانی و مطرح را سلطان تصرف کرده با سبانی
قلعه میرانی بلد بابان خان داده پس از چند گاه بمزید اصلاح
میان هر دو بالبور شده و قرار داده شد نیابت حکومت
بهار و رستاق بعزان داده شود و احمد بن سید جعفر ملازم

ملازم حضرت او باشد و محمد بن سید حمد در بوق
حکومت کند پس از اصلاح ذات البین تشریف
امامت و سیادت سلطان پوشیده و مخاطب بسید
سلطان شده بنیان سلطنت سید حمد بن سعید بال نهد

فصل

فصل ذکر سلطنت سید سلطان
بن سید حمد بن سعید

پس از انقیاد و اطاعت عزان و تمکین مشایخ سمقط
و عمان سلطان در امامت و سیادت مستقل و مستبد
شده پس از چندگاه طایفه غافر بها سر از فرمان پیچیده
سرکشی کرده و عصیان ورزیده پس از محاربات زیاد و صدمات
بسیار منقاد و ذلیل شدند
در سنه هزار و صد و نود و دو از متصرف بصره نسبت باهالی
سمقط و عمان تعدیات و اجحافات شده سید سلطان
چند فروند کشتی جنگی معین کرده بنفس نفیس نحو بصره
تنبیه و سیاست متصرف روانه بصره شد طوایف

طوایف جعب بسید سلطان پیوسته مرتبه بصره چند
روز در تحت محاصره بود جهانگیر جنگ متصرف بصره
کوکب عبد الفتاح در ابو الخصیب با جهانگیر سید
مقابل شده عبد الفتاح و چند نفر صاحب منصبی
از اهالی مصر گرفتار و جهانگیر را پس از نهب و غنیمت
در بحیره بخشکی از اجنه متصرف تاب مقاومت در
نخوزیه ناچار شده بقبر اسلامات و حاجی عبد الکریم بن
جمال نزد سید سلطان فرستاده پورش و معذرت
خواسته صد و پنجاه هزار شاهی و ده هزار تومان و ده هزار
تقدیم کرده و متقبل شد هر سال ده هزار ریال سلطان
سمقط بپردازد تمام اعیان بصره در نوشته متصرف
کفالت و ضمانت کرده پس از عقد مصالحه متصرف در
جهاز شرفیاب حضور شده سید سلطان پس از اهانت
و تکریم زیاد بمتصرف یک قبضه شمشیر و صد هزار شاهی
انعام داده بمشایخ جعب مبلغی وجه نقد و چند قبضه

قبضه شمشیر و خنجر و کارد بست طلد مرحمت فرموده
و بمسقط معاودت نمود

سید سلطان در مراجعت از بصره سرکشی و غرور
در لاهور بنزد عباس کهه و چند روز در جزیره قشم
توقف نمود

حکومت بنزد عباس بشیخ بنهان معاولی دلهه بنیابت
بفحات شیخ عبدالرسول بحرینی
بمقسم احمد شاه بلوچ برد

شیخ عبدالرسول حسب اتفاق نفارند در سنه هزار و
دویست و اند وفات کهه

سید سلطان عیالی از طایفه بنی معین گرفته بود و از آن
زن پسری داشته در مراجعت از بصره پسر را با خود بمسقط
کهه و مادرش کماکان در قشم گذاشت در سنه
هزار و دویست و چهار که سید سلطان بحرین لشکر
بقهر و غلبه انجا را تصرف کهه احمد بن محمد بن خلیفه حکومت

حکومت بحرین داشته فرار از بزبانه و قطر رفت
و در انجا درگذشت

در سنه هزار و دویست و پانزده سید سلطان در معاودت
از جزیره بحرین جهازات بزرگ خود از لهه و دیا بقشم
فرستاده و خود با کشتی کوچک از لهه خوره روانه قشم شده
میان بالعیر و دکنک جنگی از طایفه قواسم بکشتی
سید تصادف کهه بر سید کشتی از کشتی سید از خود
جواب نزدیک پس از مایوسی از شناختن کشتی سید
محاصره نموده و شعلهای محاربه شده سید و غالب از
متعلقین مقتول پس از تصرف کشتی معلوم انها شد
که مسقط را متصرف شده فرار کردند و جنازه سید سلطان
بنزد لنگه آورده و در کنک مدفون شد مدت سلطنت
سید سلطان بیست و پنج سال بود

فصل در ذکر سلطنت سید سعید پسر سید فصل
سلطان

سید سعید پس از پدر در سن نه سالگی مستند امامت
و منصب سیادت یافت با حداقت سن حذاقتی
غریب و لیاقت و فراستی عجیب و کیاستی بلیغ
داشته و نیابت و وزارت مسقط بکمال خود سید پدر
پسر سیف تفویض کرده
سید پدر صغر سن خود را نظر بخود عنصر شمرده خیال
امامت و خلیفه سیادت در خاطرش خطور کرده سید
سعید را بعنوان بازدید بندرات از مسقط بیرون
کشید خیال داشت در عرض راه سید سعید را تلف
کند در قلعه نعمان سید از مکنون ضمیر خال خود مطلع
وقت زوال با چند غلام نوبه دار در خوابگاه سید
بر سر کارش تمام کرده پس از اتمام کار با عزاز تمام
مشغول تکفین و تدفینش شده پس از حصول فراغت
بمسقط معاودت نمود
چنانچه مرقوم شد احمد پسر محمد از جزیره بحرین پس از غلبه

غلبه سید سلطان بن بلعرب در نظر فرار کرده در آنجا در گذشت
پسرش سلطان چون شنید سید سلطان مقتول شده
بحرین را مقر نیاکان خود بردن تارک و مملکتی
متصرف شده نایب امام مسقط بشهر فرار کرده سید
سعید پس از استقرار و استقلال در اوائل سنه هزار
و دویست و پانصد بحرین را بقهر و غلبه باز از آن جزیره را
در حوزه تصرف در آورده حکومت آنجا برادر خود سید
سالم پسر سید سلطان را که بوزارت شیخ محمد پسر
خلف مشهور بحرینی از اهل سمار و دولت نفر غلام
نوبه نزد آنها کنز را که بمسقط معاودت نمود
در آن سنه مزبور عزان برادر سید سلطان وفات کرده
در رستاق مدفون شده و پسر داشت حمود و قیس
حمود بسمار را و برادر خود قیس را در رستاق نزد
عم کلان خود احمد پسر سید محمد گذاشته هر دو کلاه طریقه
زهد و تقوی پیش گرفته شایر حلیب قلوب مردم گشته

کنند ولایت یابند ولی از آن زیارت محجوبه

نتیجه وفایه یابند

سید سعید الاعمه بعد عاقله و مدبره مشهور بنت الاسلام
سید سعید پس از سید بزرگ در کلیه امور از بنت الاسلام
مشورت میده در تمام مشاغل بجواب میدانست

عفیفه اقسم الاسلام میفرمود

در سقط شیعه ها حرمت داشته مرحوم ارباب تها
بعد روز تاسوعا نخل زیور بسته و تابوتی زینت داده
و چند مرتبه افراشته مجتمع بر روزنه شهر آمده آنچه
سینه میزنند پس از اختتام بانجه اشاعر محبت
فرستاده بجوشن شاه اکبان دعا میکنند روز عاشورا
در میدان مشهور بمیدان نخل رفته سینه میزنند
وقت زوال بحسینیه آمده ختم سینه میزنند جهل
تابوت و دو دفعه بیرق با نخل حمل و نقل میدهند
در سنه هزار و دویست و شانزده سید سعید بتقریب

بتقریب بنت الاسلام روز تاسوعا ممانعت نمود در فرمود
و فرمود تها در حسینیه مشغول تعزیت شدند شب عاشورا
زلزله عظیمه در سقط حادث شده سید سعید حدوث آن
واقعه از بی ممانعت دیده فوراً مفت ساعت از شب
گذشته بعد فرستاد جماعت سینه زنها با نخل و تابوت
نخل بر خانه امام سقط که مشغول تعزیت شده از آن
گاه تا بامروز ابدا متعرض تعزیت آنها نمی شوند نخل را
که زیور می بسته با نخل حمل و نقل میدهند تقریبا
نفر حمال لازم دانست آن شب بلوح جمعی مقدار بایان
مامور شده آن نخل را بر خانه حمل و نقل میدهند
از آن سال تا کنون بعد جهاد متصدی این کار در سنه
هزار و دویست و شانزده سید احمد با اهل قطر عقیده دارد
جزیره بحرین شده جزیره را تعرف کفه سید سالم
و شیخ محمد بحرینی و دویست غلام نوبا کشتی در آمده از
جزیره خارج شده سید ماجد بحرینی و شیخ نصر آل مزکور

مزکور مشغول مجادله با سلطان بصره شده بعد مهاجرت
نخود از سید سالم خواستند و تعهد کردند سلطان را
از جزیره بیرون کنند شیخ محمد از زنستان عندلیب منصرفه
بمنصه دیار بان کشیده بمسقط رفتند سید ماجرد شیخ
نفر جمعی از مردم تو بها مایوس شده فرار را بر شهر
آمدند

در سنه مزبوره متصرف بصره بقوت والی بغداد
و خدیو مصر سر از اطاعت امام مسقط پیچیده ده هزار ریال
مقرره بغداد یک فروند کشتی جنگی از مصر بقوت
متصرف بصره آمد صاحب منصبان آن کشتی تمام از ناخط
بغداد متصرف بصره را از توپ مسلم می کشتند

در سنه هزار و دویست هفده سید سعید با چند فروند کشتی
ببصره آمده سه ساعت با کشتی خدیو مصر محاربه نموده از
اتفاقات مستحسنه جبه خانه مصریها آتش گرفته
چون آب مربعه اشتعال کشتی براجی و مناوی

مناوی و چند قریه دیگر سرایت کرده هر آینه آب چند
بصره صدمات زیاد بکشتیهای سید سعید وارد می آمد
عاقبت متصرف محفوظ شده آن خواسته بیت هزار
ریال بابت دو سنه نقد تسلیم نمود سید بمسقط معاودت
کرد

در سنه هزار و دویست و سی و نه دولت انگلیس چند فروند
کشتی بتدمیر و استیصال طایفه قواسم بخلیج فارس آمده
و از سید سعید استعانت خواسته سید سعید و چند کشتی
و بهمراه جمعیت در راس الخیمه با انگلیسها ملحق شده
پس از چند محاربه و دعای سید سعید از کشتی بخلیج آمده
قواسم را شکست فاحش داده ده هزار نفر از قواسم
و طوایف بحرانی قواسم بصره مقتول شده
بقیة السیف بکوهستانها فرار کرده تمام بیوت
و جهازات آنها آتش زده

در جعبدان طایفه بنی بوعلی در طریقه دعای اسمشه بواسطه

بواسطه اختلاف مذهب تغایرات تامی با لام سقط
دارز پیوسته اسباب فساد و تخریب لام سقط شهر سید
سعید از آدمیرال انگلیس خواهش استعانت
در سیاست لطایفه که آدمیرال قبول نموده متفق
بند رصور آمده در دوازده جعدان شتر با آدمیرال
با هشتهزار نفر سپاهی بند و تانی دو هزار صالرات
انگلیسی دو لنگه عراده توپ بجهه سید سعید خواهش
که عربها پیش جنگ شهر آدمیرال قبول نموده سید
سعید و عربها را در چهار فرسخی گذاشته و خود پیش
جنگ شده بنی بوعلی روز جمعه بجو زن طلاق
نوکنند یا که عندف سیوف نخو گشته طایفه
ذکور از پیش دوانیه از دنبال نخو را بهزیمت
پس از ساعتی صالرات و توپخانه بردند بها
رسیده آفتاب هنوز بجو توپخانه بطرف بنی بوعلی در
آمده انگلیسها تاب مقاومت نیاورده فرار کرده

که بنی بوعلی هزیمت یافتگان را در دنبال نخو تمام
انها طعمه سیوف بنی بوعلی شده لشکر سید سعید
از استماع انهزام انگلیسها متفرق گردیده سید سعید
و آدمیرال و پناه نفر صالرات بصدمه تمام نخو را
ببند رصور رسانیده در اثنای محاربه گلوله بزانوی
سید سعید رسیده دکتر تا تمام مقتول شده بعد تنها
دو انسانی باقی بجهه بمعالجت بود آدمیرال روانه
بمبئی شده سید سعید بمسقط آمد
در سنه هزار و دویست و چهل آدمیرال با استعداد
کامل ببند رصور آمده و سید سعید و لشکر زادان
با ملحق شده روانه جعدان شتر جهت نفر مصلحان
صلح لازمش در میان آورده قرار داده شد
انچه از توپ و غیره نزد انها است مسترد نمود و تمام
مشایخ بنی بوعلی با رحم آمده از آدمیرال پوزش خواهند
بنی بوعلی قبول کرده اسوالک مهنوبه مسترد داشته روز

روز جمعه تمام شیخ با رجوع لشکر بورهو شیخ شیپور
کشیده و اسلحه آنها ضبط و تمام آنها را در زنجیر
کشیده و دو فوج بشهر فرستاده عیال و اطفال آنها را
اسیر کرده تمام مامورین را بمنزل فرستاده پس از یکماه
باز نخو سید سعید توسط نخوه مرخص شده بجعبدت
لندن از این حال دولت انگلیس رسمانه بسید سعید
اطلاع داده از امروز دیگر خواهش استعانت جاریه
خشکی از ما نمایید ولی در استمداد دریائی

مضایقه نمیرود

امیر بحریه را انگلیسها بعمان میگویند

در حال مزبوره جنیع خان و دو نفر دیگر از
خوانین مناب عرضه حضور خاقان مبرور فتحعلیشاه
عرض کرده حکومت بندر عباس را استرحا نمود
عرض آنها مقبول شده میرزا باقر حاکم فرمان
آنها بعهده بشیر از لشکر زکی خان نوری از جانب جنیع خان

میرزا فرمان مامور تحکیم بندر عباس شده سید
سعید و چند کشتی از مسقط ببندر عباس آمده سید
باقر و خوانین اربعه مناب را در بندر قلعه از زکیان
خرید زکیان در ظاهر میان آنها و سید اصطلاح داده
مناب بجنیع خان و شمیلات بجنیع خان و بندر
عباس را بسید سعید واگذار کرده زکیان غیر از بندر
قلعه مبلغی معتد به لنابت انعام صاحب منصبان
و انعام افراد لشکر و پیشکش فرمان فرما گرفته و تعهد
نمود هرگاه سید سعید طالب مصلحت خانواده فرمان
فرما شود آن مطلب را انجام دهد زکیان جهة مواجب
بکشتی سید سعید رفته پس از مراجعت میرزا باقر
و خوانین اربعه را بکشتی جهة تودیع فرستاد بورهو سید
سعید آنها را زنجیر نموده و ماتوه آنها را غرق دریا ساخته
بزکیان اطلاع داده حضرات طعمه حیتان دریا
شده زکیان حکام بندر عباس و توابع سید

بسید سعید سپرده بنیز از رفت سید بمسقط آمده حضرت اقدس
در قلعه جدید احترام محبوس داشته خوشنی نداده
خوشنی شام و عنبر و اقسام عطور هر روز جهت انها
میفرستاد علاوه آش نز مخصوص جهت انها معین
کرده بود انکه انها بخواهش حاضر مینمود
در سنه هزار و دویست و چهل و یک کشتی آدمیرال
انگلیس چون کهنه بود للدت و اجرات و تنبه
ان لازم بیرون آورده در مسقط و آج کرده و کهنه سید
ان لا فرید تعمیر نمود
در سال مزبوره سید سعید در کشتی لیور پول و سه کشتی
دیگر بمکه معظمه تشرف شده پس از مراجعت قرار
داده هر سال ده انگلیس جهت شریف مکه و خدام
بیت الحرام و پنجهزار ریال جهت خدام روضه منوره
حضرت رسالت پناهی با انعام مبلغی عود و عنبر
و عطور دیگر از مسقط فرستاده بود بهمین سبب زیدی از

زیدی از حاجیان مسقط و عمان و زنگبار تکریم میکرد
خادم زنگباری سید سعید بهمین متعلق دو از مستمر
و مقرر بود
در مراجعت از مکه معظمه کشتی لیور پول دیگر لیاقت
مسافرت جائی نداشته سید ان کشتی را مصحوب
حاجی سرور بن یاقوت بمبئی فرستاد حاجی سرور ان
کشتی را فروخته کشتی دیگر ازین و احسن از ان با جواب
ساج ساخته و بلیور پول نامیده بیست و پنج توپ
بزرگ و هفده توپ کوچک جهت ان کشتی خریده
ان کشتی غیر از توپ و جبه خانه در شصت لک و پنجاه
هزار روپیه معادل دویست و پنجاه و پنج هزار تومان
تمام شده
سید سعید کشتی لیور پول را پس از اتمام با انعام
چند رأس ماریان ممتاز قیمتی و چند قبضه شمشیر
یکی از انها مرصع بود و چند پارچه قالیچه و چند

و چند شمایه عنبر اشهب بعنوان هدیه جهة امپراطور
انگلستان از سمت اول هدیه است از مسقط با نفتنر
میرهو امپراطور مصحوب رسول لام مسقط جهاز مخصوص
تفریح نمود تمام اسباب آن از نقره بود جهة سید سعید
از سمت جهاز لیورپول هنوز بعنوان یادگار لام مسقط
در لندن لنگر انداخته و بجای سرای
نمی کند

پس از ارتباط و مواصلت فیمابین سید سعید و انگلیسها
و محاربه جعلان بمعاونت انها سید سعید لالای عمان
سلطان جور خطاب دلهه و زکوة نخل باختیار
نمی کرد اختیار

در سنه هزار و دویست و چهل و دو سید سعید کشتی امپراطور
انگلستان لا جهة رئیس کمپنی هندوستان
از عمان فرستاد
در سال مزبوره شیخ عبدالرسول خان لک مزکور حکمران

حکمران بوشهر بقصد زیارت بیت الله بمسقط آمده
سید سعید نهایت پذیرائی از او نموده در جزو از حالت
میرزا باقر و خواجه این اربعه استحضار یافته سید لا
مدت نمود چرا انها لا زنده گذاشته سید تحریک
شیخ عبدالرسول خان در دادن اطلاق انها لا فرمود
که گرفتند پس از یکروز جان انها لا بر فنا آورده
دفن نموده هوش چشم و گوش انها لا خوابیده بود
پس از روانگی شیخ عبدالرسول خان نوشته جات
زنجیان نزد سید سعید رسیده فرمانفرما میفرمایند
طالب وصلت هستیم نباید شیخ عبدالرسول خان
بوشهر مراجعت کند سید در تهیه و تدارک گرفتاری
او افتاد از بوشهر مقاصد سید سعید لا با دو نوشته
ولی از لحاظ تحولات و تغیر اعتنا نموده باز از طریق
مسقط معاودت نموده جهالات سید سعید در اینکه
بود داده و در اساس اتحاد لحاظ او بسته پس از مدتی و محاربه

و محاربه شدیده کشتی شیخ عبدالرسول خان بیرق
سفید علامت آن از آشته کشتی را بمسقط آورده
شیخ عبدالرسول خان را محترماً در مسقط نگاه داشته
و کشتی را مرخص بخمهه بوشهر نمود

در سنه هزار و دویست و چهل و دو پس از گرفتاری
شیخ عبدالرسول خان زکی خان نوشت حال بر آینه
خواستار مواصلت شرف نفرما باشید زود صورت
می بندد سید سعید حاجی پیر فاضل و حاجی
عبدالله پسر و حاجی موسی و سید مصطفی بشیراز فرستاد
خواستار مواصلت شرف آن فرما قبلاً کهه دختر
شرف آن فرما را در شیراز جهت سید عقد بسته با عزاز
و تکریم فراوان وارد بندر عباس شده سید سعید
و ده کشتی مشحون از تحف و هدایا ببندر عباس آمده
زفاف در بندر عباس واقع شده پس از زفاف
تیمور میرزا در ضاقع میرزا و سه تا از کهه دیگر و بوات

و نواب حاجیه مادر عروس عروس را بمسقط آورده و بشیراز
معاودت نمهه روز در هوا انها بمسقط تمام قلعه ت بیاق
نحو افراشته و سه روز متصل از دیه و شیخ شلیک
توپ قهه بجانب اهالی مسقط انعام و خلعت داده شد
در وطنیه یک فرسنگ مسقط قنات لصرات نمهه
و عمارت و باغ ملوکانه مخصوص شاهانه در آنجا
تا نی ساخته شد و شاهانه اغلب در آنجا
توقف میفرمود

در سنه هزار و دویست و چهل و سه سعد بطری از جانب
پسر سعود حکمران نجد بعثان آمده طایفه قواسم و بنی یاس
و بنی غافر با واکاق پاشه در مملکت عثمان قتل و غارت زیاد
کهه غالب مالیه فقرا و ضعفا بالیه نشین بغارت
و یغما رفته عاقبت سید سعید از سوء خاتمت اندیشیده
با دکهل پسر سعود مصالحه نمهه متقبل شده هر سال
ده هزار ریال به پسر سعود بپردازد سعد بطری از مصالحه

مصالحه وکیل مطلع نمود بطرح لشکر در انجا از مصالحه
مستحضر شد ولی اعتنا ننمود در فلج تلاقی فریقین شده
پس از محاربه شدیده سعد شکست فاحش یافته منهزم
شده اولاد تا سرقند عثمان دیگر تاقب نموده جماعتی
زیاد از همراهان سعد مقتول شدند پس از آن
فتح عظیم سید سعید نهایت محبت از وکیل پسر
سعد کرده و به پسر سعد نوشت مصالحه می نماید از لشکر عجز و
اضطرار بجهت پاس از جهت حفظ جان و مال و ناموس
رعیت و رفاه سقط است اکثر و رخوت نیز
موقوف است پس از پنجماه فرستاده از جانب پسر سعد
لشکر بیت سرمایان مصحوب او بجهت سید سعید در معارف
تحفه و هدیه شایانی جهت پسر سعد فرستاد هفده سال
میان لام کبر و لام سقط و عثمان عقد مواصلت محکم
و استوار بود
در سال هزار و سید سعید بلور نمود سید سالم بشیراز فرستاد

فرستاد خواهش هزار سوار نمود جهت امداد در مرافعه و تاپها
و اهل تخت خان پس از حصول اجازت از خاقان
مبرور هزار سوار ممتاز باتفاق سید سالم روانه کرده از بندر عباس
در جهاز کنج دار و کرلین و همایون شاه و صالحی سوار شده
ببندر برکه آمده در بدو ورود مرتبه اعداء اشکست داده
سید سعید انعام کلی بانها داده ولی سرداران تابع با فرقه
لشکر زیاده مرتبه سوم سوارها بعد رد بهزیمت نموده اعراب
انها را در لفه فرسخ تاقب نموده جماعت کثیر از انها مقتول
بقیة السیف برکه رسیده در کشتی در آمده ببندر عباس
رفتند سید اینبار انچه انعام باید داده خود برات خود
با فرقه انها داده که مبادا سرکردگان تعقیب کنند پس از
انهزام سوار ممتاز سید خود بجزیره آمده قلعه اهل تاقب را
تعرف و منهدم نموده جماعتی از انها مقتول و غالبی اسیر
در سیکیر کرده بهر موز و بنب سه و زنگبار
فرستاد

در سنه هزار و دویست و چهل و چهار سید سعید با استعداد
کامل بجزیره رشهر طایفه مناصیر با بحرینی ها ساخته
در اثنای محاربه عمدا رو بهزیمت نهاده بقیه لشکر
تاب مقاومت نیاورده فرار کرده سید سعید بمشقت زیاد
رخت سلامت بکشتی کشید بمسقط معاودت نمود
شکست عساکر سید در کنکر نزدیک مناهیه

در مراجعت از بحرین اخبار سرکشی و عصیان اهالی بنبا
و سیوی بمسقط رسیده سید سعید در حال روانه زنگبار شده
از آنجا به بنبا سفر رفت پس از محاربات عدیده قلعه
بنبا سه مشرف شده پنجاه نفر از طایفه نزاریه و بنی
نبهان اسیر کرده بحبس قلعه هرموز فرستاد و بمحاصره قلعه
لدمو کوشیده پس از تصرف بسیوی رفته در آنجا از عساکر
سید نفوس بسیار تلف گردید حمد السمار یکی از شجعان
مسقط بقتل رسیده پس از صدمات متکاثره
سیوی را مشرف شده در قلعه داماکی مسطوره والی مقتدر

مقتدر و عساکر مستقره گردانید بمسقط
مراجعت فرمود

در سال هزار و دویست و چهل و پنج شیخ عبد الرسول
خان از مسقط فرار کرده بجوشهر آمد و مورد تفقدات
فراوان فرمانروا شد انچه توانست از سید سعید مذمت نموده بر
فرمانفرما روشن ساخت و مبرهن داشت که سید سعید
در مذهب اباضیه است و شیعه را تکفیر میکند عاقبت
این صحبت ها پس از سه سال نتیجه خود بخشید

در سال هزار و دویست و چهل و هشت دختر فرمانفرما
میل دیدار پدر و مادر و اقربا و اقارب کرده سید سعید
بحاجی میرزا مهر نوشت چهار صد قاطر جهت بنه از شیراز
کرایه نموده بنبر عباس روانه کند و سید سعید تا بنبر عباس
بدرقه و مشایعت کرده چند راس اسب و ماکیان و
چند غلام خوارزمی و چند کنیز حبشیه و نوبیه و چهار تا کرمچه
و چهار رشته سبحه مروارید و عنبر اشهب و عطور و اشیاء

و ساعت جلبی و بغل و ظروف چینی و دیگر نفایس
از حوصله حساب افزون و صد هزار ریال و صد هزار
تسلیم آن عفیفه نموده و بمسقط آمد فرمان فرما بورود
دختر را برادر زاده خود تزویج کرده و جائزان و منوبان
سید سعید پس از وقوع آن قضیه از طریق بوشهر بمسقط
رفته جماعت شیعه مذهب مملکت عمان از آن سانحه
مترصد آفات و منتظر آفت و صدمات کلی
بوده ولی در ناصیه سید سعید آثار رنجش یا سوء قصد
پیدا نبوده مادام حیات خود از آن عمل زشت و فعل
قبیح صحبتی ننموده غیر از یک بار آنهم به تبسم کاجی
مهدی جبر کفارنده اشاره نموده
در سال هزار و دویست و پنجاه و یک سید سعید تهنیت
جلوس پادشاه مبرور محمد شاه کاجی مهدی جبر کفارنده را
بدار سلطنت هرات شاهنشاهی فرستاد پیشکش و تعارفات
فراوان از هر قبیل مصحوب او بوده از دولت نهایت

نهایت بزرگی و تشریفات از سفیر لام سقط بعمل آمده
جبه شمشیر مرصع و منصب سرهنگی و هزار اشرفی
انعام بکاجی مهدی مرحمت شد یک قبضه شمشیر مرصع
و نشان شیر و خورشید مرصع مصحوب حاجی جبه سید
سعید ارسال داشته مالیات بندر عباس ششهزار تومان
بوده اولیاء دولت دو هزار تومان تخفیف مرحمت کرده
قرار داده شد دو هزار تومان وجه نقد و معادل دو
هزار تومان تفنگ بحکومت فارس که اخیراً خود
فرمان همایون شرف صدور یافت حکومت فارس
در سال هزار و دویست و پنجاه و سه و حاجی بصرف
حسینیه مسقط رسانند از سنه هزار و دویست و پنجاه و چهار
مخارج حسینیه مسقطیه شد یعنی در دستور العمل فارس
بوده و در جیب مستوفیها میرفت در هزار و دویست و
نود و یک حاجی احمد خان پدر کفارنده فرمان دیگر صادر
صادر نموده و بقیه آن جزو دستور العمل

بنا درکرده

در سال مزبوره پس از تغییر اوضاع و رحلت فرمانفرما
نواب حاجیه و دختر شش بعنوان ورثه عریضه پوزش
آمیز معذرت انگیز بتوسط حاجی محمد رضا حضور سید سعید
عرض کرده درخواست استعانت مالی نمود سید سعید
پوزش انها را پذیرفته در کشتی مخصوص مبلغ معتنبه
وجه نقد و چند صندوق ملبوسات ابریشمی و چند
صندوق ظروف چینی و قند و شکر و عنبر و عطور زیاد
جهة انها فرستاد و جوابی ملاطفت آمیز نوشته و هر
سال مبلغ هفده هزار ریال و چند صندوق
اشیاء متفرقه مستمری انها که در سنه هزار و دویست
و شصت و چهار نواب حاجیه چند ماه پس از
دختر نخود وفات نموده دان و ظیفه
منقطع شده

در سال هزار و دویست و شصت سید سعید حکومت مسقط

مسقط بسید ثوینی پسر سوم و نیابت زنگبار بسید
خالد پسر دوم خویش داده و خود متوقف زنگبار شده
سید هلال زر زر ارشد را بواسطه بعضی بی اعتدالیها
از نظر انداخته و مرجع شغل نموده سید هلال از زر
ماریوس کهیه بلندن رفت از اولیاء دولت انگلیس
احترام زیاد دیده چند بار در حضور ویکتوریا ملکه انگلستان
بار یافته نوشته از ان دولت گرفت ولایت عهد
سید سعید حق سید هلال است ما حمایت از او میکنیم
مشروط بانکه در حیات پدر خود از او صادر نشود
از لندن بپاریس رفته ان نوشته بصحه امضاء
دولت فرانسه رسانیده و بمکه معظمه مشرف
شده

در سنه هزار و دویست و شصت و یک سید هلال بر زنگبار
لشکر از پدر استعانت نموده توقف نمود و در زنگبار بورث
صدور خود قاعده نسبت بپدر در بخش دولتین انگلستان

انگلستان و فرانسه ملاحظه کرده بعد از آن که توطن اختیار
نموده و منتظر وفات رابعه

سید ثوینی از سنه هزار و دویست و شصت یعنی از
ابتدای حکومت شیخ در سقط ده هزار ریال
لام بنیر مقطوع باشد در سنه هزار و دویست و شصت
و پنج عبد رتبه پیر فیصل نوه اسعد لام بنیر لشکر کشیده
بسیار کشته پس از گفتگو با صلح گذشت بیست هزار
ریال بابت پنج سال به بیست هزار مصالحه شده
ده هزار ریال نقد و ده ماه بان معادل ده هزار
ریال دیگر و سنوات آتیه از قرار سابق هر سال
ده هزار ریال گرفته شد و لام بنیر عبد الله بن سلیم
در سقط و کنیل شیخ نعم مراجعت کرد

چنانچه مرقوم شد عزان در حکومت سهار در رستاق
وفات کرده پسر از او باقی مانده حمود و قیس حمود
بسیار لایق قیس را در رستاق گذاشته سیف پسر شیخ

جمعه جوان رشید شایسته ماهر در تمام فنون بهمه پیوسته
از پدر استدعا مینمود حکومت سهار باو واگذار کند
شیخ بر استحقاق رابعه عاقبت بیان پدر و پسر خصومت پیدا
شده سعید پسر خلفان ضلیع تحریک جمعه کرده آن مرد متفرق
دست از خیانت فرزند رشید کشیده شبانه بقتلش اقدام
نمود اهالی سهار راغب و طالب سیف بهمه از عمل
حمود انصار پیدا کرده سید ثوینی را بسیار دعوت
نموده سید ثوینی اجابت فرموده لهو و اهالی قلعه را طوعاً
تسلیم کرده و سهار در تحت اسمای از توابع سقط بود سمانه
در حوزه تصرف سید سعید در آمد ولی قیس پسر عزان در
رستاق حکومت داشته سید ثوینی حمود را بسقط آورده
در سنه هزار و دویست و شصت و شش در منزل سقط
دنیا وداع نموده

حکومت منزل عباس سید سعید پس از وفات
پنهان معاد ولی سیف پسر پنهان ذکر چنانچه مرقوم شد

شد در هزار و دویست و پنجاه و یک قرار داد از مالیات
میرزا عباس سالی معادل دو هزار تومان تفنگ کواچه
نحو سیف پسر نهان چهارصد تفنگ بحکومت
فارس نوشته در سال هزار و دویست و شصت و شش
نواب فیروز میرزا نصرت الدوله بلدر و سبعه تکره
و مطالبه بیست و هشت هزار تومان قیمه تفنگ چهارصد
سال از شیخ سیف کهه و غیر محصلان و نسبت شیخ
سیف بیست هزار تومان از وکیل ورثه مرحوم شیخ
احمد و هشت هزار تومان از تجار درشت میناب محبوساً
گرفته بایالت فارس رفته اخبار حرکت شاهنشاه
نصرت الدوله در زنجان بسمع سید سعید رسیده در حال
عزیمت سقط نموده در شوال سال مزبور پس از رفتن
شاهنشاه بشیراز وارد سقط شده سیف پسر نهان کف
از میرزا عباس اظهار کهه و مطالبه بیست و هشت
هزار تومان قیمه تفنگ چهارصد از او نموده در سنه

در سنه هزار و دویست و شصت و هفت سید ملا
فرزند رشید سید سعید در عنفوان بنا کاسی جهان وداع
گفته سید از وفات پسر زیاد افسرده شده ولی
تمیز گفته لذا از گریستن منع نمود در اواخر
سنه مزبور سیف پسر نهان در سقط بمرض اسهال
درگذشت پس از وفات او سید سعید میناب با حمد
شاه و کمرگاه عباسی بهنر و اجاره داده و حکومت
میرزا عباس بشیخ سعید پسر احمد خواهر نموده سیف پسر
نهان واگذار کرده و فرمود در مالیات دخل
و تصرفی ننماید

در سال هزار و دویست و شصت و هشت در ماه
محرم سید سعید بزنجان رفت و نموده در آن مسافرت
سید ماجد و سید علی و سید ترکی و سید برغش و سید
عبدالعزیز پسران نحو سید سعید و سید سعود و سید شهید
پسران سید هلال و سید علی پسر سید سعود الثرام رکاب.

رکاب داشتند سید ترکی را حکومت بهار بخشیده و
باقی با لقب حکومت طهران سید سید پسر سید سید زرد
نزیره بزنگبار رو گذاشت سید سید قبل از معاودت
بزنگبار عریضه و پیشکشی شایسته بمحضر سید احمد پسر
سید عبد الصمد بحرینی برای معدلت مدار خاقان
شهید مبرور فرستاد سید احمد پس از تقدیم عریضه و هدیه
بارض مقدس مشرف شد

در سنه هزار و دویست و هفتاد حاجی محمد رحیم از تجار معتبر بود در تنگستان
شده بمسقط الراس لقب ۱۱ دار العلم شیراز است

آتشه

در سنه هزار و دویست و هفتاد حاجی محمد رحیم بطهران
رفته مالیات بندر عباس مرضی شد بلقب خلعت
حکومت پوشیده لقب خانی گرفته بشیراز از آتشه نواب
مهاب میرزا مؤید الدوله رضا قلیخان و فوج عرب
مامور تنبیه بندر عباس کرده سید نوینی حاجی عبد الله پسر

پسر حاجی ملا در جهاز گرلو ببندر عباس فرستاد از
دلهره شر حاجی محمد رحیم خان چون شیخ سعید نهایت
اکتفا کرده پس از دفع مالیات انکه منفعت حاصل
شود نضف بایام سقط نضف و در جیب حاجی محمد رحیم
خان رفت حاجی شعیب کرده رضا قلیخان و فوج عرب
مرخص نمود و بخود باتفاق حاجی عبد الله بمسقط رفته
شمشیر خیر خان گرجی تقدیم سید نوینی نموده و قرار
نامچه جانبین امضا کرده و در جهاز گرلو روانه بندر
عباس شده پس از استحضار حاجی محمد رحیم خان
حاجی ابو سعید رسول نواب مؤید الدوله باتفاق شیخ
عبد الرحمن بمسقط آتشه از جانب شاهزاده خواهش محبوب
حاجی نموده و حاجی سید نوینی نوشت بشیخ سعید
هر آنچه بورود نوشته حاجی محمد رحیم خان هنوز در جهاز
است او را گرفته در هر نوز کفه هزار لک زر و آتشه چه
دستور العمل دادیم بندر عباس را تخلیه کرده بمسقط

بمسقط بنا از قضایا حاجی محمد رحیم خان پنج روز چون
ساعت میمون نجمه در لنگرگاه توقف نمود روز پنجم بوشهر
بشیخ سعید رسیده حاجی را از کشتی محبس برنموده نقل
داد و از آنجا آن احکام اکیده و فرامین عدیده در اشخاص
حاجی و تعرف میرزا عباس بنواب مؤید الدوله رسیده
شاهزاده سبعه آنکه محمد تقی خان را بمیرزا عباس
و نسخه مطالبه ده هزار تومان بیشکش و حاجی محمد رحیم
خان بمنصب سید تومنی بسید سعید نوشت و جمله مزبور و
حاجی محبوس را تسلیم کند پس از دریافت آنها محمد
تقی خان مراجعت بسبعه نمود شاهزاده حسین میرزا حاجی
مستخلص درجه دریافت شد از سبعه بمیرزا عباس
آنکه شیخ سعید برون مزارعه میرزا عباس را تحلیه نمود
تقسیم رفت احمد شاه قلعه میناب خالی نمود بهروز
آنکه سپاه پیرطالب با شصت تن از اعراب و پناه
شاه بیوچ در قلعه کمیز تحصن جسته رضا قلی خان و فوج

و فوج عرب ده روز قلعه را محاصره کرده پس از اتمام
آذوقه متحصنین لاجار خواسته تسلیم شدند پس از
لاجار غالب آنها مقتول شده و عیالش را
با رحم کرده مصطفی خان بسبب آنها را فرموده بیک
و نسخه عیالش در آنجا در گذشت عیالش را مرخص کرده
بمسقط آمدند مؤید الدوله پس از تحلیه و تصفیه عباس
خان و چهار صد سرباز در میرزا عباس نهاده میناب
بمیرزا عباس اکبر و قلعه کمیز رضا قلی خان سپرده در
اوایل تابستان بشیراز معاودت
فرمود

در سنه هزار و دویست و هفتاد و یک سید تومنی
و سه هزار جمعیت و کشتی نمیس و کرلین و غزال
و کرلو و ناصری و بیست زورق تقسیم آنکه شبانه
عباس خان فرار کرده و چاشنگاه سید تومنی بود
نیم فرسخی میرزا عباس آنکه عبدالله خان پسر

پسر ابراهیم خان ضابط احمدی و پناه تفنگچی
در سورد بعد از محاربه بمقط
عاقبت الامر خواسته بیشتر از رفت احمد پسر
حمد استمار از لشکر امام بمقط مجروح شده سید
از سورد بمیر عباس لشکر بیتاب و قلعه کمیزرون
منازعه تسلیم شد پس از تعرف سید تونینی بمقط
معاودت نمود

اوایل زمستان سنه مزبوره بغیر قرار رکن و تهیه
اولیا دولت العلیه جهت استرداد میر عباس
بمقط و زنگبار رسیده سید سعید از زنگبار بمقط لشکر
سید تونینی و جنگ کشتی بمیر عباس فرستاد و از هر
جا استمداد خواسته از جانب سید پسر طحنون حاکم
بوضبی و سعید پسر طبی حاکم دبی شش هزار نفر و از
جانب سلطان پسر صقر حاکم راس الخیمه سه هزار
نفر و از شارقه و حمریه و ام القیوین جماعت کثیر

کثیر با مراد سید سعید بمقط لشکر از آن سمت جمع البلاد
میرزا اسپر نواب سرداری الدوله و عبدالله خان صارم
الدوله و سه فوج سرباز فارس و دو فوج سرباز همدانی
و هزار چریک از لار و شبعه و جمع قلعه خان سرتیپ
پسر خان بابا خان سردار از کرمان و امام علی خان
دو فوج سرباز و چریک رودبار و سعید خان و
مهیم خان رفسنجانی و دو هزار بلوچ وارد میر عباس
شده هنوز لشکر از بمقط بسید تونینی نرسیده
بر جهت نهضت نفر اعراب و بلوچ و دو بیست و پنجاه نفر
از طایفه بنی معین در خدمت سید تونینی بقصد سید
تونینی صحبت مصالحه پیش کشیده شیخ جبار الرحمی
و شیخ سعید در خفیه با مصطفی خان بسید و صاحب
منصبان فوج جوهه شیراز و عرب و توپچی
بر اوردی ساخته قرار دهند در اثنا محاربه آنها
هزیمت شده دیشب بقیه لشکر شکسته فرار کنند

سید نوعی اعتنا بان صحبتها نکرده قرار داده
میرزا عباس تحلیه کرده بقسم رود و سه ماه انی
توقف کنند و صارم الدوله عریضه با مضامین
عتبه عرض کرده در دفع تهمت سرکشی از سید نوعی
نموده از نو قرار مالیات داده شود و جواهر نشده
صارم الدوله در قسم گردکان باشد و پانزده روز
مهلت خواسته آن قرار ناچیه بسقط فرستاده
پرسش امر صادر کند صارم الدوله قبول نموده در حال
قرار ناچیه در کشتی مخصوص روانه سقط کرده کشتی
گرابو حاذی اردو گاه حرکت علیه لنگر انداخته
قرار بود هرگاه اردو خواسته باشد جانب شهر
حرکت نماید چیز توپ جهت استحضار اهل شهر
شلیک کند پس از انعقاد قرار ناچیه چون محل
اردو در کوه دال بود حرکت کرده که در دامنه کوه
لنگر انداخته از سید بب مصون باشد شیخ سعید

سعید و شیخ عبد الرحمن بان قرار ناچیه راضی نبوده ان
وقت در کشتی گرابو بود حرکت اردو را با وجود
استحضار غنیمت شمرده پنج تیر توپ باردو
شلیک کرده و گلوله بسر اکبر جمع اباقی میرزا و
چادر میرخان بابا خان رسیده امیر نظیر محمد
برخرغه و حیلت نمود در حال فرمان جنگ داده
صارم الدوله قرار محاربه بفردا گذاشته و پیغام
بسید نوعی داده آب از سر گذشت هر لمیز حال
توسط کنم تا به اتمام حجت بیکدیگر فردا باید جدال را مهیا
باشند از الهه محبت بیکدیگر امشب عیال و اطفال
خود از قلعه بکشتی روانه کنید سید نوعی اظهار
امتنان نموده شبانه زنانه بکشتی فرستاده با هر دو
فرق را مهیا شده اردو جانب شهر حرکت کرده
سنگر اتک اعراب شرقی شهر بود عراده توپ
در اردو بود توپ چی چیز تیر توپ شلیک کرده

کمه از هیبت هو و نقاره‌ی آب و دیوار دست و پا
گم نمه کلوله توپ از باروت در توپ انداخته
توپ عاطل مانده سنگر بقرف ایرانیها در آمد
سنگر دوم اعراب در دروازه عیسین بعد هنگام
تقسیم باروت ناگاه آتش در باروت افتاد
سنگر و برج دروازه آتش گرفت سی نفر اعراب
و بلوچ خاکستر شد پنجاه نفر نیم توشه بیرون
آمده رضا قلیخان دو عراده توپ و فوج خود از
آن دروازه داخل شهر شد و بقیه عساکر از
اطراف دیگر هجوم آورده خود را بشهر ریخته
هزار و صد نفر از اعراب و بلوچ مقتول و
پنج نفر اسیر شد سید نوشتی و شیخ سعید و شیخ
عبد الرحیم و محمد پسر عبد الله معینی گنارویه آمده شیخ
عبد الرحمن و محمد گنارویه مقتول سید نوشتی
و شیخ سعید بشنار شفت زیر خود را بکشتی

بکشتی بهمنیره روانه شد سقط شد از اسیر نامه بشیراز
رفت چیزی نوشت میرزا عباس مفوض برضا
قلی خان بعد عاقبت با رضا خان شکسته
مامور میرزا عباس و رضا قلیخان مامور بنیاب
و شمیلات و کمیز شد پس از چند گاه شیخ
سلمان لک و صفور از جانب مشیر الدوله
و شیخ احمد پسر محمد نوه خلف از جانب سید سعید
بلنگه آمده مشغول مذاکره مصالحه شد ولی انجام
نگرفت عاقبت حاجی محمد حسن جبر نگاه داشته و علی
پسر سیف از بنی اعمام سید سعید بشیراز رفته
و حاجی عبد الحمید ملک التجار مساعی جمیله مبذول
داشته در شیراز مصالحه انعقاد یافته مواد
و شرط نواب مشیر الدوله شروط مصالحه در آن
مندرج است مرقوم میشود

مصالحه نامه ایالت و شرط

هو الله تعالی شانه حکم والا شد انکه چون

جمیع برحسب امر دولت جاوید آیت اولیای دولت قاهره
باهره خلد الله دولتهم شوکتهم ولیدالله امره در لشکر
حکومت بندر عباس و جزیرتین قشم و هرموز و
محال حسین و تنابان و تشمیل و میناب و خمیر
و بابان بتوابع و تابعها که جمیع ملک مختص دولت
علیه ایران است از قرار شروط و قیود شانزده
گانه مفصله مرقومه بکارگزاران جناب جلالت
و نبالت پناه حشمت و عظمت و شوکت و انتباه
شهامت و دولت و نبالت همسر محترم ایالت
سید سعید خان دام سعادته و عمان و اگزار و مفوض
گردیده که از قرار همین شروط و قیود مقرره رفتار نمایند
بهیچ وجه شرطی از شروط را اهمال و متروک نگذارند
اول آنکه حاکم بندر عباس باید تابع این
دولت باشد و مثل سایر حکام فارس در اطاعت
فرمانفرمای فارس باشد و نوشته خدمت اولیای

اولیای دولت بسیار بدهد و از تبعه دولت ایران
ثانیاً آنکه همه ساله مبلغ شانزده هزار تومان زیاده
مالیات و پیشکش و تعارف بندر عباس بمصحوب
امینی از طرف وارد دارالعلم شیراز ساخته و از قرار
تفصیل در چهار قسط کارسازی نموده

مالیات ... پیشکش ... تعارف مقربان خان شجاع الملک

از کارگزاران سرکار فرمان فرمای فارس سند
خرج بجهت خود بایاب گیرد ثالثاً خندق در بنا
گذارند و در دور قلعه بندر عباس حفر نمایند
و غیر از آن هم ابدا خندق حفر نکنند رابعاً آنکه
تا مدت بیست سال اختیار حکومت با جناب
دام سعادته و اولاد امجاد او باشد بعد از مدت بیست
سال آنچه اولیای حضور و آبا کرام بر دولت علیه واگزار

واگذار نماید دیگر در ثانی باز اولیای دولت علیه
خواستند حکومت آنجا را بنام مقطع
اولاد او واگذارند باقتضای رأی زمان و دستور
العمل خود خواهند داد و لله اختیار خواهند
داشت که بخوانین آنجا را تصرف کرده حاکم تعیین
خاصه آنکه هیچ دولتی با چند نفر مستحفظ
هیچ و یک نفر تذکره چی همیشه در آنجا بجهت شرایط
احترام هیچ دولت را منظور دارند و در
هر ماه چاپار دولت بجهت آوردن روزنامه و سرکشی
هیچ دولت و حمله هیچ یا چاپار در ایام اعیاد
و روز مولود مسعود مبارکان اعلیحضرت شهریاری روحنا
فداه توپ شادی و مبارک باد را بلند آواز سازند
و هم چنین هر شب و هر صبح بقانون دولت توپ
مقرره را بزنند ساداتی حکام میرزا عباسی
در عایا و قاطبه ساکنین آنجا که در دولت حاکم میرزا

میرزا عباس خواهند بود در این مدت هیچ نمایند
بر دولت ضرر کلی از هیچ جهت در مقام ایذا و
اذیت و بهانه جوئی با آنها بر نیایند و کمال رعایت
و سرپرستی را در آنها بعمل آورند سابقاً حاکم
میرزا عباسی بولی میرزا عباس و جاهائیکه از عهد خاقان
علیین آشیان مغفور فتحعلی شاه میرزا در انار القلعه
برهانه در دولت داشته و حال نیز مرقوم است زیاده
از آن بجای دیگر دخل و تصرف نکرده ثانیاً
آنکه هر وقت فوج نفرهای فارس یا حکمران لارستان
برسبیل تفرج و شکار خواسته باشند بآنجا
بروند حاکم میرزا عباسی مثل سایر حکام شرایط
خدمتگذاری و استقبال را بطریقیکه لازم است
بعمل آورد ثالثاً اگر برای حکام فارس یا
کسان بجهت قهی لازم شود قشون بصفات یکی
و مکران و بلوچستان بفرستند مثل سایر حکام

حکام ولایات در لوازم خدمت در سایر ان بورات
بهر دبیر قرار داد از این قبیل چیزها کوتاهی و اهمال نکرده
تخفیف داری نخواهند عاشراً اگر فرمانفرمای فارس
قصوری در خدمتگذاری حاکم بندر عباس مشاهده و ملاحظه
نماید بمحض اخبار بجناب لام سقط بیرون خواهد داد اهمال
فوراً اولاً عزل کرده حاکم دیگر لام سقط مصلحت
داند و در اطاعت حاکم فارس باشد بجای او تعیین
کند شرط حادی عشر آنکه هرگاه از رعایای لارستان
و سبعه و سایر مملکت فارس یا از رعایای مملکت کرمان
بآنجا بیایند و بآن حدود فرار کنند بمحض اظهار و اعلام
ضابط آن محل آنها را بوطن اصلی تحویل و عودت
دهند ثانی عشر آنکه این شروط و قرارداد
با جناب سید سعید خان حق حاضر و اولاً اجرا دارد
اگر احیاناً متقلبی مالک عمان و سقط بشود اولیای
دولت علیه بر آن شرطی و قراری نخواهند بود

ثالث عشر ما لازم داریم که جزیره قشم
و شمیل و میناب و سایر متعلقات آنها در دست
کسان جناب عبدالوهاب لام سقط است اجرای
از مامورین دول خارجه را در آنجا راه ندهند و متعهد
شوند حفظ و حراست آنجا را در دست اولیای
دولت بر آنها و بانضمام هر مکان و محل را استعداد توقف
جهاز و بعله و کشتی جنگ داشته باشد و لنگرگاه بر
آن صادق باید از خاک دولت علیه مفوض باشد
صراحة متعهد بشود که جمیع حدود و ثغور آنکه
مذکوره از مراقبه دولت بر دفع و اجنبی اعم از آنکه از
اهل دولتی و دشمنی باشد محفوظ بدارد و وقتاً فوقتاً
لا وقات هیچوجه نگذارد یک کشتی و بعله و جهاز
و یک نفر مامور و دشمنی با اسلحه یا بی اسلحه خواه
عرب خواه غیر عرب از دول خارجه از حدود
آنکه مذکوره بخیال عبور آید یا دشمنی یا ببهانه

بهانه دکر یا بجنگ این دولت وجاهای را در دست
حاکم بندر عباس است بگذارد رابع عشر جناب
لام سقط حق نزد را بندر عباس و ولایات مزکوره
لا لکرچه بشرایط مسطور هم باشد بر یکی اعم
از دول خارجه وغیره واکذار نماید مکر انکه بموجب
قرار دلو بدست تحفه ان باشد و یکنفر از کسان
و منسوبان او در بندر عباس و انولایات مزبوره از
جانب او دخل وتصرف کند لدغیر و بشرایط مرقومه
عمل نماید . خامس عشر از قرار انکه تجار تبعه دولت
علیه ایران بعرض جهاز نزد سابقا تحفه هندوی
مستاجر کمرک خانه سقط عاید از جانب تحفه
مقیم بندر عباس میشود است و تحفه مال التجاره
تبعه دولت علیه ایران لا که در بندر عباس عمل
هندوستان وجای دیکر میشود عشور سقط لا در بندر
عباس دیانت می کرده لذ وحال انکه در هیچ

در هیچ مملکتی ودولتی چنین رسمی نیست را
نخواهی را وارد ولدیتی کشف ومع ذالک عشور ان
ولایت لا از ان تحفه ها لغز ودیانت کنند چون
این فقره بدعت وخلاف قاعده است . لهذا باید
لام سقط این فقره لا موقوف دارد تا رفع این
بدعت بعد الیوم بالمره شده باشد واجناس مال
التجاره چو از طرف بحر وبر وارد بندر عباس تحفه انهم
بنحوی که شیخ سیف مرحوم در حال حیات تحفه عشور
میکرفته یکمیزان وزیاده از سابق مطالبه عشور نکنند
شرط سادس عشر تحفه مجره در جزیره قشم باید
ببندر عباس آورده وبتوسط عالیجاه امانت پناه
خیر ایج حاجی عبد الحمد ملک التجار بندر بوشهری
بوکلای تجار ساکن بندر عباس باشد تحویل داده
وقبض رسید بانها داده واقدام دارا کذنه عظمی
نماید تحریرا فی شهر شعبان المعظم ۱۲۷۲ سنه

در سال هزار و دویست و هفتاد و دو

در ماه ذی قعده سید نوینی میرزا عباس تصرف کهه سید
سید از مسقط بمیرزا عباس لهه حکومت میرزا عباس
بسید سعید و بنایب با جمشاه و قسم بشیخ صالح پسر
شیخ عبدالرحمی و اکثر از کهه و کمرک بلدی هند و بستاجر
کمرک مسقط اجاره دهه بمسقط معاودت نمود هفت نفر از
محبوسین لاک مزاریع در هرموز باتی بعهه مرخص کهه برنگبار
رفتند

چنانکه مرقوم رفت ملک التجار بوشهر میرزا عباس
لهه اموال تجیر تجار گرفته و داده و قبض دیات نمود
از تمام اموال مزبوره ده جو گرفت جهاز ارتیز در مخصوص
مسافرت ملک التجار سید سعید فرستاده بود و سه زورق
و سه کشتی دیگر مشحون از قند و شکر و اقمشه و امتعه
روانه بوشهر کهه علاوه پنجاه هزار تومان نقد از اهالی
پنج یک وجوه نقدینه گرفته بود بحوزه مزبور قرار بعهه نصف

نصف بمیرزا آقا خان صدر اعظم رسانیده نصف دیگر
میان نحو و حاجی محمد جعفر نگارنده بمناصفه قسمت کنند
صدر اعظم در آن اوان از صدارت انفصال یافته
و باو عتبه رسیده ملک التجار پس از ورود بوشهر
وفات نمهه فرزند نداشته تمام مالیه با محمد برادرش
رسیده حاجی محمد مطالبه حقوق نحو از آقا محمد کهه
محمد تماشی نمهه گفت با بر شرعاً ثابت نمایند چون
ثبوت آن ادعا در محضر شرع شریف اشکال میشود
حاجی محمد ساکت شد

در سال مزبور سید خالد در زنگبار وفات نمهه و سید
ماجد شعفل نیابت شد و آن خبر بمسقط رسیده سید
سعید در هفدهم محرم سال هزار و دویست و هفتاد و سه
روانه زنگبار شد در عرض راه بمرض اسهال گرفتار و جان
بجان آفرین تسلیم نمود پس از چهار روز کشتی بزنگبار رسیده
جنازه را پایین آورده در مسجد قریب دار الامارة مدفون

هرفون ساخت عمر او بر شصت و هفت و سلطنت
پنجاه و هشت کرد هشت عمر خضر آخر بعونا کامیا
همچره فرزند ذکور اناثا از او باقی بعد اسامی فرزندان
ذکور سید توینی سید محمد سید ماجد سید ترکی
سید برغش سید عبد العزیز سید خلیفه سید
خضوع و خشوع و شجاعت و سخاوت و مردت و
فتوت سید سعید مشهور آفاق بعد چند حکایت از
از بجایا و خصایل مستحسنه آن امام با ذل در نظرات

حکایت سید سعید در قبضه شمشیر خراسانی در صد و بیست
هزار تومان ترصیع نمود یکی از آنها با نظام پنج سر بازیان
و چند تخته قالیچه و پنج طاقه شال رضائی مصحوب حاجی
درویش پسر مشکور برای ناپلیون فرانسه فرستاد
حاجی درویش در مصر جواهر گران قیمت آن شمشیر متبدل
بجواهر ارزان بها نمود ناپلیون رؤیت شمشیر مغایر توصیف
مکتوب دید بمامورین فرانسه در سقط اطلاع دادند

دادند مامور تفصیل را بسید سعید عرض نمود سید سعید
بهمت شمشیر مزبور بمامور داده فرمود خواجه در جعبه آنها
اشتباه نمود پس از آن شال حاجی درویش
زنده بعد سید سعید مطالبه و مواجه نفرمود هر سال
وظیفه و مواجب نمود میگرفت چیزی درگذشت فرزند
نداشت و طبیقه معینه بر ارزاقه او مقرر شد

دادند شد

حکایت صالح از اهالی حنا بعد هر سال یکبره دیگر
میرفت کنیز و غلام حبشیه و گرجیه جهت سید سعید خرید
می نمود در یکی از اسفار جاریه حبشیه مقبول خرید سید
سعید زیادان جاریه را پسندیده چون کنیز و
نظامی داشت فرمود در خانه صالح بعد پس از استفسار
احوال با نزدن رفت عبد الله پسر صالح طلب بان
جاریه بشارت او زایل نمود صالح بیمناک
شده بعرض سید سعید رسانید کنیزک جهان را وداع

هوای کهه پس از چند وقت سید سعید از واقعه استحضار
یافته بمعاذرین دختر صالح فرمود جاریه را بصالح
بخشیده بهم و لبرا صالح را از استحضار خود مستحضر نفرمود

حکایت

عبد الله موسی از تجار مسقط بجهه کشتی شراعی موسوم
بعباسی داشته در کشتی مزبور همه‌ها کونی برنج بجهه مسقط
میآورد راشد موسی برادر نقیه عبد الله در آن کشتی
بود میان مسقط و کراچی غرق میشود کشتی فیض عالم ملک
سید سعید حوالی نقیه ۱۲ هزار کونی برنج بار داشته در آن حوالی
بجهه راشد و تمام مغروقین کشتی عباسی از دریا میگیرد
مرسوم در کشتی در مسقط چنان است تخت کسی از جانب
حکومت بکشتی رفته کسی از مستحفظ اجازه صاحب
کشتی و دیگران میرود بورود فیض عالم سید سعید
از ماجرا مطلع شده در حال رقعه بحاجی عبد الله موسی
نوشت راشد و تمام متعلقین در کشتی فیض عالم

عالم وارد و مال آن کشتی و تمام محمولش در عوض کشتی
عباسی بتو بخشیدیم در پایان رقعه نوشته بود تفضلات
بقبول داشته روانه قیمت کشتی فیض عالم نود هزار
روپیه و قیمت برنج محمول آن شصت هزار روپیه
معادل چهل و پنجهزار تومان بجهه چنین کنند بزرگان
چو کرد با ما کار

حکایت یکی از رعایت خواهش پنجاه ریال کرده
سید سعید سهواً پانصد ریال نوشته صندوق را آورده
عرض نمود سید میگوید پنجاه ریال خواسته‌ام شما
پانصد ریال نوشته‌اید سید سعید فرمود قطعاً مستحق بجهه
آنچه نوشته شده بردارید در عید اضحی جهه تمام
تجار و معتبرین کوشفند میفرستاد در اعیاد باقیه تمام خانها
خوراه در مسقط خوراه و رز تکبار عبا و دستار و مونه دینار
و طرایق ابریشمی با ساعت و گردن بند مرصع عیدانه
میفرستاد میوه جات اعیان و رکابر تمام از خانه

خانه سید سعید بعهده گشتی هر یک از تجار چون بسفر میرفت
ناظر الاوقاف دلخواه از کارخانه سید سعید بعهده توسط
فقیر دعای قبلی میفرمود با وجود درد زانو در ورود
اشخاص وارده تمام قامت راست شده غایت
تعظیم و نهایت تکریم میفرمود هر سحرگاه بمسجد رفته
بعد از ادای فرایض و نوافل و تلاوت قرآن
بمجلس آمده اشخاص مخصوص بار یافته در ساعت پس از
آفتاب بیرون رفته ناشتا شده باز بمجلس آمده بار
عام داده اوامر و ادای شرفیاب شده از آنجا
بمجلس دیگر رفته معتبرین آمده پس از رفتن آنها بنی
اعمام سید سعید باریافته سید سعید امور شخصیه خود
در همین مجلس انجام میداد و نماز ظهر بیرون رفته نماز
عصر باز بیرون آمده تا سه ساعت از شب گذشته
بنفس نفیس خود بشغل رسیدگی امور جمهور بعهده تشییع
جنازه و عیادت هر کس میرفت خارج مجلس ختم

ختم اهالی از جیب سید بعهده سلطان پسر صغیر شیخ
بن قواسم با وجود آنکه قاتل سید سلطان از آن
طایفه بعهده هر یک بمسقط آمده وظیفه و انعام میگرفت
عشر اعشار خمایل حمیده و خصایل پسندیده سید
سعید بر صحایف خوانندگان و تذکار آیندگان مرقوم
رفت یا رب آنان چو زنده می شدند کاش این
ناکسان بمرد نمی

فصل

فصل در ذکر سلطنت سید ثوینی در مسقط و عمان

۱۲۷۳

در سال هزار و دویست و سه بعد از وفات
سید سعید رعیت مسقط و عمان با امامت و سیادت
سید ثوینی تمکین نموده سید ثوینی خصایل ستوده و خمایل
محموده بر بزرگواری خود پیش نهاد کرده سید ماجد الانیابت
زنگبار بخشیده و مختلفات بر اولاد میان ورثه موافق
قوانین شرع مطاع تقسیم فرموده الدت و ادوات

ادوات حربیه از قبیل کشتی و توپ و تفنگ
و اسب و ماریان و غیره از آن قسمت مستثنا و
ضبط بیت المال بصیغه ذاکشی بجا مامور توقف
زنگبار شده کشتی شاه عالم و شصت و پنج توپ
سلطانی و بیست و چهار توپ منتیس و شانزده
توپ تاج و شش توپ ارمیتز و شانزده توپ
ستک و شش توپ وکتوریا و بیست و چهار توپ
سکندر شاه و شانزده توپ نادر شاه و دوازده توپ
ناصری و هشت توپ هشت کشتی فرمود پیوسته در
سقط باشد کشتی فیض عالم و بیست و چهار توپ
انگلند و شانزده توپ رحمانی و هیجده توپ مصطفی
و بیست و چهار توپ کرلین و بیست و دو توپ غزال
و شش توپ کرتو و شش توپ فرانسوز و دوازده
توپ و بسیر بخش کشتی همایون شاه و دیگر غیر از
آن جهازات آنچه کشتی تجارتی بصیغه در تقسیم آمده پس از

پس از فراغت از تقسیم میراث وزارت نحو حاجی
اصغر خان والد ماجد نگارنده عنایت فرمود
در سال ۱۲۷۴ هزار و دویست و هفتاد و چهار تجار سنه ساکن سقط
رعیت دولت انگلیس ادعا کرده خرقیل بهمانور
دولت انگلیس از آنها حمایت نموده سید توینی بر دولت
مزبوره شکایت کرده قبطان جانس از بندر بمبئی مامور
تصفیه آن گفتگو شده بسقط آمده پس از رسیدگی و تحقیق
زیاد بر تعویض حاجی اصغر خان قرار داده شد هر کس از
سنه ها در ایام اعلاء سنه بسقط آمده رعیت آن سقط
و هر کس پس از در آمدن سنه بتصرف انگلیسها بسقط
آمده رعیت دولت انگلیس باشد
در سال ۱۲۷۵ هزار و دویست و هفتاد و پنج در ماه محرم خرقیل
از مامورین سقط القضایا قنسول خیر صاحب
مامور شده
در سال مزبور میان سید ماجد نایب زنگبار و سید

و سید برغش نقاره را بکشیده چنانچه
نگارش خواهد یافت دولت انگلیس از سید ماجد
تقویت نمود سید برغش را گرفته در کشتی آتشی بمسقط
برد سید ثوینی تفرج دلگشا را بهر نور رفته بنیابت
مسقط حاجی احمد خان داشته در حال سید برغش را
در کشتی کرلین بهر نور فرستاد سید ثوینی ابراهیم زیاد
فرمود در سید برغش توقف مسقط قبول کنند قبول
نمود و در کشتی کرلین ببندر عباس رفت پس از آن
واقعه سید ماجد نجد را از اطاعت سید ثوینی و نیابت
خارج کرده استقلال و استبداد نجد اعلان نمود سید
ثوینی با استعداد کامل بتنبیه و سیاست بلوک
نجد سید ماجد روانه زنگبار شد در عرض راه کشتی کلنگ
رای کشتی سید ثوینی رسیده از جانب دولت
انگلیس تعهد نجد کمکان زنگبار جز و مسقط و سید ماجد
مطیع و منقاد باشد سید ثوینی پس از اطمینان

اطمینان مراجعت بمسقط نمود بعد از آن سید محمد نوه سید
حمد و حمد پسر سالم نوه سید سلطان در کشتی کرلین و شیخ
الکریم و چند زورق مملو از اعراب وارد زنگبار
شده در مقابل بارو نفر سید ماجد از آنها مهلت
خواسته و مخارج آنها را متقبل شده و منتظر کلنگ
رای بعد پس از اجتماع مصالحه و مراجعت سید
ثوینی تمام آنها را سید ماجد انعام داده روانه مسقط
نمود حمد پسر سالم صحبتیه سید سعید عایشه را تزویج کرده
بمسقط برد محمد پسر سالم نوه سید سلطان در همین سال
از مسقط بزنگبار مسافرت و مهاجرت کرده در آنجا توطن
نموده در همین سال سیم تلگراف از بندر عمان بمسقط و از
مسقط بمبئی کشیده شد اعراب حیرت کرده حمل آن
بجادو و شعبده نموده

در سال ۱۲۹۶ هزار و دویست و هفتاد و شش سیم تلگراف
میان مسقط و بندر عمان کشیده از آن پس از کراچی بگوادر

بکوارد واز کوادر بندر مخصوص و از توابع مسقط است

گشیده شد

در سال مزکور کفتن صاحب حکومت عمان داشته
و جرجیس با جرکشش بمسقط لمره اظهار کرد دولت انکلیس
قرار داده از امروز باید زنکبار سلطنت مستقل بعهده
مخدوم از اطاعت و تمکین سلطان مسقط خارج دانسته
سالی چهل هزار ریال معمول بیت هزار تومان حق
السکوت بسلطان مسقط داده شود غیر از ان وجه ممتنع
از سلطنت زنکبار زداشته باشد سیر تومنی نوشته جات
کلنل رسل از نقرا اهنا کنر رانیده جواب داد زنکبار
رسل وکالت دولتی نداشته عاقبت سیر تومنی مجبور
شده مقابل بعد غیر تسلیم در رضا کوچانه پوشیده
نماند عساکر زنکبار از مسقط برنخواست و خارج سلطان
مسقط از زنکبار بعهده چیزی از یکدیگر جدا شده نه مرد مسقط
بزنکبار رفت و نه یکی زنکبار بمسقط لمره رفته

رفته رفته هر دو ضعیف شد

۱۲۷۷
در سنه هزار و دویست و هفتاد و هفت سیر ترکی پس از
سه سال سرکشی در اطاعت سیر تومنی در لمره اجانه

توقف مسقط یافت

۱۲۸۱
در سنه هزار و دویست و هشتاد و یک کلنل پیلی مامور دولت
دولت انکلیس در خلیج فارس بریاض رفت فیصل
پسر سعود نهایت احترام و پذیرائی از او نموده ولی عجالة
بمعاذرت بر اعتنائی بکلنل پیلی نموده کلنل از
انجا ببندر عجیر رفت در عجیر سراکه بر با نموده نایب
عجیر تحریک عجالة طناب سراکه کلنل پاره کرده
کلنل پیلی با نهایت رنجش از لام نبر در کشتی
برنس بنوشهر معاودت نموده مقارن ان حال
کشتی جنگی دولت انکلیس بقطیف لمره که قلعه و تمام تماشا
نماینده در زورقی بیست سرباز و دو صاحب منصب و عراده
توپ داده بود بر پیاده کرده بقلعه رفته محاذی قلعه رسیده

رسیده ناگاه از قلعه شلیک تفنگ شد و صاحب
منصب و چهار نفر سرباز مقتول شد کشتی بزور خانه
مراجعت نمود از آن وقایع دولت انگلیس قصد استیصال
ملک نمود که چنانچه مرقوم شود
در سنه هزار و دویست و هشتاد و سه سید نوینی بتقویت و
خواهش دولت انگلیس قصد محاربه فرمود پیر نمود و
تقرب بجرین و تضعیف و احسام نمود در ماه شعبان از
مسقط حرکت کرده توقف سید ترکی در مسقط در غیاب
نمود مورث اخلاق فتنه و ترکی را با خود حرکت
داده در سمار جهت اجتماع عساکر اتراق کرده شانزده هزار
نفر از بنی یاس و غیره مجتمع شد
سید سالم پسر سید نوینی در آن ایام فض الاعنی متوجه رفته
رفته میان پسر دیر نقار و کدورت پیدا شد با عبارت
پسر فرمود لام بجهت طرح مواصلت و مودت
نداشته سعید پسر خلفان خلیع و فخر پسر مسلم و خاتم پسر

پیر غریب و صالح پسر یحیی از اکابر علماء اباضیه در خفیه
با مامت سید سالم تمکین کرده آن ناخلف را بعنت
پدر ترغیب و تحریک نمود سید نوینی بیست و هفتم
رمضان شبانه بی اجر خان آنوقت نیابت
مسقط داشته نوشت تجهیز عسکر نموده روز بیست و نهم
از سمار بجانب نجد حرکت می کنیم و شما جهاز دولت
جنگ خود مستعد کرده که با جهاز دولت انگلیس
متفق و در شوال بجرین و تضعیف روز صبح آن
روز نبی عارض سید نوینی شد خواهیده چاشتگاه
سید سالم و سیف پسر سلیمان و حمد پسر احمد نوه سید
حمد و ثانی پسر سعد مطیری و حسنان در اشد پسر
عمیر بخواب کرده سید نوینی در لحد سید سالم بر تخت
تخت تیر تفنگ بر دل پدر خالی کرده و سرش را نشانه
تیر دیگر ساخته خواست سر پدر از بدن جدا کند حمد مانع
شد در حال قلعه الافرق کرده جسد پدر بخاک سپردند

دان ننگ و عار لهی و خوار سرمدی بخف فرید و نام
نحف در زمره دیو و دد و سباع و بهایم ثبت نمودند
سلطنت سیر ثوبنی ده سال و شش ماه و چهار صد
روز بصفت هفت فرزند ذکور سید سالم عارب محمد
عمر حمران عبد العزیز نفر و نه دختر داشته غالبه
اصیله محفظه زوان ثنیته شنبوعه بزنا
مشهور بنونو شوانه علیته از کلمات سیر ثوبنی است
در بانه اهالی مینا سب مفرمود انها مرغی هستند
سفارلی مرغ از آنها باشد سیر ثوبنی در تمام خصال
جمیده از بزرگوی سبقت ربوده بود حکایت
عامر نامی از اقوام قریب سیر ثوبنی فریفته زن بدل
خانه نلو احمر پیر حین نوه صالح شده رفته رفته مراوده
و ارتباط پیدا نموده شی بدل بخانه آمده عامر را
در بالین زن نحف یافته در حال شکم عامر چنان دریده
که امعاء و احشاء او بیرون افتاد و از خوف سیر ثوبنی

ثوبنی پنهان شده سید ثوبنی پس از استعلام خلعت
و انعام ببدل داده و جسد عامر عبرت بینندگان
فرموده و امر فرمود ان جسد را در کوچه و بازار گردانده
دفن کنند

فصل

فصل در ذکر سلطنت
سید سالم در مسقط و عمان

سید سالم پس از تکفین و تدفین پدر سید ترک غم
کرده نحو لا خواسته چون آمد ملاقاتش نموده شان
محبوبی او در سمار صادر نموده حکومت سمار بسیف پسر
سلیمان سپرده و مشایخ اعراب را طلبیده بیعت
گرفته انعام داده مرخص ساخت و عساکر مجتمعه را
متفرق کرده شب بیست و هشتم از سمار حرکت نموده صر
فرسنگ مسافت در عرض چهل شش ساعت طی کرده
روز بیست و نهم رمضان وارد شده حاجی احمد خان
از عمال شیخ استحضار یافته در حال نحف مامور داشت

دولت انگلیس رفته خود را در حمایت آن دولت
کشیده باتفاق مأمور دولت بهیه نزد میر سالم
شتافته میر سالم نیابت و وزارت خود چون
برادر حاجی احمد خان عنایت کرده پس از آن تصمیم عزیمت
دکهه میر ترکی را در بمبار تلف کنند اسمعیل بلوچ
در کشتی گریو جهت انجام آن عمل بمبار فرستاد مأمور
دولت انگلیس بقلیل پیاده قونسل خلیج فارس
آنوقت در نصب بهیه وقایع و مقاصد مخفی نوشته
کلنل پیاده در کشتی دولتی بمبار رفت میر ترکی را
از سیف پسر سلیمان خواسته سیف مجبوراً میر ترکی را
تسلیم کرده کلنل پیاده میر ترکی را بمبئی برده و بمسقط
آخر محرم شوال وارد مسقط شد از جانب دولت
انگلیس سلطنت میر سالم امضا نمود آنچه رعیت
انگلیس در مسقط بهیه بکوادر و کراچی رفته تجارت
و غیره به بنادر تفرقه شد حاجی احمد خان از وزارت

وزارت و نیابت استعفا داده بشیراز رفت
میر سالم در آن برج و برج شیخ سعید را بیشتر از فرستاد
حکومت مزرعه عباس از جانب نواب سلطان
مراد میرزا حشام السلطنه بمیر سالم واگذار شد دولت
انگلیس تعدیات بیشتر از میر سالم کرده سلطنتش
را امضا نموده رعیت خارجه و تجار بمبار و غیره بمسقط

باز آمده کار میر سالم رونقی پیدا نموده

در اوایل سال هزار و دویست و هشتاد و چهار باردم
زید کلنل پیاده حاجی احمد خان بمسقط مراجعت کرده
باز وزارت میر سالم قبول نموده در همین سال جزیره
سالم نوه میر سلطان بنا بر سرکشی کرده خزانه میر
سالم تهی بهیه تهیه و تدارک محاربه را چهل هزار
معادل بیست هزار تومان از حاجی احمد خان قرض گرفته
مسترد نموده و بتدریج حاجی احمد خان امر جزیره میر سالم
بسهولت و آسانی گذشته در سال مذکور شیخ سعید والی

والی بندر عباس هیجده هزار تومان مالیات بندر عباس
بحکومت فارس نیز بمقطع نوشت معلوم ان
وجه خارج مالیات شیراز نمود از مقطع نیابت حکومت
بندر عباس بجا لدلیر سعید داده شد و سعید الاحضار
کرده بمناسبات او در سیرکی نمود پس از ورود سعید
بمقطع از بندر عباس نوشته نواب حسام السلطنه
عزیمت بندر عباس فرمود در حال نیابت الحکومه
بندر عباس و احمد شاه ضابط مینا ب و محسن خان
ضابط شمیلات و شیخ صقر ضابط قشم نوشته
شد در پذیرائی و تشریفات حضور نهم نیز
در سنه هزار و هشتصد و پنج موکب نواب
حسام السلطنه وارد بندر عباس شد شاهزاده مهدی
قلی میرزا سهام الملک و ابوالحسن خان شیر الملک
التزام رکاب داشته حاجی احمد خان از مقطع آنجا
شرف نیابت حضور حسام السلطنه شد هیجده هزار تومان

تومان باقی مالیات و سه هزار تومان پیشکش از جنس
تسلیم کرده حکومت بندر عباس کما کان بسید سالم
و اگذارده خلعتی بحاجی احمد خان مرحمت فرموده پس از ده
روز نواب حسام السلطنه از فرمایشات نحو مختلف در زمینه
حکومت انجا بسهام الملک داده شد سید سالم انکه
حاجی احمد خان بابت باقی مالیات و تعارفات داده
بود قبول نکرد پس از سه ماه از ان واقعه حاجی احمد خان
بشیراز رفت بندر عباس را در سی و دو هزار تومان جهت
سید سالم اجاره کرده قرار ناحیه از نو نوشته بندر عباس
آنجا بحیی میرزا نایب الحکومه سهام الملک روانه
شیراز شد حاجی احمد خان امور بندر عباس منظم نموده
سعید پسر مسلم او والی کرده در کشتی رحمانی به تشییع و
سیاست شیخ بندر مغضب و گرفتار و کلیت عصیان
افزوده شده بود
در اواسط سال مذکور عزان پسر قیس نوه عزان پنجه

نبیره سید جعفر باغوله و سفارت سید پیر خلفان خلیفه
و سایر علما اباضیه بمسقط آمده بودن منازعه مسقط را
تعرف کرده سید سالم و مشار نفر عیال و اطفال را
در کشتی فرنسویز ببندر عباس آورد آن خبر در خصوص حاجی
احمد خان رسیده بتعجیل نخوله را ببندر عباس رسانید
کشتی و کوشش زیاد نمود شاید در کار سید سالم رونقی
پیدا شود چون بخت سید سالم حقه بود بی اجتهادات
نتیجه و فایده نبخشیده پس از یکسال و هشت ماه سلطنت
از دست ممنوع و در بندر عباس ساکن شده مدام توقف
تمام خارج آنها از جیب حاجی احمد خان بود
در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت چنانچه نگارش
خواهد یافت حاجی احمد خان از بندر عباس بیرون رفته
سید سالم احداث انگلیس بحیدرآباد سند که محبوس
نمود پس از هشت ماه مبتلا بآبله سیاه شده در بلاد
غربت در نهایت ذلت بناکامی درگذشت فصل

فصل

در ذکر سلطنت سید ترکی در مسقط و عمان

حاجی احمد خان از بندر شرف امور سید سالم مأیوس شده
سید ترکی را از بندر عبی خواسته استعراض کامل
تهیه نموده سید ترکی و آن استعراض از آنجا شارقه روانه
مسقط گردیده در بریمی تلاقی فریقین دست داده بیست و
پنجاه نفر از جانب عزان و جماعتی از عساکر سید ترکی
مقتول عاقبت سید ترکی انهزام یافته بشارقه رفته
آمده ببندر عباس رفت باز حاجی احمد خان یک فروند
کشتی کوچک در سه هزار ریال خریده و چهار زورق
دو ماشوه و سیصد و پنجاه نفر از اعراب و بلوچ و سرب
و باروت و خرما و برنج زیاد تدارک دیده با ناخدا جم پسر
محمد از مشایخ بنی بوحسن و سه نفر از مشایخ جنبه
بندر دلبت که آنها تسخیر مسقط را تعهد نموده سید ترکی

ترکی روانه بندر صور شده اهالی آن بندر بدون مدافعه
تسلیم شدند از آنجا نخو سید ترکی از راه جعیدان و سمد
حرکت کرده و سیف پسر سلیمان و ناجم پسر محمد و سیصد نفر
از بنی بوحسن از راه طیوی و دریات روانه مقاطعه شده
صالح پسر عمه از جانب عزان مبلغی کزاف در خفیه
بهمراهان سید ترکی داده آنها را متفرق ساخته
عاقبت غیر از چند غلام سیاه نزد سید ترکی کسی باقی
نخو تعجیل نخو را بقلعه سمد رسانیده تحصن جسته
نخو یک نحو گرفتار شود که قضا کار نخو صورت داده
و آن چنان بود که سیف پسر سلیمان و ناجم پسر محمد یک
فرسخ مسقط رسیده اتفاق کرده عزان غفلتاً بر
آنها تاخت کرده در حین محاربه هوا ابر شده باران
شدید باریده تفنگ عساکر عزان فتیله بود رطوبت
داده از کار افتاد شصت و پنج نفر از آنها مقتول و صد
نفر مجروح شده منهزم گشته بطرح رفتند ناجم و سیف

سیف تا حد نخوه در حال شب نخو را بطرح رسانیده
از دروازه بلوچ زربان گذاشته وارد شهر شده
مستحفظین دروازه را چهار نفر بودند بقتل رسانیده
سیف پسر سلیمان در آن حین و بعض مقتول شده
غوغا و همهمه بلند گشته عزان نخو را بر دروازه رسانیده
فرار کرده کیسه آنها آواز عزان شاخته جانب او
شلیک کرده عزان و جماعتی در آن شلیک مقتول
بقیه فرار نموده بطرح بتصرف سید ترکی درآمده در حال
ناجم جهاز مخصوص نخو سید ترکی فرستاده یک روز پس از
آن واقعه سید ترکی وارد بطرح شده خانه عزان
مرفون ساخته بمحاصره قلعه جدیدی پرداخته پس از
پنج روز سعید پسر خلفان خلیع تسلیم شده سعید و پسرش
مقتول و جسد آنها در مبرز انداخته شد در اندک زمانی
توابع و مضافات بتصرف سید ترکی درآمد در سال
هزار و دویست و هشتاد و شش عام مستقل و سلطان مستبد

مستبد شد زیرا ابراهیم بخط حاجی احمد خان بمقاطعه
و وزارت تعیین کرد حاجی احمد خان جانفشانی در لست
علیه الکوان صانه الله عن الحدثان ترجیح داده قبول
نمود تحفه استقلال و استبداد سیر ترکی و استمرار
حاجی احمد خان بزنگبار رفته سید ماجد زیاد از حاجی
احمد خان اظهار استغنا نموده کشتی مخصوص مشحون
از تحف و هدایا جهت حاجی احمد خان فرستاد

در سال هزار و دویست و نود و چهار یعنی پس از استقلال
انگلیسها در زنگبار از شوکت و اقبال و صولت
و استقلال و استبداد سید ترکی کاسته شده مطیع صرف
انگلیسها گشته در ادای دستورات و نواهی محکوم انها بود
و تابع اتفاقیه سلطنت سید ترکی شایسته مذاکره بود

ولایت تسلط سید ابراهیم

در سال ۱۲۲۳ هزار و دویست و سه در ماه رمضان سید ترکی
در دهنزنگانی گفته مقر السلف و مقام نیاکان

نیاکان بخط مواضع بخط شه فرزند ذکور از ادبای بعده
مستبد فضیلت و مجد و فهد

فصل در

ذکر سلطنت سید ماجد در
زنگبار و ملحقات

مثل آنکه بر قسم رفت در سال هزار و دویست و هشتاد و سه
سید سعید در کشتی در دهنزنگانی گفته پس از دو روز
کشتی بزنگبار رسیده سید برغش مشغول ترقی در
شد چون فراغت یافت سید ماجد استقرار در فضه
مخصوصه بود هر روز میان دو برادر در سر نیابت زنگبار
گفتگو بود در سال هزار و دویست و هشتاد و پنج مقدمه
بمحاربه و مجادلت کشید بن حارث با مدد سید برغش
بیرون آمده تفنگ بود سید ماجد انهزام یافته
مامور دولت انگلیس چهار صد صاد ادات و
دو عراده توپ کرد از کشتی دولتی بحمایت

فصل

بحمایت سید ماجد پیچه نمود اعراب چون میل انگلیسها
بسید ماجد دید از گرد اگرد سید برغش پراکنده شده
مامور دولت انگلیس سید برغش و سید عبد العزیز را گرفته
بمسقط فرستاد هر دو از مسقط بمنی رفتند سید ماجد پس از
این حمایت و تقویت که از دولت انگلیس دید استقلال
خود را اعلان نمود از عبد الله بن سالم و ده نفر دیگر از
مشایخ بنی حارث دویست هزار ریال معادل صد هزار
تومان و کشتی شاه جهان ملک عبد الله جریانه گرفته و
مصادره شرکای را بقلعه بنباسه فرستاد در این قلعه
انها را تلف نمود و غالب طایفه بنی حارث را از زنجبار
اخراج کرد و انها به بنادر رفته توطن نمودند سید تومنی
تنبیه و سیاست سید ماجد را از مسقط حرکت نمود در
عرض راه کلنل رای سید تومنی رسیده تعهد نمود از
جانب دولت انگلیس مثل سابق سید ماجد مطیع
و منقاد زنجبار جزو مسقط باشد سید تومنی بمسقط

بمسقط مراجعت کرد
در سال هزار و دویست و هشتاد و شش جنانچه در سلطنت سید
تومنی مشروحا نوشته شد دولت انگلیس زنجبار را از
اطاعت مسقط خارج نموده سالی چهل هزار ریال قرار
داده لازم زنجبار با نام مسقط تسلیم کند و سید ماجد استقلال
و استقلال تمامی یافته
در همین سال سید برغش توسط انگلیسها بزنجبار رفته با مامت
و سیادت سید ماجد اطاعت و تمکین کرده مواجب و وظیفه
داده توقف در زنجبار حاصل نمود
در سال هزار و دویست و هشتاد و پنج سید ماجد از امنا
دولت انگلیس خواهش کرد سیم تلگراف را از بندر
مخصوص حرکت دهند انها قبول نموده حرکت داده بجزیره
بنام کنفر
در اوایل سال هزار و دویست و هشتاد و شش سید ماجد
دنیا را وداع نموده در زنجبار مدفون شده دو فرزند از او

اناث از اولاد باقی مانده

فصل

فصل در شرح سلطنت سید برغش در زنگبار و غیره

در سال هزار و دویست و هشتاد و شش چون سید ماجد خان
ذکور نداشته لامت بسید برغش رسیده از بدو جلوس بنا
برافت و حسن سلوک و مهربانی نموده قلوب مردم باو
مایل و راغب شده بالوان دیگر از صرافت لامت
افتاد زینب حارث در دولت او خوش روزگار بوده
در سال هزار و دویست و هشتاد و هفت سر بار ترزیز و
کلنل پیج بزنگبار رسیده از جانب دولت انگلیس خواهش
ممانعت فروش کنیز و غلام نموده سید برغش باستظهار
دولت فرانسه جواب نگفته پس از دو ماه مملکت فرانسه
چنانچه در تواریخ مسطور است برج و برج شده اولیای
دولت انگلیس بتدبیر کشتی نموده مجبور سید برغش
ممانعت فروش کنیز و غلام امضا کرده از آن ممانعت

ممانعت سنت فاحشی بر کمرک زنگبار
وارد آمده

در همین سال سید برغش بسیاحت فرنگستان رفته
در لندن تشریفات و بزرگی زیاد از اولاد نموده دولت
انگلیس در مقابل سفارت کمرکی سید برغش
از عدم دخول کنیز و غلام در زنگبار متقبل شده
چهل هزار ریالی که لام زنگبار بامام مسقط هر سال
میدهد از خزانه هند هر ساله داده شود
در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت طوفان شدید
عالم سوزی در لنگرگاه زنگبار شده اکثر کشتی دولتی و تجارتی
در لنگرگاه بوده نابود شد در سید برغش پس از دو واقعه
هشت فروند کشتی آتشی بسیار بزرگ و هشت فروند کوچک
ساخته جزو بیت المال کرده در همین سال انگلیسها
سیم تکراف را از انبوم ببندر جانگ اتصال
داده

در

در سنه هزار و دویست و نود و چهار

دولت انگلیس دام تزویر خویش پیش کشیده کمپنی
شرکتی تجارتی تشکیل داده آن کمپنی بتقویت دولت
متبوعه خود مجبورا بتجارت و بنزر لدمو از سیر برغش
اجاره کرده و تصرف نموده کمپنی مزکوره بریاست مستر
مکنزی ایجاد شده دولت المان برقابت دولت
انگلیس بندر السلم و کلوه و سیوی از سیر برغش
اجاره کرده اهل دولت در ستاجرات نمود تصرف
مالکانه نموده

در سال هزار و دویست و نود و شش کشتی چاپار بنا
بر تردد در زنگبار نهاده

در سال هزار و دویست و نود و هفت سیم ملکرات از بنزر
عمان بزنگبار کشیده شد

و در همین سال سید برغش حاجی احمد خان را از بوشهر
بوزارت نمود خواسته حاجی احمد خان چاکری دولت ایران

ایران ترجیح داده قبل نمود سید برغش چون مایوس
شده دوستانه خواهش ملاقات نموده حاجی احمد خان
با جازه دولت علیه مصمم سفر زنگبار شده رفته
و مراجعت کرد

عاقبت دولتین انگلیس و المان تسلط تام پیدا
نموده رشته غالب منافع و مراحل از دست
سید برغش بیرون کشیده سید برغش از تلاطم
امواج هموم و خیال بیمار شده تغییر آب و هوا
بمسقط نموده با آب گرم بوشهر رفته و مراجعت بزنگبار
نمود و مرض نموده مرض اشتداد یافته در دیه اقترا
بیدر نمود سید سعید جسد جهان را بوداع کرده پس
از یک روز کشتی بزنگبار رسیده جنازه را دفن
آورده مرغی ساختند و فاتش در ماه رجب از شهور
سنین هزار و صد و سه بعد غیر از سید خالد و دو دختر
فقط نداشته چیز باب حمام و چیز دستگاه عمارات

عمالات ملوکانه از سید برغش در زنگبار بکارات
نان آب از مهتر بزنگبار و کارخانه شکرسازی
از ادوات آن است هرسال مبالغ کلی شکر سرخ از
زنگبار بمارسیل رفته و در آنجا سفید میکنند یکی از
اعمال خیریه سید برغش این بود که هرسال در موسم
حج دو کشتی آتشی بمسقط میفرستاد و آن کشتیها بدون
کرایه حجاج بار کرده بجده میبردند هر کس از حجاج لوازم
بود خارج بود لوازم از جهاز داده سید برغش قبل از وفات
خود خارج آن دو کشتی خیریه از ثلث مالیه خویش معین
کرده و چند سال پس از آن جاری بود

در احوال سعادت اشتمال حاجی
احمد خان پرتگال

چون در مواقع عدیده از ارکان وزیر معظم یاد کردم واجب دیدم استحضار
خوانندگان و استبصار آمیزگان از کوشش روزگار و
تحولات لیل و نهار مختصرا احوال آن امیر بی همال

بیهمال نگارش داده خود نسب جلیلش بنی کنده منتهی
می شود از نژاد سلاطین حیره امرء القیس و نعمان است پدر
بزرگوارش حاجی محمد پسر حاجی علی نوه حاجی حسن شاه
نبیره حاجی علی شاه است حاجی علی شاه چنانچه مرقوم رفت
وزارت بحریه نادرشاه داشته در سال هزار و دویست و
پنجاه و یک در هفتم رمضان روز چهارشنبه بعد از شهود
خرابیده آرایش بزم دلجوئی حاجی محمد از جانب سید
سعید بهجت و برنگ جلوس شاه بر در محمد شاه بطهران
رفته بود و بلوازم فرخ سعادت مند در آنجا استماع نغمه
نام مولود مسعود را در سال هزار و دویست و پنجاه و هشت
دو را هشت سینه محمد شده در سال هزار و دویست و
شصت پدر مهربان فرزند هوشمند خود را نزد حاجی ابراهیم
پسر حاجی محمد امین از اهالی کنگان بمکتب داده در ربیع الاول
سنه شصت و یک از تلاوت قرآن حمید و فرقان
مجید و کتابت و قرائت فارسی فراغت یافت شغل

شغل تحصیل علوم عربیه و فنون ادبیه شد نزد
شیخ سلمان پسر شیخ عبد الجبار تحصیل نحو نمود
نموده

در سنه شصت شیخ احمد جد اعلی نگارنده از بندر عباس
بمسقط آمده همیشه زوجه حاجی محمد علی در حباله نکاح گشته
پس از بر اصلت و نژادت بوطن مالوف مراجعت
و معاودت کرده در همین سال حاجی محمد علی در قلعه کلبو
کشتی نراعی بسیار بزرگ ساخته بفتح الله سلام نامیده
و مشحون از گندم و غله و فارک و خرما و پنبه سر الله
شارقه کرده بصوب خواهر نلعه خویش حاجی احمد پسر
محمد احمد بجزیره مریس فرستاد حاجی احمد اشیاء محموله کشتی
در مریس بقیمت گزاف فروخت و جهت کشتی مس کوت
و معادل سی هزار تومان شمس طلا خریده حمل کرد از اتفاقات
سینه دریای اتفاقات در حوالی مریس یکی از کشتیهای
سید سعید در آب فرو رفته مرجان جنس رئیس آن کشتی

آن کشتی و هشتاد نفر از عمله جات با مال مریس رخت
سلامت کشیده کشتی فتح الله سلام آنها را با رخت و زنگبار
کعبه و بمسقط رود در حوالی جزیره هنزوان که در کتب جغرافیا
نام آن جهانه مینویسند از شنامت و سعادت مرجان
کشتی بسنگ رسیده در آب فرو رفت چهار پاس از شب
جمعه گذشته بود این قضیه وقوع یافت حاجی احمد و مرجان
و چهل و هشت نفر دیگر دست از کشتی و مجموعش کشیده
در حوض زورق نشسته نشسته و از این ورطه خوفناک جان
بسلامت بردند کعبه هشت روز بردن آب و آذوقه در دریا
میرفتند روز هشتم بهنزوان رسیده پادشاه هنزوان
توجه و رعایت تامی از آنها کرده و آنها را در حوض کشتی
مخصوص بزنگبار فرستاد کشتی مرجان در دریا مفقود مرجان
بیاره نابود شده کشتی حاجی احمد بزنگبار رسید سید سعید
از توجهات پادشاه هنزوان امتنان حاصل نموده
بیست هزار ریال و هدایا و تحف هنزوان در کشتی غزال

غزال بهنزدان فرستاد حاجی احمد بسقط آمده صدمه بخت
خانواده با غرق کشتی فتح الله سلام و محمد علی دو بعد

حاجی عبدالله پسر شیخ علی بهبهانی از محمره فرار کرده بسقط
آمده و شغل طبابت بعد در همین سال حاجی محمد علی
بالمور صلبی نجف حاجی رضا علی بصحبت حاجی عبدالله بزبور
بکلکته فرستاد از کشتی شراعی ابتیاع نمایند آنها از راه دریا
بمبئی رفته در بمبئی از راه خشکی روانه کلکته شدند صرد
پنج روز در عرض راه بعد بورود کلکته کشتی فتح الرحمن
از حاجی زکریا تاجر بمبئی بمبلغ گزاف خریده و کشتی را
از سنگاپور خواستند هنوز کشتی از سنگاپور نرسیده
حاجی رضا علی بمرض وبا درگذشت و حاجی عبدالله نوشته
کشتی بنام نجف کرده و کشتی را در زیر برق حالت انفلیس
کشیده و تصرف ما کفانه نمود

در همین سال حاجی احمد پسر حاجی حسین بحرینی بکلکته رفت
بوکالت حاجی محمد علی و شیخ احمد بنیاد صندوق نیل

نیل و استعمال فرمان از بر قبیل خرید کرده در شرف
حرکت بود که داعی حق را لبیک اجابت گفت چهار
فرزند ذکور شیخ حسین و شیخ علی و شیخ حسن و شیخ محمد
و دو فرزند اناث داشت شیخ حسین پس از وفات پدر
آنچه خریده شده بود در کشتی حمل کرده ببندر عباس آورده
بود و ببندر عباس جهان را وداع نموده شیخ احمد نیل
را بصحبت حسن پسر تقی بزد فرستاد و تمامش دغیره
مصحوب حاجی محمد پسر عبدالنبی و سید علی داماد نجف روانه
بندر کرده حسن پسر آدم نیل را در کفو فرستاد و
شغل تجارت شد و مادام فرزندان شیخ احمد ببندر
عباس نیامد

در سال ۱۲۶۳ هزار و دویست و شصت و سه حاجی احمد خان
بصحبت حاجی عبدالله پسر حاجی علیقلی اوایل ذی القعده
در کشتی صالح از اهالی قشم ببندر عباس آمده از راه خشکی
بمحمره رفتند چند روز در قریه ماه خراتون و قریه سرباران

سر بالان نزد عم مخدوم حاجی زینل و حاجی ابراهیم
پسر صالح بجهه ازان پس بقصد رفتن در خانه شیخ احمد
فرحوله سالی تمام درانجا توقف نموده در هیژدهم رمضان
هزار و دویست و شصت در مینا ب ناخوشی دبا بروز کرده
شب بیستم پنهان پسر سیف ضابط انجا روز بیست و یکم
شیخ احمد و زوجه او گرفتار بسی داهیه شده با برادر بیست و
هم رمضان شیخ احمد درگذشت پس از چند ساعت ان
دو دیگر درگذشتند شبانه محمد پسر لقمه چهار صندوق مشحون
از زر سرخ از خانه شیخ احمد بخانه مخدوم انتقال داده سه چهار
خانه لاشه صغیر از شیخ احمد بجا مانده بجهه قیم ایتام
مطالبه ان مالیه از محمد پسر لقمه کرده سیف پسر پنهان
شکایت کرده سیف ده هزار اشرفی از محمد گرفت و
تقویت محمد نموده عاقبت الامر ورثه بجای نرسید در اواخر
ذی القعده سنه مزبوره حاجی احمد خان بمقطع معاودت
کرده در اواخر ذی الحجه حاجی عبد الله پسر حاجی علینقی در شهر

شهر ذی الحجه حاجان با بجهه جمعیت
اکفیه بمکه

در ربیع الاول سال هزار و دویست و شصت و شش
باتفاق حاجی علی پسر حاجی زینل و حاجی عبد الله پسر
محمد احمد و سعید حبشی باز مینا ب رفتند در ماه رجب
در کشتی سید پسر خلفان بمقطع معاودت نموده
در همین سال در ماه شوال در کشتی خویش روانه کلکته
شده حاجی احمد و حاجی عبد الله پسران محمد احمد و درویش
پسر احمد و سعید معقل و جعفر پسر حاجی زینل و ابراهیم
پسر احمد و حسین و علی پسران احمد شاه و سید کاظم
بحرینی و سعید حبشی التزام خدمت داشتند و در بندر
الفی چند گاه توقف کرده حاجی حبیب الله جعبی
و حاجی یعقوب میمنی خلفان و نار حبیب زیاد کرایه داده
بار کشتی نموده از الفی دیگر جائی توقف ننموده بکلکته
رفتند سه ماه درانجا بجهه بازار انجا گرمی بلدی محترفان

محمد خان لاری و حاجی میرزا آقا شیرازی و حاجی عبد الغفار
شیرازی و حاجی زین العابدین شیرازی و حاجی آقا محمد
قلم کاری و حاجی علی اکبر قلمکاری و حاجی بابا کازرونی
مرحوم و مرابطه پیر اکبر کشتی لا مشحون از برنج و امتعه
و نفایس و منوجات ساخته و حرکت نموده سه روز
بعد از بندر دلفی گذشته بقهر طوفان شدید عالم سوزی
راست شده کشتی لا معیوب و زمینهای کشتی لا
شکست کشتی علی ملک عبد الله پیر علی قاسم ساکن
مقابله و کشتی فتح الکریم ملک حاجی صالح و سواسی
نفر یک بقهر تلاطم امواج بکدشت انا لله و انا الیه راجعون
نامند هر گونه بود در آن کشتی معیوب پس از سه روز
تعمیر لا ببندر کالیکوت رسانیده شانزده روز آنجا بقهر
کشتی لا مرمت نموده روانه شده قبل از ورود کشتی
علی و فتح الکریم وارد سقط شدند

در هزار و دویست و شصت و هشت در ماه شعبان بمینا ب

بمینا ب رفتند پس از چهار ماه بمسقط معاودت
نموده

در سال هزار و دویست و شصت و نه کشتی سید پیر خان بمبالغ گزاف
استبداع کرده و مخصوص حمل بار بمبئی و زنگبار
داشتند

در همین سال در کشتی مزبور والده ماجده نجم و زوجه
محترمه و بنات مکرمات شیخ ناصر از مینا ب بمسقط
آورده

در سال هزار و دویست و هفتاد و هفت در مینا ب والده ماجده
نجم از سید سعید بمسقط روانه مسافرت مکه معظمه
حاصل کرده باتفاق یا نفر نفر از کوکبان خانواده
محترم خویش و کربلائی محمد علی پیر باقر و حاجی سید
رحیم پیران حاجی ابو و سید ماجد پیر سید درویش
بحرینی و سید حبشی و سلیمان پیر سید در کشتی خلیل
ملک حاجی محمود شیرازی روانه مقصد شده آداب و قوانین

و قوانین حج از سید ماجد بزبور می آموختند بعد از
پنج روز در دریا بجهة اواخر رمضان بمکه رسیده حج
از سوء سلوک حاجی حسن سیبی رئیس کشتی و محمد
و محمد رضا خواهر زادگان حاجی محمود تمادی و متفرق شده
بعضی از جدیده در کشتی حاجی محمود جنجی سوار شده محمد
پسر علی الله محمود رئیس کشتی قندف پسر قبیحه حاجی حسن
سیبی پیش گرفت در رسی ابراهیم ۵ میقات
احرام گاه است از کشتی فرود آمده از آنجا خشکی روانه
جده شدند در جده خانه سید مصطفی منزل گرفته سید
حسین و سید عبد الرسول و سید علی و سید مختار و سید
محمد علی از مکه معظمه باستقبال آمده حاجی قاسم جنجی
و حاجی فرج تیر و پسر ابراهیم جوهر و صبیه حاجی جعفر
عسیری هر کدام جداگانه در کشتی نحو دعوت و ضیافت
نموده در دو هر یک از کشتیها آن کشتی تمام بارق
نحو آن آشنه و چند تیر توپ آخر آتا شلیک مینمود

مینمود در اواخر شوال روانه مدینه منوره شده بی دو پنج
شتر در زیر بنه بود از میان شتر دارها فارس نامی
از طایفه بنی حسین طریقه تشیع داشت در مدینه خانه
سید حسن کاتب محکمه قاضی منزل گرفته خانه بزبور محاذی
باب السلام و حرم مطهر بعهده سید حسن پسر هاشم و محمد
پسر عمر الله و طاهر الله از مزورین اشتباب نموده بود و
حرم فی القعده بر قبر مطهر حضرت رسالت پناه و مرقد جمیع
منوره ائمه بقیع دفاع گفته باتفاق قوافل شامی
و مصری و مغربی حرکت نموده عجب البرج پاشا والی مدینه
با طابور عسکر و شش عراده توپ و هزار سوار از جهت
قطاع الطریق بی فطرت حجاج با کاروان بعهده در بر
عباس بر دامن ورود بعهده کاروان گرفتند از ابا هر لوا
چاشتگاه میان آنها و عجب البرج پاشا محاربه و مقاتله
بود از بردبان زیاد مقتول عاقبت هزیمت یافته
فرار کنند از عساکر دولتی هفتاد نفر کشته شده در آن

در این منزل تشنگی بحتاج صدمه زیاد رسانید جماعتی از
شدت عطش تلف شدند یکی از آنها یاقوت پیر
حاج سید میر لطف در حمره ناخوشی وبا در کاروان بروز کرده
پیر عبد الرزاق باشی گرفتار شده دو روز گذشت پس از
بروز این مرض حاجی اکبر خان از کاروان جدائی نموده
از راه دیگر بقصد شتافته در دهی فاطمه میان سید
مختار و یکی از شتر داران منازعه واقع شده سید مختار
شمشیری حواله شتردار کرده جراحتی مکرر بفرق و جبین
او رسیده شتر داران جمع شده و مشغول عوغا و در
صدد انتقام بودند حاجی اکبر خان سکوت اینها را
پانصد ریال موجب ساخته مهر پیر عبد الله نگرانست
برهنه و در میان افتاده التماس آن داهیه عظمی را به
مجبری زدن نیز در همین منزل بدل و بطور تقیه
سید مصطفی باستقبال آمده در مکه معظمه خانه صحبت
حاجی جعفر عبیه لی در نخوریال اجاره کرده جماعت

جماعت شیعه در وقوف کرده شب نهم در منا شب
نهم در عرفه در شب نهم حاجی اکبر جبر می کار بود از
حالت ایلان زنان شب در آنجا بودن محافظ بر اینه
توقف کنند احتمال خاطره میرفت صد و پنجاه سوار جهت
محافظت لازم است و صد و پنجاه اشرفی باید سوارها
داده شود حاجی اکبر خان قبول کرده صد و پنجاه سوار
بر کوکب حسین بیک و حیدر بیک آمده پس از اتمام
وقوف آنجا قرار یافته بود بعد وه در طاقه زرفت
و ثلث رضائی بانها داده در حفظ نموده با هر گونه
اضحی ناخوشی وبا در منا شدت یافته حجاج بیچاره
از وطن مالوف اداره چنین اولاق انبار در فضای
ضریف افتاده در میگذشتند غالب انها بدون
استهلاک وقتی بدن کبود شده می گذشتند بعضی بدون
سابقه ناگاه فریاد کشیده جان میدادند در چنین حالی
محمد رفیع جبری از جانب کاروان مشغول اخذ عمل

عمل بعمل از هر تنی و اشرفی میگرفت هر کس در
مالیه او تماماً کار پرواز تصرف مینمود شب چهاردهم
زوجه مرحمت پناه شیخ احمد بان مرض درگذشت در مقبره
حوالی مرقد مطهر خدیجه بنت خویلد مدفون شد جاریه سعید
حبشی دیگر حاجی ابو الحسن بهبهانی و سید علی پسر سید
شرف بحرینی و فیروز سیاه در لی دلهیه در گذشتند
هیژدهم ذی الحجه از تکیه معظمه حرکت کرده بورهو قبه در کشتی
حاجی محمد خضر سوار شده جانب مسقط بان افراشته
در حدیه شم کلام خویش حاجی اسمعیل در سالها در انجا
مشغول تجارت بعنوان ملتات اقوام و اقارب
با کاح زیاد با نخود حرکت داده انگور ممتاز شبیه بعسکری
از صنعا بکیسه میت در هر چیز ظرف سربسته خرمه روانه
مقصد شد زود روز قبل از ورود بمسقط سر ظروف انگور
باز کرده دانه ضایع زیاد باز بستند پس از ورود بمسقط باز
کرده دانه غیر ضایع در انها نیافتند معلوم میشود تضییع

تضییع لی از تاثیر هوا در روز قبل بعد که بر آنها گشتند
خلعت در هولا سید سعید ساعت یک و ثلث رضائی
و ثلث خلیل خانی و عبا ماهوت و چیز طاقه زربفت
بهمراه سید محمد پسر سالم ساعت کرنا مترخانه سید
ثوبینی طوایق از زنار و جیره فرستادند در ماه هفدهم دوم
و هفتم و یک ماه رسی الثانی در کشتی ناصری حاجی عبد
المهر ملک التجار بوشهر بمسقط آمده حاکم فرمان
و کیل الرعایا تی و خلعت ثلث رضائی و قلمدان
طلا مرصع از جانب اولیاء دولت قهرمان صولت
قاهره با عزاز و مباهات حاجی احمد خان بعد در کشتی کرلین
خلعت ملوکانه پوشیده سید سعید و فا فلقه اولیاء
حاضر بعد

در همین سال از جانب لام مسقط مامور انجام و اختتام
معاهده حرکت علیه و لام مسقط شد حاجی احمد خان در کشتی
غزال بندر عباس رفت عمل مصالحه انجام داده در

در کشتی مسقط بمسقط رفت

در سال ۱۲۷۲ هزار و دویست و هفتاد و سه بمیمنت و سعادت
دستور بندر اخیر مغفرت پناه شیخ احمد در حیاله نکاح
کشیده عقدی خفیفه نمودند و دستوری از شیخ
سلیمان نائی جاری فرمود پس از مراجعت بندر عباس
رفت ولی بندر مرض وبا بروز کرده بجزیره قشم رفتند
چندگاه مهمان شیخ صقر بفیه حکومت قشم و لنگه
محمد پسر عبدالله بلور شیخ صقر داشته بکار و اعاظم
لی جزیره محمد پسر علی الله و محمد پسر راشد و شیخ ماجد
و عبدالرحمن پسر صقر و عبدالله و صالح پسران احمد و
حاجی عبدالرزاق و محمد پسر درویش و عیسی پسر احمد و
عبدالله و حسن پسران عیسی از علماء شیخ محمد پسر
اسمعیل و شیخ محمد پسر رشید و شیخ یحیی بفیه از آنجا
براه خشکی بصحبت حاجی علی پسر حاجی زینل سابعد و
رفته در خانه خداداد فرمود آنکه از بلفور صاحب رئیس

رئیس کشتی دولت انگلیس موسوم بفیروز حوالت
سابقه داشته چون کشتی فتح المبارک بحوالت
مزکوره چند وقتی بفیه در ساحل جزیره بخشکی نشسته
بود بتکلیف بلفور صاحب آن کشتی را در بندر
تهران از بلفور استیاع نموده ولی وجه را استنه بفیه در
مسقط بکار انداخته شود پس از روز حاجی یاسین
از بوشهر نامه نوشته جانب صاحب مامور دولت
انگلیس مقیم بوشهر ببلفور داده در فتح المبارک را
در پنجهزار تومان بحاجی عبدالنبی فروختم شما کشتی را
بحاجی یاسین تسلیم نمائید بلفور صاحب حاجی یاسین را
بخفت روانه بوشهر کرده و جواب نوشت بحاجی
مامور دولت بجزیره دولت بشما مدخلیتی نداشته و مرا در
حاجی احمد خان بس و نخته آن کشتی بیانصد هزار و شصت
تومان فروخته و بعد ده پنجاه هزار ساچمه و چهار عراده
توپ و دو زنجیر لنگر بمسقط از سوغات هدیه امام مسقط

سقط نمود پس از چند ماه توقف در بابسیر و در کشتی دیگر
بسقط معاودت نمود سابقه بیانه حاجی احمد خان
و بلفور صاحب چون تازگی داشته مرقوم می شود در آن
سنوات هر چهل روز یکبار کشتی آتش از هندوستان
بخلیج فارس آمده امانات و خطوط هر کس و مسافرین
هر جا جمع میشود و آن کشتی حالتی بعونه تجارتی در
یکی از اسفار کشتی شب وارد سقط شده حاجی احمد خان
بدرهٔ مملو از روپیه در کشتی داشته بلفور
رئیس کشتی متهم گشته بدرهٔ دیگر آن را تمام اشرفی بعهده
تسلیم حاجی احمد خان نمود روز دیگر چون بدرهٔ لاکشته
بجای زر در آن یافته در حال بدرهٔ اصلیه بکشتی
نزد بلفور فرستاد تا امانت دیگر باشد اتحاد و مواصلت
فیمابین و باعث انتفاع مبلغها از ابتیاع کشتی
فتح المبارک شد در سال هزار و دویست
و هفتاد و چهار در کشتی فتح الرحمن ببوشهر رفته در

ببوشهر رفته در ایام عاشورا وارد شد زیر مهمان
دار محمد علی ملک التجار بعهده مشغول تصفیه حساب
تجارتی هر کس شد حاجی دار محمد خراسانی حساب نزد
هزار تومان نزد او باقی مانده هزار و صد تومان بده
مرحوم حاجی عبد الخالق بلورش دار محمد علی قبل نمود
حکومت بوشهر از جانب ایالت فارس احمد
خان نوائی عمید الملک داشته تجار بوشهر حاجی
عبد النبی و حاجی محمد تقی کازرونی و حاجی محمد حسین
قاضی و دار محمد جواد پسر حاجی خلیل و دار حسینعلی نازی
و حاجی محمد جواد نایب فردوس و دار لطفعلی اصفهانی و
دار میرزا اسمعیل پسر حاجی مجتبی و دار ابراهیم بوانات
و حاجی احمد پسر عبد الرسول و میرزا حسین منشی و حاجی
علی و حاجی احمد پسران بابا حاجی و دار محمد غریب
پسر بزرگ علی و دار اسمعیل و دار حسن پسران عبد الله
بزاز و حاجی علی اکبر و حاجی ابو القاسم پسران دار

که محمد شفیع و که سید رضا کازرونی بعهد حسین خان دشتی
لی اقامت در بوشهر بعهد فیما بین آشنائی کامل
پیدا شده حاجی احمد خان از بوشهر بعزم رفت حاجی
محمد حسین پسر رجبعلی و که عندلیب بهبهانی شهنشاه ملک
کعبه بیج ربیع الاول بوشهر مراجعت نمود کشتی فتح
الرحمن که میمون از آب داشته که بمیمنی فرستاد
خود در کشتی آلمانی بنیز نام بمسقط رفته بیت دوم

فی الجمله وارد شد

پس از مراجعت میان حاجی احمد خان و شیخ احمد پسر
محمد خلف الوقت وزارت مسقط داشته بواسطه
حسادت پسر جعفر غریب پسر آخوند که در وقتی پیدا شده
حاجی احمد خان بمعاونت شیخ محمد مقبل وزارت و تبعه
خدمات که مسقط نمود و تشریف وزارت
پوشید

در سنه ۱۲۷۵ هزار و دویست و هفتاد و پنج و هفتاد و شش

شش و هفتاد و هفت گرفتار مدافعه سید ترکی بعهد عاقبت
بتدابیر صایبه سید ترکی که مطیع ساخته و منعقد
نمود

در سال هزار و دویست و هشتاد و دو ۱۲۸۲ اجازه خواسته بعتبات
عالیات شتافته مبالغ زیاد در آن مسافرت
خرج نمود

در سال هزار و دویست و هشتاد و سه ۱۲۸۳ سید نوینی مقتول
سید سالم که مت یافت حاجی احمد خان از وزارت
استعفا داده بشیراز رفت حکومت بندر لنگه الکاه
شیخ خلیفه پسر سعید زاده تصاحب داشته سالی ده هزار
تومان بدولت علیه میداد حاجی احمد خان از شاهزاده
سلطان محمد میرزا حسام السلطنه در ده هزار و هشتصد
اجازه گرفته مهدیقلی میرزا سهام الملک از جانب
ایالت فارس مامور تنبیه بعهد احمد علی خان لاری
و صد و پنجاه سوار بلنگه فرستاده حاجی احمد خان دهصد سوار

دهر سوار بمینا ب رفت منتظر تنبیه بود سه ماه احمد
علی خان بمحاصله و مساهله گذرانیده و چیره و علیق
نخود از حاجی احمد خان می گرفتند عاقبت حاجی احمد خان
پناه سوار زبه بلکه زنتای شبانگاه سوارها در قلعه
ریخته تصرف نمودند شیخ خلیفه وزارکه جعبه نوشته
جانش الله برلو بیک زنگنه بمینا ب بکه نوشته جات
اکابر فارس ازلی جعبه برمی آمده نوشته بعنوان حاجی
احمد خان لهراسب میفرستیم و ازلی تقویت می کنیم بجهة
باشیر از ان اوضاع و نفاق اولیاء دولت حاجی
احمد خان مایوس شده باز بمقطع رشته بوزارت
نایل آمده

در سال ۱۲۸۴ هزار و دویست و هشتاد و چهار وضع سید سالم
تغییر کلی عزان غالب شد سالم بمیرزا عباس رفت
چنانچه مژده نگارش یافت حاجی احمد خان کلیه
قطع علاقه از مقطع نمود میرزا عباس را اصالتاً

اصالتاً اجازه کرده پس از سالها مملکت بآلاء و وزارت
ان نجیبه امیر تصرف لازم مقطع ازلی میرزا معظم گناه
در رشته سلک انها برید و کسیخه شد در اواخر همین
سنه حاجی احمد خان در مینا ب بجهة شیخ سعید والی
سابق و مصطفی خان ضابط بستک باغوا و تحریک
مشیر الملک وزیر فارس شبانه غفلتاً بمیرزا عباس
آمده بمیرزا تصرف و خانه حاجی احمد خان بیاد
چپاول داده زمینه از دست هزار تومان از نوزاده
و شکنش و غارت و یغما حاجی احمد خان متضرر شده
فندقه جنگی تفاهل و چپاول بمسامع اورسید
تجهیز لشکر کرده بمینا ب میرزا حرکت نمود خصم باجتماع
انتهاض حاجی احمد خان میرزا عباس را خالی کرده فرار
نمود احکام اکیده و فرامین عدیده کتباً و تلگرافاً در
استیفاء حقوق حاجی احمد خان از مصطفی خان
بستکی از دربار ملوکانه شرف صدور یافته چون مشیر

مشیر الملک معاز بلقب مشیر بخشیده آبوتی در عزاداری
رفت رفت در سال هزار و دویست و هشتاد و پنج ۱۲۸۵
منصب سرهنگی و شمشیر مرصع با عزاز و مباهات
حاجی احمد خان از دیار دولت جاوید شوکت عنایت
شده

در سال هزار و دویست و هشتاد و نه ۱۲۸۹ احمد شاه حکومت
بندر عباس گرفته در صدد بود حاجی احمد خان را
گرفتار کند از مفاسد مقاصد او حاجی احمد خان
استحضار یافته بکشتی دولت انگلیس پناه بلقب احمد
شاه میرمقصود از کفش پردن رفته و نسبت مزبور را
نهب و تالاج نمود بقیة السیف سابق تا
بغداد رفته بعتبات نزد عیال و اطفالش در محبس حکومت
زنجیر کلب عاقبت نوشته تمام ضیاع و عقار و
املاک و املاک از حاجی احمد خان گرفته آن
بیچارگان را مرخص نمود حاجی احمد خان در نهایت

در نهایت اضطرار و غایت پریشانی ببغداد رفته
اولیاء دولت عثمانیه او را بزرگ را بتوجه وظیفه
مقرر نموده نشان درجه اول مجیدی با فشار او مرحمت
شده مامور بتنظیم بندر و احسا یافته با آن جانب
حرکت کرده ترتیبات و تنظیمات عمده در آن
ساحت کرده است بعد از چند سال بعد سرکش
و عاصی بلقب اولاد مطیع و منقاد دولت ساخته اهالی
دلقب با خود ببغداد آورد

در سال هزار و دویست و نود ۱۲۹۰ و نوبت سیاحت هندوستان
رفت در اقصی ممالک هند دستخط تلگرافی از دربار
دولت ایران باستمالت و استحضار او رسیده در
حال بایران طهران عطف عنان نموده بود مورد
تفقدات ملوکانه گشته با عطای منصب سرتیپی اول
و مواجب و وظیفه نایل شده

در سال هزار و دویست و نود و یک توقف در بوشهر

بوشهر خواسته بوشهر لهر پس از تلاش زیاد تقریباً
ربع از املاک مغصوبه
بتصرف در آمده

در سال ۱۲۹۷ هزار و دویست و نود و هفت اجازه حاصل
کرده بهندوستان و زنگبار رفته و سیر و سیاحت کرده
مراجعت نمود

در سال بعد فرزند برومند خواجه ابوالحسن خان داماد
شده

در سال هزار و سیصد و یک ریاست مجلس تجارت
بنادر فارس بکف کفایت او تفویض
یافت

در سال بعد بطور نقره کفارنده محمد خلیل خان بعرصه
شهود فرا میرده نگارنده در تاریخ وفات او
گوید

بجو سال تاریخ آن خوش نصیب ز نفرو نقره و تسع قریب ۱۳۰۲
در

در سال هزار و سیصد و سه در بابه حسب الامر شاهنشاه اعظم
ظل السلطان باصفهان رفته و چند ماه نیابت
حکومت بنادرات داشته

در سال هزار و سیصد و چهار حاجی محمد مهدی ملک التجار حکومت
بنادر داشته نوشته نوشت و امضا که حاجی احمد
خان سپرده نمود در آن نوشته ترقیم میشود
وکیل مطلق و قائم مقام رحمی از جانب خود قرار
دادم سرکار مقرب الخاقان قبله گاهی حاجی احمد خان
سرتیپ را با جناب شیخ نظیر بن خلیفه حاکم
بوشهری جهة در طلب یک برات آوردن شیخ
قضیب و حاجی نقره بن سالم و احمد پسرش بروز خارک
یک دیگر نیابت شیخ نظیر در خوش و کنش از
امروز الی بعد از بستگان در عهدی دولت علیه
ایران خود را محسوب دارند و سند بر هنر و پیرق
ایران را هم در بوشهر نصب کنند در عوض این در

این در کارد هزار ریال فرانسه نقد و با نصر کونی
برای جونی و ده قبضه تفنگ و در طاقه ماهوت دلهه
که انفاق حکومت لنکه را بهمان مبلغی که شیخ
قضیب میدهد با وجه که والی هزار ریال فرانسه
هم جهت مشایخ انجا بارگاه للنعم باشد تقرب ایشان
مشارالیه ذکیل هستند بر هنر و انجانب هم قبول
داریم بعد از انجام مقدمات اطاعت می کنیم تحریرا فی
بیستم شهر ذیقعده سنه هزار و سیصد و چهار قمری
اگر للنعم که تخفیفی دلهه باشند صعب است مبلغ
یکهزار تومان باشد قمری شب سه شنبه بیست و دوم
فی القعده در کشتی کالدر بیوضیبی رفته شب بیست
و چهارم وارد شده در اظهار مطالب ملک التجار
صلح نبعه دوستانه خواهش که مشایخ شارقه
در اسس الخیمه را بمقاتلت مشغول کنند و نتوانند
لهذا تقضیب کنند و جماعت با مرد روانه نماید

نماید و شیخ حسن قشمی و دو سه نفر از بنی معین به
لهذا خواسته انها با سعید و آمده احمد خان بسبک
و دو هزار جمعیت از بسبک خواست تمام انها
بمناسبت مرابطه قدیم قبایل که بعد هم ذی الحجه
شیخ نظیر مشغول حمایه مشایخ قواسم شده قضیب را
از لهذا دانها مایوس که شب بیست و دوم شیخ
محمد پسر عبد الهادی از بسبک آمده مغز لهذا ضد
احمد خان دلهه محمد پسر سالم از با سعید و آمده در
شیخ حسن را القا که جماعتی از بنی یاس از بوضبی
رسیده شیخ قضیب ملتفت و عقبی تهیه قرار
در لهذا روز آن شب حاجی احمد خان هیزده سوار
بر کرد که نگارنده بقلعه فرستاد نگارنده دست از
جان کشیده بصحبت آن جماعت قلیل غفلتاً
در قلعه ریخته باعث آتش مقاتلت مشتعل عاجز
قضیب را گرفتار و اموالش را متصرف و قلعه را

و قلعه لار تصرف نموده پس از سالها تصرف اعراب
بی مبرر معتبر از وجوه انها بر صرف آمده از جانب
قضیب چهار یک از بنی اعمام عبد الله پسر سالم و
یک از بوجهاد و دو از اعراب از جانب نگارنده
رئیس غنیم نامی مقتول شده عبد الله پسر سالم
وزارت قضیب داشته از بی واقعه استحضار یافته
در فارس داشت تحصن جسته جماعت کبار جهة از
امان و اجازه روانه مملکت عمان خواستند
ساعتی پس از حصول رضا در حضرت جانب
عمان شتافت خدمه حاجی لطفعلی خان از خدمات
خانه طلب بنزد خود خواستند و تشفی تسلیت و تطییبات
شده پسر لار نفر لقمه با نوازشات مردم مطمئن ساخته
و بنوید معدلت ذات آقای ملوکانه امیدوار
کرده پیک تیز رو نزد لطفعلی خان فرستاده اخبار فتح
نوشته از برای مراحمت او اظهار اطمینان

استمالت نموده و بنی یاس لار انعام وافر داده
بر ضبط روانه کرد قضیب مامور لار شیخ صالح نموده
و مالیه قضیب بنظر فقهاء کریم و تجار اشرف بلد بعاز
قضیب داده قبض گرفتند اما چی مثل مان نگارنده
در فتح قلعه با کفه نفر از اهالی چاه کلاه شیخ صالح
پسر احمد و شیخ لطف پسر شهاب و شیخ حسین پسر
صالح و شیخ راشد پسر احمد مبارک و رئیس حاجی و
رئیس حسین پسر محمد و رئیس حسین پسر حمد و محمد پسر غنیم
و رئیس عیسی پسر احمد و رئیس عیسی پسر عباس و شیخ
عبد الله پسر احمد و سالم پسر نصیب و محمد پسر عبد
الرحیم و نوروز و احمد پسر علی و سکه تومانکستانی
رئیس غنیم مقتول و رئیس محمد و رئیس کهل بعد
پس از چند روز شیخ حسن قشمی و ابراهیم پسر
عبد الله کلور شیخ ام القیوین و تمر پسر عوض
و برادرش از مشایخ دبی استمالت بهمنیت و برک

و بترک آنجه چون از انتظامات بلد فراغت
یافت نگارنده بصحبت شیخ حسن قشمی مأمور
جزیره تری و طنب گشته پس از کشش و کوشش آن
جزیره را متصرف و بیرق دولت علیه افراشته
و بر اعقاب نحو ملک التجار آن مقرمات شنیده
در کشتی دولتی بلکه آنجه قضیب را بکشتی کهنه
بیرق هدایت منتی نحو سپرده املاک قضیب
در هفتهزار و سیصد تومان و املاک عمی لقمه بسر
سالم در هزار و پنجصد تومان فروخته تجار مجهول الاسم
املاک را استیجاع نموده تجار اذری را در هزار تومان
ابراهیم پسر حسن را بهزار تومان رعیت بی ملا
در هزار تومان مرصاده کهنه مواعیر را کنار گذارد
آنچه حاجی احمرخان مخارج کهنه بود عمل نمود از آن
تا نقد هزار تومان در حساب دولت گشته عندالمصرف
خدمات حاجی احمرخان و نگارنده بعرض اولیاء

اولیاء دولت رسیده شمشیر کمال مرحمت با عزاز
حاجی احمرخان و امتیاز سر آهنگ با فشار نگارنده
عنایت تفقدات ملوکانه جبران عمل ملک التجار
آنجه

در سال هزار و سیصد و پنج روز سه شنبه میم جمادی الاولی
در کشتی هندی بالکو بندر عباس و از آنجا باتفاق
شیخ حسن قشمی در کشتی شراعی جهت استیفاء
مطالبات نحو بام القیوین رفته پنج روز در دریا
گرفتار صدمات طوفان و تلاطم امواج بحر
چهارم همین ماه بام القیوین رسیده شیخ احمر
پسر عبدالله حکومت آنجا داشته جماعتی باستقبال
فرستاده بسدق و توپ احترام افراشته و
شلیک نموده در خانه نحو منزل معین کهنه شیخ
ابراهیم کلور خویش مهمان داری ساخته مافوق
پذیرائی و تشریفات مترقبه بعمل آمده روز

روز هفتم هم میرزا ابوالقاسم دهبشی مامور دولت
العلیه در مملکت عمان بام القیوین آمده در خفیه بعوام
الناس القا کرد حضرات خیال تعرف اینها را از اینها
پنهان آورده شبانه قصد قتل حاجی اکبرخان نمود بر
مشایخ انجا هر گونه بخوبی بکشی رسانیده از این درجه نجات
یافتند در سال هزار و سیصد و هفت چاشتگاه روز
شنبه یازدهم شوال فرزند رشید رشیدش عبدالرسول
خان در سن سی و دو سالگی درگذشت و در بوشهر مدفون
شد و از فرط دلبستگی در دعیات پدر اما لات و علیم
شکستگی پیدا و بوجع تفاصیل گرفتار آمد نگارنده
در تاریخ وفات مرحمت پناهی گوید

بجو سال تاریخ آن ماه سیما ۱۳۰۷ ز الفاظ قرقاز فرزند عظیما

در سال هزار و سیصد و چهارده حسب الامر ملوکانه بطهران
رفته حال تحریر هنوز در طهران هستند و بخدمات
مهمه دولتی مشغولند

در اوقات فراغت گاهی بتالیف نسخ سفینه یا انشاء
امهات رشیقه می پردازند کتابی در حال تالیف
زمهره و به نزاس موسوم نمود دیوانی محتوی قصاید غرا
و غزلیات شیوا ترتیب داده ان لئالی منثوره هزار و
شصت و نود و نه بیت ملحق

فصل در بیان بنادر مشرعه و متنزه فیه
مملکت عمان

بندر مسقط و بندر شحر

از بنادر معتبر و مشهور مملکت عمان در جوار حضرموت
واقع در ازمنه سابقه در حمایت دولت سنیه عثمانیه
بوده مشایخ معتبره در انجا حکومت داشته در ۱۲۸۳
سید سلطان نام مسقط از توابع مسقط شده بیرق
نام مسقط را در آن دو بندر افراشته و سید سلطان
دارای چهار نفر از اقارب و اقوام قریب شیخ آن
ساحت و جزیره نفر گو بنا بر آن صفحه پیوسته

فصل

بندر مسقط و بندر شحر

پیوسته با در سقط و زنگبار همگی باشند در ولایت
سیر تونی شیخ صلح شیخ آن ناحیت بعد از آن
در زنگبار و عبد الملک از بنی اعمام او در سقط متوقف
چون سیر تونی مقتول شد عبد الملک بولی معهود
بعد دیگر کسی از آنها بسقط نرفت تنها هر یک
بزنگبار میفرستادند در ولایت سیر برغش در زنگبار
تعیین امیر شجر و مهر عوض امیر مکند از صالح شیخ
آن ناحیه مسکور شد بحیدر آباد رفته در خدمت نظام
حیدر آباد داخل شد نواب افضل علی خان
آنگاه نظام حیدر آباد بعد مستر رجا از نفر از طوایف
نحو از دهی ولایت دلهه بحیدر آباد بعد سکونت
دلهه در آن مملکت ثروت زیاد از خشم مهر عوض
در آنجا در گذشت تعیین پس از وفات او چیز
کشت شراعی دانش آشتیاق بعد بقصد مقاتلت
صالح شجر کشته و شجر از متعرفات او شد مکند لا

مکند لا در تحت محاصره کشیده سیر برغش چیز
کشی از زنگبار با مراد صالح و تنها عاقبت حرکت
عثمانی در میان افتاد قرار دلهه شجر در مضافات در
تعرف تعیین مکند و توابع در تعرف صالح و بر
با در حمایت حرکت عثمانی باشند طرفین قبول
بعد و ناره آن محاربه منطفی شد تعیین حکومت
شجر با دلیل و احفاد خویش بخشیده و آنها را متعلق
کهه و بحیدر آباد بر اجعت نمود

بندر کوادر

بندر کوادر

از بنادر معتبر بلوچستان کوادر است در نقطه تعلق
واقع میانه حرکت علیه ایران و ملک مسقط و حکومت
کلات متنازع فیه است ولی سالها میرهوار
حیطه تعرف اهالی مسقط است ساکنین آنجا طایفه
هنزر و اهالی بکی و ملتان و حیدر آباد سند و جماعت
بلوچ است در سال ۱۲۸ هزار نفر است و مشهور دانند حرکت

دولت انگلیس خواست بندر کوادر از لام مسقط
استیجاره کند سید توینی قبول نمود چون مایوس
شد از خواهش نمود سیم تلگراف بانی کشیده شود
سید اجازه داده از بمبئی و کراچی بجرا و برا سیم
تلگراف بان بندر وصل نمود و عمالات
ملوکانه رفیع منیع ساختند

در همین سال ابراهیم خان بلوچ ملقب بسعد الدوله
از جانب دولت علیه ایران بجهة تعرف کوادر
دیه از بنیور بیرون آمده لام مسقط حاجت
بسیار بر کوکب سعید پر مسلم و انگلیسها بیشتر
سپاهی بمدافعت سعد الدوله وارد کوادر نمود
سعد الدوله در منزلی کوادر بجهة در خواهانها شنیده
مراجعت به بنیور نمود

چند سال پس از آن واقعه کلنل سانتهی مأمور
دولت انگلیس در کلدان بر دولت متبوعه خود

خود اظهار داشته کوادر تحقیق پیوسته که از متملکات
کلدیان است باید با آنها داده شود کلنل سانتهی
بمعاونت کلنل سانتهی قیام کرده دولت
خود را ابلاغ نمود کوادر از کلدیان بجهة ولی
سالها میرود آنها با مامان مسقط بخشیده و حقوقی
جهة خود در بندر باقی نگذاشته از مرافعه آن
در کلنل بطول انجامیده عاقبت امر از
لندن شد نخست سر بارتر فریزر در حکومت بمبئی داشته
رفته گفتگو کنند و تعریق اولا فعلا نه بیند
دیگر نتیجه آن ملک و تعلق از بجهة بیرون

نیفتد

در سال ۱۲۸۸ دولت و مشیر دولت میرزا علی اکبر
خان مهندس از جانب دولت علیه ایران
مامور کوادر شده نقشه آن گرفته ببندر عباس
آمده از دولت متبوعه مراجعت خواسته پس از

از چند ماه صدور یافته لقب جهت او فرستاده چون
آنکه که اوبش از اینها بعضی با تنظیم لقب حاجی
اخوان پدر کفارند از جنب فتوت نخو
با دخل نخصه و حرکت کمه

در اداره خزانه مزبوره جناب اسمیت انگلیسی
مامور تعیین حدود بوشهر شده بندر چاه بهار
و بندر تیس از حدود اکلان مانسته با مام مسقط
نوشته ان دو بندر را تمنیه کمه بتصرف کارگزاران
اولیاء دولت علیه دهر دیگر از گوادر نامی در
میانه نیاورده

در سال ۱۲۰۹ هزار و سیصد و نه صاحب منصبی از دولت
روس در لباس بازرگانان بمسقط نصب سیر فرضیه را
جهه اجانب رواج تجارت نفط و بنیان خانه
و چند انبار در گوادر حاصل کمه در دوره محصور
شده انگلیسها اطلاع یافته میو فتح دریایت

یکی از اداره تلگراف خلیج فارس با او بعضه
مامور نفی و تبعید او شد مامورین خود را بوشهر
مرام انجام دلعه

عمده تجارت اهالی گوادر ماهی نمک نعم و گوش
ماهی است که بهندوستان و سند میبرند از عشور
ان بندر سالی چهار هزار ریال معادل هشت هزار
تومان با مام مسقط میرسد

از جناب محتشم السلطنه پیرجناب صدر تو الملک
شنیدم هر سال هفتاد هزار تومان انگلیسها
مالیات گوادر بدولت اکلان میدهد

بندر چاه بهار

از بندر بوشهر تا در عرض بیست و پنج درجه و سی
دقیقه و طول هشتاد درجه واقع آبش گوارا و نخیل
و مرکبات فراوان و تمام اراضی او حاصل
خیز است از هر جهه اولویت و تفوق بر گوادر

بر کوار در دارد در سال هزار و صد و نود بتصرف لامان
سقط در آمده در هزار و صد و هشتاد و شش با اولیاء
دولت ایران واگذار گشته از تعدیات و اجحافات
حکام و ولات خراب و مطموس ولی لیاقت
توجه اولیاء دولت علیه و آبادانی در اوزبکیه
میخواهد لشکر کاش از تمام بنادر بهتر پنجه انجا
مشهور و ممتاز است

بندر تیس

بندر تیس

شرقی در قرب چاه بهار واقع از بنادر بلوچستان
محسوب میشود در سال هزار و صد و هشتاد و هشت ابراهیم
خان سردار دولت برج محکمی انجا بنا کرد در همان سال
دین محمد خان جد کال ان برج را خراب نمود
در سال هزار و صد و هشتاد و شش از تصرف
لامان سقط خارج جزو متملکات دولت ایران
شده

خور الزرلاه

شرقی عمان واقع ترکی از اهالی سدیر از
جانب جمع الله پسر فیصل لامان نیز در انجا برجی ساخته
پس از ان بتصرف مشایخ عمان در آمده پس از
واقعه قلعه دمام و قتل صالح ابن الفیلیس بحکم
یعقوب پسر بشیر ان برج را کلنل سیاح خراب
نمود حال نگارش سلطان پسر ناصر در خیال
تعمیر و سکونت در انجا داشته سلطان از کبار
متمول عمان است

فصل در عرض و طول

فصل

و سایر احوال بعضی از بنادر
عمان

ظفار در عرض شانزده درجه و بیست و پنج دقیقه
و طول هفتاد و شش درجه و سی دقیقه واقع و
ساکنین انجا طایفه مهره و حضرموتیها هستند

رباط در عرض شانزده درجه و سی و پنج دقیقه و طول
هفتاد و شش درجه و پنجاه و هشت دقیقه واقع تمامش
کوهستان است چشمه‌های گوارا در آنجا هست از
توابع ظفار است اهالی آنجا غالب صیادان ماهی
هستند در ایام بیاریه آب و باران حکومتی در آنجا
می‌نشستند بان سبب بمرباط الحیل مشهور شده
رفته رفته بمرباط شهرت یافته

مرکه در عرض نوزده درجه و پنج دقیقه و طول
هشتاد و یک درجه و چهار دقیقه واقع چند خانوار
صیادان ماهی در آنجا هستند

شبه جزیره میصره در عرض بیست درجه و چهل
دقیقه و طول هشتاد و دو درجه و دوازده دقیقه واقع
لنگرگاهش از بنادر مهمه است

سیح بنی بوعلی از بنادر مخصوص اهالی جعبلان
مردمش وحشی مملکتش خوفناک اموال مراکب

مراکب عابره از این بندر در معرض تلف کشتی مخصوص
در آنجا سازند و عوتسیه نامند زیاد رونده میشود

صور در عرض بیست و دو درجه و سی و هشت دقیقه
و طول هشتاد و سه درجه و سی دقیقه واقع ساکنین
آنجا طایفه جعبنه و بنی بوعلی هستند

راس الحد در عرض بیست و دو درجه و سی دقیقه
و طول هشتاد و چهار درجه و ده دقیقه واقع از
توابع بندر صور است

قلهات در عرض بیست و دو درجه و چهل دقیقه
و طول هشتاد و سه درجه و بیست و پنج دقیقه واقع

طیوس در عرض بیست و سه درجه و طول هشتاد و سه
درجه و یازده دقیقه واقع

بندر دغر و بندر قریات هر دو در عرض بیست و سه
درجه و نه دقیقه و طول هشتاد و دو درجه و چهل و
هشت دقیقه واقع

سقط در عرض بیست و سه درجه و پنجاه دقیقه و طول
هشتاد و دو درجه و یازده دقیقه واقع

بندر رکه و بندر مریر هر دو در عرض بیست و چهار درجه
و ده دقیقه و طول هشتاد و یک درجه و پنجاه دقیقه واقع

سمار در عرض بیست و چهار درجه و سی دقیقه و طول
هشتاد درجه واقع

بندر لوا در عرض بیست و چهار درجه و چهل دقیقه
و طول هشتاد درجه و سی دقیقه واقع

شناص در عرض بیست و چهار درجه و پنجاه دقیقه
و طول هشتاد درجه و سی دقیقه واقع

منطقه ملدحه در عرض بیست و پنج درجه و طول هشتاد درجه
و چهل و دو دقیقه واقع فاصل میان عمان شرقی
و عمان شمالی است

خور کلبه در عرض بیست و پنج درجه و ده دقیقه و طول
هشتاد درجه و پنجاه دقیقه واقع رئیس طایفه قواسم

قواسم در این سکونت می کنند رئیس حالیه آن طایفه
سلطان بن صقر است

دبا در عرض بیست و پنج درجه و سی دقیقه و طول هفتاد و
نه درجه واقع

کمزار در عرض بیست و شش درجه و طول هفتاد و نه
درجه و چهل و چهار دقیقه واقع

خصب در عرض بیست و شش درجه و بیست و یک دقیقه
و طول هفتاد و هفت درجه و پانزده دقیقه واقع

شم در عرض بیست و شش درجه و پانزده دقیقه و طول
هفتاد و هفت درجه و بیست دقیقه واقع

راس الخیمه در عرض بیست و پنج درجه و پنجاه و پنج دقیقه
و طول هفتاد و هفت درجه و چهل دقیقه واقع

تنبیه مستور نباشد طول و عرض مسطوره از قرار
کتب قدیمه که از جزیره خالدات طول را می گرفتند
نوشته شد با قواعد حالیه معمول است ده درجه در طول

در طی تفاوت پیرا ایوف

بصره

بصره بندر کمزار و خصب و نعم از توابع و مضافات
بندر عباس بصره چون عباسی از امام مسقط استراع یافته
بندر مذکوره در تصرف امام مسقط باقی مانده حاجی احمد خان
پدر نگارنده در اوان حکومت عباسی در نوشته معتبر از
مشایخ بندر مذکوره گرفت شمس بر امضا و تصدیق
حقوق دولت علیه در این بندرات یکی نحو مرحوم میرزا
سعید خان مؤتمن الملک وزیر امور خارجه فرستاده یکی تجنب
محمد حسن خان معین الملک دلهه از آنها اقدامی در تصرف
بندر مزبوره ظاهر نمایند لشکرگاه بندر مزبوره قسم غربی
واقع کشتی آتشی تقریباً شش ساعت بایست از میان
دو کوه فلک شکوه عبور کند راهش تمام دیع در دیع چون
کشتی بلنگرگاه رسد پناه قدمی ساحل لنگر لنگر از
هر آینه در دیع طوفان نوح پدید آید در آن موقع لبرا
آب جنبش نکند احجار سفید و سبز و سیاه شبیه بمرمر

بر سر در آن جبال زیاد است اهالی کمزار در مذهب اهل
سنت هستند لغتی غریب دارند شبیه بلغات طوایف
دیگر است بالاهالی جزیره لارک از یک شعبه هستند معاملات
آنها غالباً با اهالی مینا ب و قشم است

فصل

فصل در اسامی بنادر
میان مسقط و بصره

هر لنگر کشتی خواسته باشد از کنار ساحل کاب
بصره حرکت کند از مسقط برکه میرود از برکه لسجی رلبوا
بشناص بخطمه بلدحه بخور کلبه بخور کفان بر بابه کمزار
بخصب بنعم بر راس الخیمه بام القیوین بحیره بعجمان
بجزیره الحمرا بزعاب بشارقه بدبی بابوظبی انتها
مملکت عمان رفته از آنجا بقطر بقطیف بکویت رسیده
وارد بصره می شود قلزم میان کویت و قطیف بعمان
موسوم سرداریر آن دریا احسن از تمام لئالی است سرداریر
عمان پنج درجه سرداریر بحرین پانزده درجه سرداریر عمان

عمان چهارده درجه هر دو از یکی ده درجه هر دو از یکی سیزده
و اخس لئالی است در درجه هفتم است

فصل

فصل در بیان بندر قطر

چون در موارد متفرقه از قطر نام بگوییم واجب است شرحی
مختصر از آن بندر نوشته شود قطر از بنادر معتبره حال
از متصرفات دولت سنیه عثمانیه بجانب رود از
جانب شرقی با بوظبی و عمان از جانب مغرب بنادر بحرین
و احساء می‌نویسد سالها است ریاست آن ناحیت را
مشایخ ابو کوارة دارند در سنوات سابقه هر سال مبلغی
کلاف بعنوان باج بمشایخ بحرین میدادند در اواخر
مشایخ قطر توانائی پیدا نموده از ادای آن باج
کردن پیچیده در سال ۱۲۸۰ هزار و دویست و هشتاد و اند محمد
پسر خلیفه شیخ بحرین بمعاضدت نایب شیخ بوظبی
بسیاست محمد پسر ثانی شیخ قطر تمیز لشکر کشیده روانه قطر
شده در دریا مدتی فرمانفرمای دولت علیه عثمانیه در مفتاح

در مفتاح حرم مشروعاً سمت ترقیم پذیرفته فندصه محمد پسر خلیفه
معاودت کرده دولت انگلیس چون از تنبیه بحرینیها
فراغت یافت جانب قطر شتافت از محمد پسر ثانی
صد هزار ریال مصارف خواسته عاقبت حاجی احمد خان
دلاور مؤلف در میان آنکه قرار داده ده هزار ریال بابت
مصارف در عرض سه سال بپردازد و سالی هزار ریال
بحکومت بحرین باج تسلیم کند در سال ۱۲۸۷ هزار و دویست
هشتاد و هفت مدت پانزده سال عبد الله پسر فیصل
بتعطیف داخل آنکه سعود پسر فیصل را بیرون کرده
بریاض رفته و مواجب جهة عبد الله پسر فیصل قرار داده
و آن ممالک را متصرف دولت عثمانی در آورده پس از
این واقعه محمد پسر ثانی نخواسته در حمایت دولت عثمانی
گشته بشروط چند از آن دولت اطاعت و تمکین
نموده دولت انگلیس زیاد کشش و کوشش نمود شاید
محمد پسر ثانی از آن خیال منصرف شده نخواسته اعتدال

استقلال پیرا نمایر برای مجاهدات فایده مرتب نمایر
چون مهر در گرفت سه فرزند ناشت دو فرزند ذکور
قاسم و احمد از او باقی مانده

قاسم پسر مهر نوه ثانی پس از پدر حکومت قطر یافت
کماکان خاشیه اطاعت دولت عثمانی بر دوش
کشیده در سال هزار و سیصد و نود حافظ پاشا والی
بصره مامور تصرف قطر و گرفتاری قاسم شده حافظ
پاشا نخست احمد کلبور قاسم و هفتاد نفر از اعیان
قطر بلطایف الحیل بر دام آورده در کشتی در لنج
محبوس نموده با برگشتن ماه مبارک رمضان بمقاتله
قاسم اقدام کرده عاقبت انهزام یافت بزحمت
زیاد از برای مخاطره جان بیرون کرده فرار بکشتی رفته
چهار صد نفر از عساکر او مقتول صد و نود و هفت
نفر مجروح و حین دستگیری عراده توپ کرداب و تمام اسلحه
انها در دست قاسم افتاده عاقبت حافظ پاشا

پاشا احمد و دیگران را از کشتی در جان انصراف بصره
چون قاسم بدست کلبور اسیر شد مجروحین و اسرا
و تقدمات و ادوات حربیه تماما نزد حافظ پاشا فرستاده
دیوانش خواست پس از آن واقعه دولت عثمانی
مجددا حکومت قاسم را در قطر امضا و تصدیق کرده
قاسم از متمولین عربستان محسوب میشود سالی پانصد
هزار تومان زکوة بر خلق اعطا است عمرش در حدود
سبعین است خلیفه و ثانی و علی بقله و عبد الرحمن فرزندان
او هستند

فصل

فصل در اعراب و
اوزان و حروف و
معانی غیر مصطلحه

اسمیت بهمزه و سین مهمله و میم و یاء مثنات
تحتانیه و تاء منقوطه بوزن کشمیر نام شخص تغلبی
لمیراث بهمزه و دال مهمله و یاء مثنات تحتانیه

تحتانیه و دال مهمله و الف و لام بوزن امیر در
لغت افغانی است بمعنی امیر البحر

ارمیز بهمزه و دال مهمله و تاء منقوطه و میم و یاء مثنات
تحتانیه و زاء هوز بوزن ارد بیل نام کشتی

آسی بهمزه ممدوده و سین مهمله و یاء مثنات تحتانیه
بوزن ناسی نام کشتی است

ام القیوین بقاف بوزن للدقیلم قسمتی از اقلیم
سبعه عمان

الق بهمزه و لام و فاء و یاء مثنات تحتانیه بوزن
حرف نام بندر کاهی است

الباء

بنبور بباء موحده و نون و باء فارسی و واو و دال
مهمله بوزن زنبور نام بلده در بلوچستان

بنیر بباء موحده مکسوره و نون مکسوره و یاء مثنات
تحتانیه مکسوره و سکون راء مهمله نام کشتی است بلفور

بلفور بباء موحده و لام و فاء و واو و دال مهمله بوزن
ماه کور نام شخص افغانی

برصات بوزن و قافیه عرصات نام موسم
بالان هند سین مهمله عوض صاد مهمله نیز نوشته اند

بارسهیل نام جبلی است در از جانب جنوب میزد
عباس میوزد

برکه بباء موحده و دال مهمله و کاف و هاء هوز بوزن
سرکه از بنادر سقط است

پرتغال بباء فارسی و دال مهمله و تاء منقوطه و غین
معجمه و الف و لام بوزن سهال مملکتی است از
اروپا قاف و کاف پارسی عوض غین معجمه نیز نوشته اند

بیکو بباء موحده و یاء مثنات تحتانیه و کاف
و واو بوزن نیکو نام موضعی در هندوستان

بنباسه بباء موحده و نون و باء موحده و الف
و سین مهمله و هاء هوز بوزن کرباسه نام بندر کاهی

بندرگاهی در افریقا

برنیس بباء موحده مفتوحه ولام مهمله مفتوحه
ونون مکسوره وسکون یاء مثنات تحتانیه مهمله
بین مهمله نام کشتی است

برمی بباء موحده مفتوحه ولام مهمله مفتوحه و
یاء مثنات تحتانیه ساکنه ومیم مکسوره وسکون
یاء مثنات تحتانیه نام موضعی

بوضبی بباء موحده ودال وضاد منقوطه وباء موحده
ویاء نسبت بوزن بوعلی نام قسمتی از اقسام سبعه
عجان

بورشیر بباء موحده ودال ولام مهمله وشین معجمه ویاء
مثنات تحتانیه ودال مهمله بوزن بصهیب نام طایفه

التاء

تیس بتاء منقوطه ویاء مثنات تحتانیه وسین
مهمله بوزن قیس از مبادر مشرع فیه

ترکی

ترکی بتاء منقوطه مضمومه ولام مهمله ساکنه وکاف
مکسوره وسکون یاء مثنات تحتانیه نام شخصی

الثاء

ثنیة بثاء مثلثه ونون ویاء مثنات تحتانیه وهاء هوز
بوزن صبیه نام یکی از طایفه ثقیف

الجیم

جرکال بجیم ودال مهمله وکاف والف ولام بوزن
برحال لقب طایفه از بلوچ

جصة بجیم وصاد مهمله وهاء هوز بوزن مصه نام موضعی

جلفار بجیم ولام وفاء والف ولام مهمله بوزن کلنار
نام قدیم خطه راس الخیمه

جانس بجیم والف ونون وسین مهمله بوزن پارس
نام شخص انگلیسی

جزیره معنی آن مشهور واعراب حروف آن معروف است
ولی در سقط بمعنی قدیم نصاری علم شده

جعب بجیم پارسی و عین مهمله و باء موحده بوزن
تعب نام طایفه و اصل آن کعب بوزن
لعب بصبه

جعدن بجیم و عین مهمله و دال و الف و نون بوزن
سعدان نام ناحیه

جرجیس باجر نام کشتی است جرجیس بوزن برجیس
و باجر بوزن تاجر

جبنبه بجیم و نون و باء موحده و تاء هوز بوزن رقبه
نام طایفه

جبزال بجیم و نون و زاء مهمله و الف و لام بوزن
سمسار لغت القیس است بمعنی سرتیپ

الحاء

حسیفین بحاء و سین مهملتین و یاء مثنات تحتانیه
و فاء و یاء مثنات تحتانیه و نون بوزن نصیبین نام
بلده

حمریه بحاء حطی و میم و زاء مهمله و یاء نسبت و تاء تانیث
بوزن سغدیه بغین معجمه نام قسمتی از اقسام سبعه
عثمان

حشر بوزن و قافیه بشر نام شخصی

حجرتین بحاء و زاء مهملتین بوزن بدرتین نام طایفه

حواشنه بحاء حطی و واو و الف و شین مهمله و نون
و تاء هوز بوزن اکاسره نام طایفه

حزم بحاء حطی و زاء هوز و میم بوزن ورم نام قلعه
در عمان

حمد السمار نام و لقب یکی از شجعان است حمد
بحاء و دال مهملتین بوزن حمد السمار بین زاء
مهملتین بوزن الحمار

حریث بحاء و زاء مهملتین و یاء مثنات تحتانیه و ثاء
مثلثه مصغر حارث و نام شخصی است

الخاء

خمیر بخاء منقوطه و میم و یاء مثنات تحتانیه و راء
مهمله بوزن حمیر از بنادر تابعه عجمی است

خابوره بخاء منقوطه و الف و باء موحده و واو و راء
مهمله و هاء هوز بوزن قاروره از بنادر عمان

خرقیک بخاء منقوطه و راء مهمله و قاف و یاء مثناة
تحتانیه و کاف بوزن تحتیک نام شخصی از یهود

خصب بخاء منقوطه و صاد مهمله و باء موحده بوزن
عصب از بنادر متنازع فیه

خطمه ملاصه بخاء منقوطه و طاء مهمله و الف و میم و هاء
هوز و میم و لام و الف و صاد و هاء مهملتین بوزن
لطمه سلامه نام موضعی از دریا

خنجی بخاء منقوطه مضمومه و سکون نون و جیم
مکسوره و یاء مثنات تحتانیه ساکنه لقب خانوکه

الدال

دغمر بدال مهمله و غین معجمه و میم و راء مهمله

مهمله بوزن احمر از بنادر عمان

دباء بدال مهمله و باء موحده و الف بوزن دبا
از بنادر عمان است

دبی بدال مهمله مضمومه و باء موحده مفتوحه و یاء
مثنات تحتانیه ساکنه نام قسمی از اقسام سبعه
عمان

الراء

رستاق براء و سین مهملتین و تاء منقوطه و الف
و قاف بوزن کستاخ نام بلده

رنکون براء مهمله و نون و کاف پارسی و نون
بوزن میکون از بنادر برما

رنک براء و سین مهملتین و کاف بوزن سنک
نام شخص کفشیر

الزاء

زوآن بزاء هوز و واو والف ونون بوزن تاآن
نام کسی از طایفه ثقات

زبابه بزاء هوز وباء موحده والف ولام وهاء مهملتین
بوزن شمامه نام موضعی

السین

ساتمن بسین مهمله وصاد بالف ونون موهوم
بمثناة وتاء منقوطه مفتوحه ومیم مکسوره
ونون ساکنه نام شخص الفنیس

سدیر بسین ودال مهملتین وباء مثنات تحتانیه
ولام مهمله بوزن صهیب نام موضعی در یمن

سورت بسین ولام مهملتین بوزن وقافیه صورت
از بنادر هند وستان است

سهار بسین وحاء ولام مهملت بوزن سحاب
از بنادر عمان است

سریق

سویق بسین مهمله وواو وباء مثنات تحتانیه وقاف
بوزن عتیق از بنادر عمان

سنک بسین مهمله مکسوره وتاء منقوطه مکسوره ولام
ساکنه نام کشتی است

سربار ترفریر نام شخص الفنیس است سر بسین مهمله مکسوره
ولام مهمله ساکنه بار بباء موحده ولام مهمله بوزن
خارتر تباء منقوطه مکسوره ولام مهمله ساکنه فریر بفاء
مکسوره ولام مهمله مفتوحه وسکون یاء مثنات
تحتانیه ولام مهمله وصاد بباء

سیوس بسین مهمله ویاء مثنات تحتانیه وواو ویاء
دیگر بوزن بینی از بنادر افریقا است

سمایل بسین مهمله ومیم والف ویاء مثنات
تحتانیه بوزن حمایل از بلاد عمان

سمد بسین ودال مهملتین بوزن رمد نام بلدة

سیح بسین مهمله و یاء مثنات تحتانیه و حاء مهمله بوزن لیل نام موضعی

الشین

شخطوب بشین و خاء معجمتین و طاء موالف و واو و باء موحده بوزن منکوب نام شخصی

شحر بشین معجمه و حاء و راء مهملتین بوزن سحر از بنادر عمان است

شناص بشین معجمه و نون و الف و صاد مهمله بوزن غواص از بنادر عمان

شنبوعه بشین معجمه و نون و باء موحده و واو و عین مهمله و هاء هوز بوزن ینبوعه نام یکی از طایفه انات

شوانه بشین معجمه و واو و الف و نون و هاء هوز بوزن روانه ایضا مثله

شارقه بشین معجمه و الف و راء مهمله و قاف و هاء هوز بوزن بارقه نام قسمتی از اقسام سبعه عمان

الصاد

صیر بصاد مهمله و یاء مثنات تحتانیه و راء مهمله بوزن قیر از بنادر عمان

صحم بصاد و حاء مهملتین و میم بوزن فحم از بنادر عمان

صالدات بصاد مهمله و الف و لام و دال مهمله و الف و تاء منقوطه بوزن فالدات لغت تکلمیات بمعنی سرباز

الطاء

طحنون بطاء و حاء مهملتین و نون و واو و نون بوزن سحنون نام شخصی

طیوی بطاء مهمله و یاء مثنات تحتانیه و واو و یاء دیگر بوزن میی از بنادر عمان

طیبی بباء موحده محرف طیوی است

الظاء

ظاهره بظاء منقوطه والف وهاء هوز ولام مهمله وهاء تانیث بوزن قاهره نام طایفه

ظواهر بظاء معجمه جمع ظاهر ونام طایفه

ظفار بظاء معجمه وفاء والف ولام مهمله بوزن قفار از بنادر عمان

العین

عولسیه بعین مهمله وواو ویاء مثنات تحتانیه وسین مهمله ویاء دیگر وهاء هوز بوزن بعیدیه نام نوعی از کشتی است

عزان بعین مهمله ولام هوز والف ونون بوزن دیان نام شخصی

عجیر بعین مهمله وجیم ویاء مثنات تحتانیه ولام مهمله بوزن بریر از بنادر یمن

عجمان بعین مهمله وجیم ومیم والف ونون بوزن سلمان نام قسمتی از اقسام سبعه عمان

الغین

غافری بغین معجمه والف وفاء ولام مهمله ویاء تحتانیه بوزن ساحری نام قبیله

الفاء

فنج بفاء ونون وجیم بوزن رنج نام شخص یکنفر

فلج بفاء ولام وجیم بوزن فلک نام موضعی

فرانسوز بفاء ولام مهمله والف ونون وسین مهمله وواو ولام ولام هوز بوزن مفاد علم نام کشتی

فنجه بفاء ونون وجیم وهاء هوز بوزن صعده نام موضعی است

فندسه بفاء ولام والف وسین مهمله وهاء هوز بوزن نغامه نام طایفه

فقان بفاء و کاف والف ونون بوزن
دیان نام موضعی از دیه

القاف

قلهات بقاف ولام وهاء هوز والف وتاء
منقوطه بوزن بیهات از بندر عمان

قشم بقاف وشین معجمه ومیم بوزن جسم
نام جزیره

قعیطی بقاف وعین مهمله ویاء مثنات تحتانیه
وطاء موالف ویاء نسبت بوزن بسیطی نام شخص

قطر بقاف وطاء موالف ولام مهمله بوزن
خطر نام بندر کاری است

قرایت بقاف ولام مهمله ویاء مثنات تحتانیه
والف وتاء منقوطه بوزن عطیات

الکاف

کوادر بکاف فارسی وواو والف ودال ولام

ولام مهملتین بوزن صوادر از بندر بلوچستان بعضی
جیم عوض کاف فارسی نیز نوشته اند

کلبه بکاف ولام وباء موحده وهاء هوز بوزن
رجبه نام موضعی از دیه

کرلین بکاف وراء مهمله ولام ویاء مثنات تحتانیه
ونون بوزن برلین نام کشتی است

کرلو بکاف ولام مهمله ولام وواو بوزن
عسلو نام کشتی

کفندن بکاف وغین معجمه ولام والف ونون
بوزن مغزان نام شخص انگلیسی

کلنک بکاف ولام ونون ولام بوزن سبک
لغت انگلیسی است بمعنی سرهنگ

کلوه بکاف ولام وواو وهاء هوز بوزن صنوه
از بندر افریقا

کلبو بکاف ولام وباء موحده وواو بوزن بدبو

بدبو از بنادر عمان

اللام

لنجره بلام وشین وفاء معجمتین ولام مهمله وتاء هوز بوزن الجزره نام نقطه ایست

لیورتون بلام مکسوره وباء مثنات تحتانیه ساکنه وواو مفتوحه ولام مهمله ساکنه وباء فارسی مضمومه وواو ساکنه ونون مضمومه بواو ورائی مفتوحه از نام کشتی بعهد

لوا بلام وواو والف بوزن دوا از بنادر عمان

لدرک بلام والف ولام مهمله وکاف بوزن چارک نام جزیره

المیم

مر بمیم ولام مهمله بوزن در نام شخصی

مریر بمیم ولام مهمله وباء مثنات تحتانیه ولام دیگر بوزن بریر نام بلده

مصنعه بمیم وصاد مهمله ونون وعین مهمله وتاء هوز بوزن مقنعه از بنادر عمان

مطرح بمیم وطاء ولام وحاء مهملات بوزن مطمح نام موضعی

مطیرح مصغر مطرح نام موضع دیگر

ماندو بمیم والف ونون ودال مهمله وواو بوزن کاهجو نام بلده در هندوستان

مخاریم جمع مخروم است ونام طایفه ایست از زرنگار

میراث جمع میراث باضافه یاء نسبت نام قلعه ایست در مسقط

متکلم بوزن متکلم لقب سابق ولاة بصره

متصرف بوزن متکلف لقب حالیه ولاة بصره

مزاریع بمیم وزاء هوز والف ولام مهمله وباء مثنات تحتانیه وعین مهمله بوزن مصاریع نام طایفه ایست

مریر

مریس بمیم ولام مهمله ویاء مثنات تحتانیه و
سین مهمله بوزن سفینت از جزایر معتبره است

مرباط بمیم ولام مهمله وباء موحده والف وطاء
مهمله بوزن مقیاس از بنادر معتبره

مصیره بمیم وصاد مهمله ویاء مثنات تحتانیه ولام
مهمله وهاء هوز بوزن مدینه نام موضعی

مکند بوزن معلد از بنادر عمان است

معاول بمیم وعین مهمله والف وواو ولام بوزن
محاقل نام طایفه

میمع بمیم ویاء مثنات تحتانیه وعاء مهمله بوزن
قیس نام بیابانی است

مناکره بمیم ونون مهمله والف وکاف ولام
مهمله وهاء هوز بوزن ثعالبه نام طایفه

میطری مصغر مطر باضافه یاء لقب شخصی است

نیتس بمیم ونون وتاء منقوطه ویاء مثنات تحتانیه

تحتانیه وسین مهمله بوزن تلبیس نام کشتی

النون

نفر بنون وصاد ولام مهملتین بوزن کدر نام شخصی

نزدی بنون وزاء هوز وواو ویاء بوزن نجوی نام
بلدی

الواو

وهیبه مصغر وهب باضافه تاء تانیث نام
طایفه است

وهیب مصغر وهب ونام طایفه

ویکتوریا بواو مکسوره ویاء مثنات تحتانیه ساکنه
وکاف مضمومه ویاء وتاء منقوطه مضمومه وواو ساکنه
ولام مهمله مکسوره ویاء مثنات تحتانیه مفتوحه والف
درلغت مقطوع از نام کشتی بعبه

الهاء

هزفان بهاء هوز ونون ولام هوز وواو والف

والف ونون بوزن هنروران نام مملکتی در آفاق
بمت فضل بیان شفقدت
کلمات الکتاب وبعضدت
معانیه

خاتمه

خاتمه در احوال مؤلف

روز بیست و دویم رجب از شهور سنه هزار و دویست و هشتاد و نه ۱۲۸۹ مقارن زوال نیر اعظم در مدینه بغداد از عالم غیب و شهود بعرصه وجود قدم نهادم از قرار استنباط و تتبع از کتب اخبار و احادیث و لغوت حضرت یوسف در چنین روزی بوده و از نکات بدیعه نام و سال و لغوت مؤلف مقارن نام مبارک و سال و لغوت حضرت مستطاب اشرف ارفع شأنه نکته معظم مهم میرزا و لیعهد گردون مهد دولت جاوید آیت است بمناسبت یمنی اقتران

بیست و یکم از زشتی پاک دارم

گر از همنامی من ننگ داری
قلم در کش بر این نام و نشانم
از این نام و نشان ها ننگ داری
سگی از آستان خویش خوانم

فلذه در آن رقات والرما جرم در دیار عظمی بلاد ملوکانه بود پس از آن انصراف مالا از بغداد بسوی شهر کبیره در آن بلده اقامت داشته چون سال عمرم از نه گذشت در سال هزار و دویست و نود و هشت ۱۲۹۸ در روز مجتبه و میمون غدیر خم مرا بمکتب دادند تاریخ آن سال را غدیر غدیر ۱۲۹۸ دیدم پس از پنجماه از قرائت قرآن مجید و فرقان حمید فراغت یافتم و بتحصیل خط مورونی و بولوفارسی شتافتم در اندک زمانی بولوفارسی تحصیل نمودم ولی در خط و اکتساب خط و نصیب مایلیغی دیافی، بنجم فنون از دبیر نحو جناب حقایق مآب استاذ الاساتذه میرزا حسین معتمد آموختم علوم عربیه و مقدمات فقه و اصول از جناب شریعت مآب قطب العلما،

حاجی شیخ محمد نام جمعه و جناب حاجی سید جواد
لذ و حشم در سال هزار و سیصد و سه ۱۳۰۳ دانشور فرزانه و
هنرمند یگانه، مهمان ما بهمه صحبت آن نقه خبیر را
غنیمت دانستم مقدمات ژوغرافیا و اصول
علم فیزیک از او بهره گرفتم در سال پس از آن
پردلستانی ما مدرسه در بوشهر ایجاد نموده شده
در آن مدرسه تحصیل زبان انگلیس کرده احتم
عاقبت علماء اسلام افتتاح آن مدرسه را دلیل
ملت اسلام دانسته احکام شرع مطاع لازم به
توقیف آن صادر شده چون والد ماجدم از جانب
ستی الجوانب ملوکانه مامور بندر لنجه از فارسیان
بکاف فارسی می نویسند شد نگارنده فرزند متولد
رکاب بهمه تبادیرات و تدبیرات الهی و سعادت
بخت روز و بلند حضرت ظل اللهی آن بندر
معتبر مقتطع را گفته بنیل مقصود مراجعت نموده

نموده در مسافرت از آن سفر خدمات نگارنده بعرض
اقدس ملوکانه رسیده با تیاز سرهنگی نایل آمده
در سال هزار و سیصد و شش ۱۳۰۶ بسیر و سیاحت بنادر و جزایر
فارس و امصار دیگر این مملکت عمران مشغول چون
از وضع آن بلاد استحضار کامل یافتم مراجعت
نموده بتصنیف کتاب مفاتیح الادب فی تواریخ العرب
اشتغال جستم در سال هزار و سیصد و هفده ۱۳۱۷ چون واقعه
جانکاه شهادت ذوالقرنین اعظم شاهنشاه مبرور
پیش آمد مامور تامین بندر عباس و محافظت ثغور و
سنور آن حدود شدم از عهده آن خدمت چنانکه
شایسته و سزاوار بود بیرون آمدم در موقع نگارش
یعنی سال هزار و سیصد و چهارده ۱۳۱۴ احضار بدار الخلافه
ملوکانه شدم کتاب الترفیق فی سیر الطریق را
در همین مسافرت نوشتم در ظهر آن بعضی از رفقای صف
و خدمتگزاران وفا خواهش کردند طبع کتاب جواهر زواهر

زواهر از شاهکار افکار استادم جناب معتمد و لمزاج
بعض از شاهکار افکار نگارنده در ذیل آن کتاب
مستطاب مفتخر خواهش آنان را بجان پذیرفتم
بطبع آن کتاب پرداختم افکار افکار نحو در ذیل
آن مندرج ساختم و تضمینه اللطیفه نامیدم چون
در اوقات فراغت گاهی بطبع آزمائی مشغول میشوم
تخلص را عاری از استعار گرفتم امیدی بود فندقه عطف
مؤلف تا پس از این دست قضا و قدر
از خلف حجب غیبیه دیگر چه
پرده آورد

تتمیم — تتمیم در بیان حالات سال سقط در کنار بعد از
اقتدار و نفوذ دولت بهیه انگلیس در آن ولایت

فصل — فصل در سلطنت جناب
سید فیصل در سقط رعنان

چنانچه مرقوم است در هزار و سیصد و سه سید ترکی در کرنت

در کرنت خود بر مسند سید فیصل بمقر نیاکان
خود استقرار یافت جلوس در ماه محرم رمضان
بال بزور بعهد مختلف اهالی رستاق رات عصیان
افراشته جناب سید بمحاربه آنها شتافته شکست یافته
مراجعت نمود عاقبت بتراضی صابه آنها را الام
فرمود

در هزار و سیصد و دو بعهد صالح رئیس طایفه بنی حارث
عصیان ورزیده استقرار کاهی تزارک حیله و غفلت
بسقط آمده بی بلا بیاد جیاد و بغا دلهه و بمملکت
خویش رجعت کرده جناب سید فیصل عنان
عزیمت بسیالت آن خائن منعطف ساخته صالح
مقتول و اموال مهذوب رعایا تمام برات آورده
مراجعت فرمود

در سال هزار و سیصد و چهار بعهد یعنی سال نگارش کتاب
بنی رواحه سرکشی آغاز نهاده جناب سید فیصل سوق

بوق عسکر بجانب انها که در میان امراء سپاهش
نفاق بهم رسانده از وفات ان نفاق عساکر سید
فرهاد شکست یافته وفاتیا بسقط مراجعت نمودند
هنوز اتش ان فتنه روشن بود که شیخ بن
غازی سیف پسر سلیمان والی جبل اخضر و محمود
جانی شیخ بن زهیمه اتفاق کرده بر استاق رفته
بعد پسر عزان نوه قیس را از بن اعمام جناب سید
فرهاد است. بامامت انتخاب نمود بقصد تصرف
مسقط و خلع جناب سید فرهاد در تهیه استعداد
هستند جناب سید مدافعه انها را از حرکت انعکاس
مراد خواسته و اولیاء ان دولت قبول نمود هنوز
از جانبین جنبشی پدید نیامده است

از وقایع غریبه واقعه وفات جناب سید فرهاد
است خبر سال قبل میان سید فهد کلور جناب
سید و زوجه او منازعه واقع شد در اثنای تغیر حالت

حالت حرم محترمه خولة سه طلاق گفته پس از ان از گفته
ندامت یافت دیگر در طریقت اباضیه رجوع ان
زن ممکن نبود شبانه سید فهد از فرط ندامت از نفس
عزیز خویش در گذشت و خولة هدف سهام هلاک
نمود

جناب سید فرهاد را چهار فرزند ذکور تیمور و نادر
و ترکی و برغش و سه فرزند اناث است

فصل

فصل در وفات ائمه

اربعه از زنگبار و سواحل

چون سید برغش در سال هزار و سیصد و سه از دنیا رفت
دولت انگلیس خبر رسید سید برغش را از وفات حرم
گفته سید خلیفه برادر سید برغش را بامامت منصوب
ساخت سه سال وفات نمود و در گذشت فرزند انش
منحصر بیک فرزند ذکور بود مراسم تعزیه سید برغش در
وفات او موقوف شد

پس از وفات سید خلیفه حرات انگلیس امارت را به
برادرش سید علی تفویض کرده سه سال بیش و کم امارت
نموده و درگذشت حرم وزیر امارت و یک فرزند ذکور
بیادگار گذاشت

سید حمد پسر سید ثوینی بتصویب حرات انگلیس پس از
سید علی امارت یافت در اوایل سال ۱۳۱۴ هزار و سیصد
چهارده درگذشت مشهور است او را مسموم ساخته لذا در
امارت او قرار یافت تمرد پسر زنگبار مقصود بصورت
امام زنگبار رفت

سید جمعه پسر سید محمد نوه سید سعید پس از وفات
سید حمد بتصویب حرات انگلیس امارت زنگبار یافت
آنسنور امارت آن دیار یافت شنیدم پسر سید
برغش بحمایت حرات پرتس و آلمان متمنی امارت
می باشد و در مقام گفتگو قات افراشته
ولی هنوز نتیجه حاصل نموده

معذرت

معذرت

چون امامان مسقط و زنگبار مخدوم سلطان مخاطب نموده
سینه بینه و در غالب مواقع با مصلحت قوم رفتار نموده
از آنها بسلطنت و سلطان یاد کردم

فهرست

فهرست ما فی هذا الکتاب المستطاب

دیباچه ص ۳

مفتاح الملک فی تاریخ مملکة العمان و ما یتعلق به محتویة
علی ابواب و فصول و خاتمه و تتمیم ص ۶

باب اول در حدود و مساحت و مراحت بلد بحیره و
بنادر مشهوره و طوایف و مشایخ حالیه آن مملکت نشته

بر چند فصل ص ۶

فصل در حدود و مساحت و تعیین فراسخ بلدان و بنادر
عمان شرقی ص ۶

فصل در بیان بعض متعلقات و توابع بلدان
بلد و مذبوب ص ۸

فصل در اسامی قبایل و طوایف اعراب ساکنین و
متوطنین در مملکت عمان ص ۱۶
فصل در معلومات تاریخیه عمان شرقی و شمالی قبل
از تسلط یعاربه ص ۱۸
فصل در بیان عمان شمالی و مشایخ حالیه ص ۲۱
باب دوم در استیلاء تسلط یعاربه در مملکت عمان و انقراض
آنها ص ۲۳
باب سیم در بروز دولت ملک بوسعید و بیان سلاطین
آن طبقه مشتمل بر چند فصل است ص ۲۹
فصل در بیان سلطنت سید احمد بن سعید در مسقط و عمان
و زنگبار و زنجبار ص ۲۹
فصل ذکر سلطنت سید سلطان بن سید احمد ص ۳۶
فصل در سلطنت سید سعید پسر سید سلطان ص ۳۹
مصالحه نامه ایران و مسقط ص ۷۷
فصل در سلطنت سید ثوینی در مسقط و عمان ص ۹۳

فصل در سلطنت سید سالم در مسقط و عمان ص ۱۰۳
فصل در سلطنت سید ترکی در مسقط و عمان ص ۱۰۹
فصل در سلطنت سید ماجد در زنگبار و زنجبار ص ۱۱۳
فصل در سلطنت سید برغش در زنگبار و زنجبار ص ۱۱۶
فصل در اخلاف حاجی احمد خان بن مرهوف ص ۱۲۰
فصل در بیان بنادر شرعیه و منازع فیه مملکت مسقط
و عمان ص ۱۵۵
بندر مکلا و بندر شحر ص ۱۵۵
بندر کوارر ص ۱۵۷
بندر رجاه بهار ص ۱۶۱
بندر بتیس ص ۱۶۲
خور الزرا ص ۱۶۳
فصل در عرض رطب و بیان اخلاف بعضی از بنادر مملکت
عمان ص ۱۶۳
تبصره ص ۱۶۸

فصل در اماکن بندر میان مسقط و بصره ص ۱۶۹
فصل در بیان بندر قطر ص ۱۷۰
فصل در اعراب و اوزان و حروف و معانی غیر
مصطلحه ص ۱۷۲
خاتمه در احوال مؤلف ص ۱۹۴
تتمیم در لامت امامان مسقط و زنگبار و فرزند استرار
دولت انگلیس در آن ساحت ص ۱۹۸
فصل در سلطنت جناب سید فیصل در مسقط
و عمان ص ۱۹۸
فصل در لامت ائمه اربعه در مملکت زنگبار و
سواحل ص ۲۰۱

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

قد فرغت من تالیف و تسوید هذا الکتاب فی لیلة الجمعه
تاریخ دهم شهر شوال فی سنة رابعة عشر بعد مائة
رابعة عشر

مفتاح دوم از کتاب مستطاب مفاتیح الادب
فی تواریخ العرب. از تصنیفات سرکار
معتمد السلطان محمد علی خان خلف مرحوم
جنت مآب حاجی احمد خان مرتب
دام اقبالهم

بسم الله الرحمن الرحیم

مفتاح دوم

در بیان جزیره بحرین و مطالب تاریخیه آن جزیره مشتمل
بر سه باب است باب اول در حالت و وضع
این دیار و احوال سکنه آنجا باب دوم در بیان
تاریخ آن مملکت از ازمنه سابقه تا زمان تسلط
حکام حالیه باب سیم در بیان حالت جغرافی و حکام
حالیه این جزیره

باب اول — باب اول در حالت و وضع آن دیار
و احوال سکنه آنجا

در ازمنه سالفه بحرین عبارت از مملکتی وسیع و
ساحلی فسیح بصره از جانبی بصره و از جانب دیگر
بعمان می پیوست و دار الامارهٔ آن مملکت مدینهٔ هجر

هجر بصره بود در ایام رفته رفته از جانب هر روز قطعه از
این مملکت جزو مملکت عثمانی گردیده و تصرف نمودند
امروز لفظ بحرین تنها اطلاق می شود بر جزیره ادال
طول این جزیره از شمال بجنوب هفت فرسخ و پهنای
عرضش ده فرسخ است اغلب سکنهٔ آن جزیره شیعه
مذهب و متعصب و مستر تنند نخلستان و مرکبات
و انار و انجیر و لوز و موز فراوان و زیاد آنجا است تقریباً
چهل هزار نفر نفوس آنجا میشود سابق بر این دارالامارهٔ
قصبه بحرین در آنجا آباد بصره ولی حالا قری و قصبات
این جزیره معمور است غالب سکنه و اهالی آنجا غواص
و مروارید فروشند مروارید آن جزیره ممتاز و مشهور است
چشمهای آب گوارا در میان زراعت نزدیک بساحل
پیدا میشود آن چشمها را کوکب مینامند بنوعی
که آن جزیره منعمه و محرک است منعمه از کثرت
استعمال بمنامه مشهور شده بازاریان و اهالی تجارت

تجارت و معاملت در آن بندر مقیمند حکام و اجزا
و نوابین انها در بندر محرکی اقامت
می کنند

باب دوم

باب دوم در بیان تاریخ آن مملکت از ازمنه سابقه
تا زمان تسلط حکام حالیه شهنشاهی بر فصول متعدده

فصل

فصل در بیان
وقایع قبل از اسلام

نخست سکان و قطان آن جزیره طایفه از عمالقه
بوده انها را جاشم بشین معجمه مینا میرز چون انها
اقراض یافتند بنی طسم بطاء مهمله و سین مهمله از
اهل یمامه آمده سکونت آن اختیار نمودند در زمان
بخت نصر شعبه از بنی ازد بان جزیره مهاجرت کرده
اردشیر بابکان چون مملکت نیاکان خود متصرف
شده آمد بجزیره اوال آن را لاقهر و غلبه متصرف
و ملک آن ناحیه از بیم خصم خود را از بام کوشک

کوشک برزلز اخته در حال بجهان دیگر شتافت
شاپور ذوالاکتاف بحسب قصه ترمیر و اعراب
بخصه با دال آمده آن را قتل عام کرده و بعد بنی هجر
رفته طوایف بنی تمیم و بنی بکر و بنی عبد القیس را
معدوم ساخت بحسب سلطنت ساسانیان با نوشیروان
رسیده حکومت اوال و مدینه هجر و مملکت عمان
بمنذر پسر نعمان داده تا اشراق نیر تابنده اسلام از
افق مشرق حجاز حکومت آن ناحیه لاقی نزدان
منذر داشتند در حکومت منذر پسر ساوه آن
ناحیه جزو متصرفات اسلام شده چنانچه

مرقوم ملحق

فصل

فصل در وقایع بعد از
اسلام تا زمان تسلط بر تغلبها
در آن ناحیه و بیان قبایل انها

چون حضرت رسالت پناهی در حجاز و یثرب اعلام
مذهب اسلام افراشت از نشیت آن خطه خط
فراغت حاصل فرمود سال ششم هجرت بهمه
علاء حضرمی را مامور بهمه بحرین رفت اهالی آن
نواحی را بقبول اسلام یا ادای جزیه تکلیف بهمه
تمام سکنه آن دیار طوعاً بشرف اسلام فایز از
جانب حضرت رسول امارت آن صفحه بخط علاء
حضرمی تعلق گرفت پس از رحلت آن بزرگوار ابوبکر
امارت آن جزیره را بر بکری تفویض کرده علاء
حضرمی بمدینه آمد پس از آن تغیر اهالی آن جزیره طریقه
ارتداد پیش گرفته با گروهی کثیر از ابوبکر باز علاء حضرمی را
مامور آن دیار بهمه مردم آن جزیره ماهی تمام بمدافعت
پرداخته عاقبت تاب مقاومت نیاورده تسلیم
شده حطم پسر ضبیعه رئیس ارتداد با گروهی بقتل
و منذر پسر نعمان نوه منذر ملقب بمغرور مامور و اسلام

و اسلام قبول بهمه اخلاص یافت خمس غنایم
و نامه فتح علاء حضرمی روانه مدینه بهمه و در امارت
آن استقلال و دستبرد تمام یافت در خلافت
خلیفه ثانی ماهی مفصل باز بامارت آن جزیره
منصوب شده در سال هفده هجرت
در آنجا درگذشت

در سال هفتاد و دو ابو فرنک خارجی بقهر و غلبه
بحرین را از دست والیان بنی امیه منتزع بهمه در
هفتاد و سه عبد الملک پسر مروان بعنوان نامعروف
روانه آن ناحیت بهمه ابو فرنک دهش هزار نفر از
اهالی آن ناحیت بقتل و هشتصد نفر مامور و آن خطه
باز بنی امیه را مرتفع شد

در سال صد و پنج معمر پسر ابی زینب عبدی خروج
کرده اشعث پسر عبد الله نوه جارود والی آن
خطه را فرار داده نوزده سال با قرار کامل حکومت

حکومت بنجهه عاقبت سفیان پسر عمرو عقیلی اولاد
مقتول و جزیره را متصرف شد

در سنه صد و پنجاه و یک عقبه پسر سلیم از جانب
منصور عباسی بحرین را به سلیمان پسر حکیم عبدی
والی ناحیه لا مقتول و تمام جزیره را منهوب
و جماعتی را مأمور راهنه بغداد فرستاد

در سال چهارصد و چهل و نه صاحب آن زنج جزیره
بحرین را متصرف و در این چند مدینه هجر فرستاد
و جماعتی کثیر با دکر دیز

در سنه ۹۳۲ در نهصد و سی و دو پرتقالیها آن جزیره را متصرف و در
منعه قلعه حکمی بنا نهاده هنوز آثار آن قلعه باقی
است بعضی از مردم چنین گمان کنند از آن بنیه الکاره
و عمارات سلاطین ساسانیان باشد لیک
چنین نیست خلاصه صد سال در نهایت نفوذ و اقتدار
آن ناحیت را در تصرف داشتند

فصل در انقراض پرتقالیها
و وقایع مهمه آن
خطه تا زمان حکام حالیه

در سنه ۱۳۹ هزار و سی و نه از جانب شاه عباس اول صفوی
نامعروف و عساکر ظفر مآثر صفویه بریاست امام قلی
خان سرکرده فارس مأمور بتسخیر شده جمعی بزرگان
از وجود پرتقالیها مرتفع نمود بجزیره بحرین رفت و آن
جزیره را از پرتقالیها منتزع و در حوزه مملکت
صفویه در آورده

در سنه هزار و چهل و سه نوزدهم سلطان از حکومت
بحرین منفصل و بر دار شاه صفی احضار شد پس از
حصول شرفیابی هدایا و تحف چیز گزر آینده یکی از
آن تحف شمشیر امیر تیمور گورکانی بجهه مجرد خلعت
حکومت پوشیده و بحرین معاودت کرد

در سال هزار و هفتاد و هفت اهالی جزیره از تعرضات

تمرتایت بابا خان سلطان بستوه آمده بر برادر سلطان
صفویه شکایت کرده بابا خان منفصل و زمان
سلطان پیر قزلخان را مامور بهبیتان
داشته بحکومت بی جزیره منصوب شد

در سال هزار و سیصد و ۱۱۱۲ هفده محمد تقی خان از حکومت
آنجا منفصل و قزاق سلطان حکومت آنجا یافته
تاریخ آن عزل و نصب را شاعر نکو بنظم آورده
محمد تقی صرفوه عن بحرینا
غام الفتور و حکموا قزاقا
ملأ الفجاج ببغیه و فجوره
فلذا الی تاریخه قد زاقا ۱۱۱۳

در سال هزار و صد و ۱۱۰۱ و پنجاه و یک سیف پیر سلطان
لام سقط بحرین آمده آن جزیره را متصرف و ایالیرا
شش روز قبل عام هفده

در سنه هزار و صد و ۱۱۰۲ پنجاه و دو محمد تقی خان و کلبعلی خان

خان از جانب نادرشاه مامور تدمیر سیف پیر سلطان
شده بمسقط رفته سیف را مقتول ساخته و بنیات
حکومت بحرین بشیخ غیث و شیخ ناصر از آل مزکور
تفویض یافت پس از وفات آن دو برادر شیخ
نصر پسر شیخ ناصر حکومت یافته

در سال هزار و صد و نود و هفت ۱۱۹۷ آل عتوب در قطر
و زبارة رایت سرکشی افراشتند شیخ نصر بمقابله و مقاتله
آنها شتافت شکست فاحش یافت پس از هزیمت
بوشهر رفت و از شیراز استمداد و استعانت
خواسته جمعی امور داخله مملکت هرج و مرج بهم رسید
اهالی بالحاح مطالب ام نصر احمد پسر محمد زوجه خلیفه
جمعی جزیره را خالی دیده آنجا بیرون می نقل جزیره را
متصرف و عیال و اطفال شیخ نصر را در
کشتی محفوظ بوشهر رسانید

باب سیم در بیان حکومت و حوادث ایام حالیه

باب سیم

فصل در نسب و سوانح ادوار انهم و حکومت احمد

محمد پسر فضیل از آل بوفلاح و اهالی ظفره از توابع بوضبی بعهد حاضر بوده فاضل و خلیفه ذریه آن حاضر شهرند بآل خلیفه و آل فاضل هر دو بالعوره بنزد کویت رفته بغواصی مشغول شده حاضر بکار گذاشتند محمد پسر خلیفه و خلیفه پسر فاضل وقتی از محمد خلیفه نسبت بصباح که حکومت کویت را داشته سرفه صباح در حال محمد را بحبس فرستاد خلیفه در خفا کشتی مخصوص حاضر کرده عیال و اموال تا در آن کشتی حمل نموده شبانه محمد را از حبس بیرون آورده در کشتی نشانده بایران افتاده جانب قطر شتافتند در قطر بقبیله عمر برفاهیت داشته کذر انیده و در گذشته از محمد پنج فرزند ذکور خلیفه و احمد و دعیج و ابراهیم و برغش از خلیفه پنج فرزند

فرزند ذکور راشد و مبارک و دعیج و محمد و فضیل و هفت فرزند اناث خلف ماند احمد پسر محمد نوه خلیفه پس از وفات پدر داعیه حکومت قطر پیدا کرده اهالی قطر طوع اطاعت و تمکین او نموده در هزار صد و هشتاد و یک استقلال خویش بمشایخ اطراف اعلان داده و قلعه مربع را بنا نهاد از مربع بزبان محض صیانت از تطاول و حیل اعراب از دو سو حصار محکم در دیوار متین کشیده اهالی قطر هر سال مالیاتی معین بطایفه قواسم و مشایخ بوضبی میدادند کیفیت آن مالیات را ممانعت نموده

در سنه هزار و صد و نود و هفت شیخ نفر از جزیره بحرین بقصد تصرف قطر لشکر کشیده در قطر کشتی فاخش یافت و منجوش غالب مقتول و نحو بطلب اعانت دلدار از دولت علیه العلیه بوشهر رفته احمد غایب شیخ نفر را مغتنم شمرده آنچه جزیره بحرین را بیرون

بودن ممانعتی تصرف نموده بجلب قلوب رعایا اشتغال
ورزیده پس از چهار سال حکومت در سال هزار و دویست
و ده درگذشت سه پسر رشید سلمان و عبدالله و خلیفه
و دو پسر صغیر از او باقی بعد تاریخ جلوس او را شاعر چنین
برشته نظم کشیده احمد صادق فی اوائل خلیفه

فصل

فصل در بیان
حکومت سلمان پسر احمد

پس از وفات پدر حکومت بحرین و قطر یافته رعایا تمکین
او کرده چون پدر خصال ستوده در پیش گرفت غالب
اوقات در قطر سکونت داشته حسب اتفاق

بحرین میآمد

در سال هزار و دویست و چهار سید سلطان امام مسقط آمده
بحرین را بقهر و غلبه تصرف نموده نایبی در آنجا گذاشته
مراجعت کرده در عرض سه از دنیا درگذشت سلمان باز بحرین را
متصرف و اتباع امام مسقط را

سقوط امام مسقط از بحرین

در سنه هزار و دویست بیست و چهار سعود پسر عبدالعزیز امام
نجد آمده قطر و بحرین را تصرف نموده سلمان پسر احمد و
عبدالله و خلیفه پسر مبارک و سلمان پسر رقبه و سید یوسف
پسر سید سلمان را مأمور ریاض دارالامامه نجد کرده
پس از سالی اسیر الاغیر از سلمان و عبدالله تا ثانی نفر
کهه بوطی مألوف رعیت بوده

در سال هزار و دویست و بیست و شش عبدالرحمن پسر خلیفه
نوه راشد و خلیفه پسر سلمان نوه احمد اهالی قطر و بحرین را
با امارت خود دعوت کرده از آنها بیعت گرفتند و نواب
سعود را از آن صفحات تا آن پرگنه که آن خبر بمسامع سعود
رسیده در حال باستمالت سلمان و عبدالله پرداخته
آنها را از محبس الغو ساخته ضیعت و انعام وافر داده
تعهد تصفیه و تنقیه بحرین و قطر از آنها گرفت از جانب
خود شخصی و پنجاه نفر سوار با آنها کرده و روانه مقصد نموده

حضرات چون بقطر رسیدند اسب و اسلحه مامور بود
پنجاه سوار را گرفته ضبط نموده آنها را بخفت تمام
رجعت دادند

در همین سال رحمه پیر جابر از بنی اعمام سلطان بخدمت رفته
عقد معاهده با علام کنبر بسته از راس تنوره و دارین
در کشتی شراعی نشسته بقصد محاربه بنی اعمام خود روانه بحرین
شده اهالی بحرین در مراکب خود بمدافعه آنها بیرون
آمده در وسط دریا تلاقی فریقین دست داده غالب
مراکب علام کنبر محروق و مغروق و دست رحمه
پیر جابر مقطوع و چشمش معیوب و خایب و خاسر
هزیمت یافته بقطیف رفت

در سال هزار و دویست و پانزده سید سعید علام سقط بحرین
امر آنجا را بمجازات شرعیه تصرف نموده سلطان
فرار کرده بقطر و زبارة رفت سید سعید حکومت بحرین
برادر خود سالم داده تشریف وزارت را بمعتمد خود

خلف بخشیده حرکت غنیم کار را از حوصه نوبه نزد آنها
گذاشته و کشتی گرفتن را مامور توقف آنجا کرده و مراجعت
نموده شیخ نفر در آنوقت بعضی مناسبات از بوشهر
بحرین آمده در خدمات سالم مشغول شده

در سال هزار و دویست و شانزده سلطان جمعیتی زیاد تهیه
دیده غفلتا امر بحرین را تصرف نمود سالم و ملا زینش
بسقط شیخ نفر باز بوشهر مراجعت کرده

چون از معاملت رحمه و علام کنبر آگاه شده جزیره بحرین را
دو برادر سلطان و عجی آگاه میان خود تقسیم کرده عاقبت
الفت ایشان بتعلقات متبدل یافته سالها گذشت با
قرب جوار یکدیگر را ملاقات ننموده

در سال هزار و دویست و سی و هشت سلطان در گذشت
پنج فرزند رشید خلیفه و احمد و قهر و حمود و عجی از اولاد
و دو پسر رضیع از او باقی بود

فصل در بیان

فصل

در بیان حکومت احمد
و خلیفه پسران سلمان

پس از وفات پدر احمد برادر بزرگ حکومت یافته
سیرت آباء و اسلاف خود را گذاشته بتعدیات و اجحافات
مشغول شده مردم از ظلم انها بستوه آمده نصف
اهالی ان جزیره بنیاد رفتن از کعبه و وطن مالوف را
وداع نمودند در این هنگام دو ولیت و جهان دو شه
احمد پسر سلمان درگذشت و خلیفه بتنهائی مشغول
حکومت شده پس از وفات احمد حکومت مذبوحی
نسبت بخلیفه از جانب عیسی الله سرنهد ولی مغیره
نفیله بقصد تخت کامیاب نیامده در این هنگام دو ولیت
و جهان دو نیج خلیفه در دو زنگاری گفته دو فرزند ذکور

محمد و عیسی از اولاد بعد

فصل در بیان حکومت

محمد پسر خلیفه

چون

عیسی خلیفه درگذشته محمد بر مسند حکومت

یافته امور عسکر و سپاه بر لوزنجو تفویض کعبه و نحو
مشغول کامرانی و حکومت شد پس از چند گاه برادرش
از اوزنجیره در مخفیه با عبدالله پسر احمد در سالها در راهیه
استقلالیت گذرانیده ساز الفت ساخته طرح موافقت
انداخته و عشیره و اقارب را بلطایف الحیل از محمد
رنجانیده مردم را بر برادر شوریده چون آب از
سر گذشت محمد از واقعه ملتفت انوقت چاره غیر از فرار
بجهت شبانه روزانه یافته شده بقلعه شنیات
ام کنیز پناه کعبه پس از فرار او بقلعه پسر احمد بر مسند
حکومت متمکن نه ماه تمام حکومت او طول کشیده
عاقبت تمام اقوام و اقارب و اهالی از سلوک
او رنجیده در مقام رفع و دفع او قیام کعبه عیسی پسر طریف
خال محمد در جزیره قیس متوطن بعد باستعانت خواسته
و محمد را باز از کنیز بحکومت و امارت طلبیده عیسی

عیسی و جهر در نهاره مجتمع متفقا بحرین لهه پس از محاربات
عدیده عبدالله منهزم و شبانه در کشتی سوار شده بسقط رفت
شب در بوشهر بمرض احتباس بول گرفتار روز دیگر
از آنجا در گذشت و چهار فرزند ذکور مبارک و ناصر و جهر
و جاهر از او خلف ماند باز جهر پسر خلیفه در مقر نیاکان
خود مستقر و مستقل شده استقلال ثانویه جهر در سال
هزار و دویست و پنجاه و هشت بجهه برادرش حسن گاه
در کجه استغاثت عاقبت از کلبور پورش و تعزیت
خواست جهر از تقصیر او در گذشت و امارت لشکر باز
با و تفویض نمود

۱۲۸۲

در سال هزار و دویست و هشتاد و دو باستعانت زاید شیخ
بوضبی در پانصد زورق و کشتی مشحون از مردم محاربه
روانه قطر شده جهر پسر ثانی انوقت حکومت قطر
داشت در سیصد کشتی و زورق بمدافعه آنها از قطر
برفتن لهه در وسط دریا تلاقی فریقین دست داده جهر

جهر پسر ثانی منهزم شده جهر پسر خلیفه قطر را تعرف
کجه عاقبت مصالحه در میان آمده و مالیاتی معین کجه
هر سال از قطر بحکومت بحرین داده شود پس از عقد مصالحه
جهر پسر خلیفه قطر را تمنیه کجه بحرین بعاقبت نمود
چون انتظام بحریه خلیج فارس در عهده دولت انگلیس
بجهه محاربه جهر پسر خلیفه و اهالی قطر در دریا دست آویز
نیکوئی انگلیسها را پیر شده هر چیز قبل از وقت
علی پسر خلیفه بعد حفظه در رانشی و مآل بینی بجواب دیر
حاجی احمد خان بر گذارنده خلیل ترکی را بوشهر
فرستاد از نواب سلطان محمد میرزا حسام السلطنه
والی فارس خواهش نمود مامور دریائی و پنجاه سرباز
روانه کنند بورود آنها تعهد کجه جزیره را بر دولت
قال و قیل بتعرف اولیاء دولت ایران دهد و ولی
ایالت فارس استعانتی بعرایض او نمود عاقبت کلنل
پیسی مامور دولت انگلیس در کشتی دولتی بانی رفته بدان

اعلان داده با پسر محمد پسر خلیفه از حکومت و قطع جزیره
منفصل و اخراج و سرا کبی در محاربه حاضر بعهد تسلیم
دولت انگلیس بخشد و دویست هزار ریال معادل یکصد
هزار تومان انگلی با پسر مصارده شهر محمد پسر خلیفه بورود
کلنل پیلی قرار گفته بقطر رفت و پسر خلیفه حاجی احمد
خان را واسطه نموده خاتمت و مآل امر قرار شد کشتی
دینا و دو زورق از ممتلکات محمد دویست هزار ریال
بابت مصارده تسلیم کلنل پیلی کنند و حکومت جزیره
در حمایت دولت انگلیس باشد کلنل پیلی قبول
کرده کشتی دینا را بوشهر فرستاد و دو زورق را آتش زده
قلعه محرق را خراب نموده حکومت به پسر خلیفه را
تصدیق کرده بقطر و بوضبی رفته از مشایخ آنجا مبلغی
معتنبه مصارده گرفته بوشهر معاودت کرده به پسر
خلیفه پس از قرار برادر و قرار امور زمام حکومت در کف
کفایت نخود گرفت و استقلال خود را اعلان داده بجلب

اما محمد پسر خلیفه از قطر بکویت رفته بناصر پسر مبارک
شیخ کویت التجا کرده ناصر دینی با جر با استعانت و امداد
محمد اتفاق کرده در ریال هزار دویست و هشتاد و شش متفقاً
روانه بحرین شده به پسر خلیفه برفاع بلور از مقر حکومت
حرکت نموده در رفاع تلاقی فریقین دست داده محمد پسر
عبدالله سرکرده عساکر به در باطن سلسله نفاق می ورزید
و در اعیه حکومت داشت در اثنای محاربه از دنبال به
در لوله بنوک نیزه کارش تمام نموده ابراهیم پسر
بخونخواهی پدر قیام نموده پس از اندک کرد محمد پسر عبدالله
و محمد پسر خلیفه هر دو وارد شهر شده محمد پسر عبدالله بود
محمد پسر خلیفه را در قلعه محبوس نموده و بردین نعمان
غارت شهر بر مال کسی ابقا ننموده تمام اموال رعیت
دولت انگلیس و غیره بنهب و تاراج رفت پس از چند
گاه کلنل پیلی و چند کشتی دولتی وارد مطالبه محمد محبوس

محبس و اموال منهوب رعایا نمود مهر پیر عبدالله قبول
کرده مشروط با مرضا و استقرار او در حکومت و ران
حیض و بعض عیسی پیر علی نوه خلیفه از قطر نزد کلنل
پیلتو و مستقبل شد اموال منهوبه را در عرض سه سال
بکواجه و سند نوشته کلنل پیلی سندش قبول و حکومتش
امضا نمود بنابر این مهر پیر عبدالله و مهر پیر خلیفه
و علی پیر ناصر و نفر وزیر مهر را گرفتار و در کشتی نگاه داشته
و بر فان الاعلان داده پس از مقت ساعتی در آیینه
کسی از شما در شهر دیده نشود خون او هدر و مباح است
اعراب از بیم دولت مقتدره تمام فرار کرده عیسی در دن
شهر در آمده بتنظیم امور حکومت و تنسیق احوال
رعیت بکواجه کلنل پیلی کشتی مخصوص محض
محافظت جزیره در بندرگاه گذاشت و خود بمنزل رفت
مهر پیر عبدالله را با جمعی از زندان و در آن در گذشت
و علی پیر ناصر و نفر را سمت وزارت را داشته از دولت

از دولت متبوعه نخواهد از انها شفاعت نمود پس از مصالحه
اجازه هر دو روانه احسا شدند مهر پیر خلیفه را بندر
عدن گذاشته سالها در آنجا بندر محترما محبوس بعد ماهی
شش روپیه معادل یکصد و پنجاه تومان از عیسی پیر علی
نمود معاش باو میرسید در سنه هزار و سیصد و سی و یک از
اولیاء دولت انگلیس اجازه سکونت در طایف
حاصل کرده در هزار و سیصد و هشت در مکه معظمه بمرض
وبا جهان را وداع نمود ده فرزند ذکور خلیفه و جابر
و عجل الله اکبر و عجل الله اصغر و ابراهیم و سلطان
و مهر و فارس و مادرش از بطون بعد و یوسف
و علی بیادگار گذاشت از علی پیر خلیفه ده فرزند ذکور
عیسی و راشد و فالح و خلیفه و عجل الله و ابراهیم
نجو نخوا هی پدر قیام کرد و مقتول شد و منصور
و ناصر و صقر و مادر هر سه انها از سیاه بعد و یوسف
که در سنه هزار و سیصد و نه در گذشت بیادگار مانده است

از نوادر روزگار و عجایب اتفاقات

حاجی عبد النبی پسر حاجی محمد هفتاد و پنجهزار تومان منصور
پسر رجب صد و بیست و پنجهزار تومان بدون استحقاق
محض کذب و بهتان بدولت انگلیس اظهار داشته
در نهب و تاراج آن از مالیه آنها تلف شده حالت
مبلغ مزبور از عیسی پسر ... بنجهه بانها داده
سالی پیش از آن واقعه رفت هرچه در کمپنی شده

و تمام شد

فصل در بیان حکومت

عیسی پسر

در سال هزار و دویست و شصت و شش چنانچه مرقوم رفت
حالت انگلیس حکومت عیسی تصدیق نموده عیسی
بحضرت برادر نحو اجر نام حکومت در دست
گرفت نخست رعیت بیاره را مصادره نموده از مالیه
آنها اموال مهنوبه رعیت حالت انگلیس را بکوچه

بکوچه پس از چند سال دهم در گرفت و عیسی بهمانی
مشغول حکومت شد در سال هزار و سیصد و هشت قرار داده
ثلث اموال اموات جزیره با مر حکومت و دیگر
کنز رعایا بهمان لقمه در صدد شورش بعضی عیسی
خاتمت لاحیه از ملی قرار در گرفت

لقب عیسی از شعبه بنی معاضد و آل بوکواره است اولاد
در جزیره قیس اقامت داشتند از آنجا ببوضبی رفتند
از بوضبی بقطر لقب چند سال قبل از قطر بجزیره
سکونت ورزیده و شغل تجارت نمودند در سال هزار و
سیصد و هفت خالد پسر نوه خلیفه همتک احترام جمر
پسر سالم پسر از مشایخ عمره لقب بعضی بنجهه سلطان
پسر سلیمه رئیس آن طایفه شکایت نزد عیسی کعبه عیسی
گردار خالد را مستوجب شکایت سلطان اعتنائی
ننموده لقب در مقام مهاجرت افتاد عیسی در مقام
ممانعت در آمده عاقبت بمجادله کشیده چهار نفر از جانب

جانبین مقتول شده خدعه هرگونه بجهة لک علی علاء
از بحرین برپی رفته بقاسم پیر محمد نوه ثانی حکومت
قطر را داشته پناه کعبه چون قطر از ممالک دولت
عثمانی است در حال با ابراهیم فوزی پاشا والی احساء
اطلاع داده دولت عثمانی مقدم انها را بزیر فرار
نباره که از توابع قطر محسوب می شود بعاده اقامت داده
بر مخصوص و چند نفر عسکر نیز مامور توقف نباره شده
تمام مراکب غواصی لک علی میرق دولت عثمانی
افراشته از این طرف عیسی بر دولت انگلیس و کلنل
دلسن مامور خلیج فارس مطالب را اظهار داشته
و خواهش رجعت انها بخصه دولت انگلیس بباب عالی
اظهار نمود لک علی از اشرار و سارقین دریا سنه
سالها مرارت ها کشیده انها را از نباره بیرون کردیم
و نباره را ما انها بخراب نمودیم حال دولت
عثمانی انها را پناه داده و نباره را محل سکونت انها

انها بعنوان کعبه باز اجتماع عموم سرقت و شرارت انها
میرود باب عالی از والی بصره صدق و بعد از ان مطالب
سوال نموده پس از تحقیقات و تدقیقات معلوم شد
مطالب مزبوره تمام محض بهتان بجهة جلب از باب
عالی مایوس شده کلنل دلسن را خصمانه نزد قاسم
پیر محمد فرستاده خواهش کفه از لک علی را باید ملحق شده از
پناه نمود و رسانند از قاسم نیز جواب مایوسانه
شنیده کلنل دلسن در مراجعت تفت کشتی از مراکب
لک علی بکشتی نمود قلص کعبه بحرین کعبه باز مراجعت
کعبه نه کشتی دیگر قلص کعبه با نمود کعبه مراکب مزبوره
تمام مخزون از مردار بوده لک علی بمعاضرت
قاسم پیر محمد محض اشتراک مراکب نمود در تهیه مقاتله
با بحریه بر لعه از ان واقعه بهانه در دست
دولت انگلیس افتاد کشتی جنگی بزباره گرفته تمام مراکب
لک علی غرق نمود تقریبا تیرصد کشتی کعبه و بزباره

دیزبانه توپ بست در عرض ده ساعت بنای سلام
خالی نمودی کرده سلطان پیر سلیمه رئیس لشکر
مشغول مذاکره با باب عالی شده شبی در دریا مشغول
تفرج بجهه شخصی از بنی عامر بتعلق دولت انگلیس سلطان را
از بادرآورده دلش بی رفته را خاطرش تجهه
در سال هزار و سیصد و چهارده کدورت میان قاسم
پیر محمد و عیسی بصلح و صفا تبدیل یافت و عیسی
اکبر فرزند ارشد خاطر را بموشهر فرستاد نزد کلنل ولسن
از دولت انگلیس ولایت عهد را در حق کنز جهه
عیسی به بنج فرزند ذکور خاطر در اشتر و احمد و جواشه
و حمد و سه فرزند اناث روشن است تقریباً سالی در حدود
هزار روپیه معادل پنجاه هزار تومان از بابت مالیات
و چهل هزار روپیه از بابت عشور عابر او میشود و نفر
نفر عسکر حاضر استماع همیشه در کنار او حاضر و موجود
فصل در اعراب دال و ذال

دال و ذال و حروف و معانی
بعضی از کلمات غیر
مانوس و غیر متداول

دال بهمزه مفتوحه و واو و الف و سکون لام بوزن
زوال

ازد بهمزه مفتوحه و سکون زاء هوز و دال مهمله بوزن
نزد

ابوکوآله بهمزه و باء موحده و واو و کاف و واو و همزه
و راء مهمله و هاء سکت بوزن ابوثقاله

بیسل بباء فارسی و یاء مثناة تحتانی و لام و یاء تحتانی
بوزن جبل

جاشم جیم موحده و الف و شین معجمه و میم بوزن
هاشم

حمر حاء مهمله و میم و دال مهمله بوزن صمد

حمور حاء مهمله مفتوحه و میم مضمومه مشدده و واو

دوداو ساکنه ودال مهمله

رقبه براء مهمله وقاف وباء موحده وهاء بوزن
سکنه

رفاع براء مهمله وفاء والف وعین مهمله بوزن
دفاع

نابه بنون وباء موحده والف وراء مهمله وهاء
بوزن شماله

طریف بطاء حطی وراء مهمله ویاء مثنات تحتانی
وفاء بوزن صهیب

طسم بطاء مهمله وسین مهمله ومیم بوزن
طرب

ظفره بظاء معجمه الف وفاء وراء مهمله وهاء هوز
بوزن سفره

قطر بقاف وطاء مهمله وراء مهمله بوزن
سطر

کوت

کوت بکاف ودوداو ویاء مثنات تحتانی وتاء منقوط
بوزن سهیل

لوز بلام ودوداو وزاء هوز بوزن جوز نام میوه ایست
مخصوص بقاط حاره سرخ رنگ وشبیه بگردکان
ومغز آن ماکول وشبیه بمغز بادام

موز بمیم ودوداو وزاء هوز بوزن جوز نام میوه ایست
مخصوص بقاط حاره وترکیب ولون آن مستطیل و
زرد است

منعمه بمیم ونون وعین مهمله ومیم وهاء هوز بوزن
محترمه

منامه بمیم ونون والف ومیم وهاء هوز بوزن
سلامه محرف منعمه است

محرک بمیم وحاء حطی وراء مهمله وکاف بوزن
محرز

مریر بمیم وراء مهمله ویاء مثنات تحتانی وراء مهمله

بوزن برر

برکخ بمیم مکسوره وراء مفتوحه مهمله وسکون یاء مثنات
تحتانی وفاء موقوفه ساکنه نام طائفه ایست

مقاصد بمیم وعین مهمله والف وصاد منقوط ودال
مهمله بوزن مقاصد نام طائفه ایست

نفر بنون وصاد مهمله وراء مهمله بوزن عصر نام
شخصی

دلسن بواو ولام وسین مهمله ونون بوزن سنجد

هجر بهاء هوز وجیم وراء مهمله بوزن حجر

تمت مفتاح الثانی فی تاریخ جزیرة
البحرین ویلیه مفتاح الثالث فی
تاریخ مملکت الیمن
ان شاء الله تعالی

قد فرغت من تسوید هذا الکتاب فی یوم العاشر
من شهر العاشر من سنة رابعة عشر بعد ثلث مائة والف
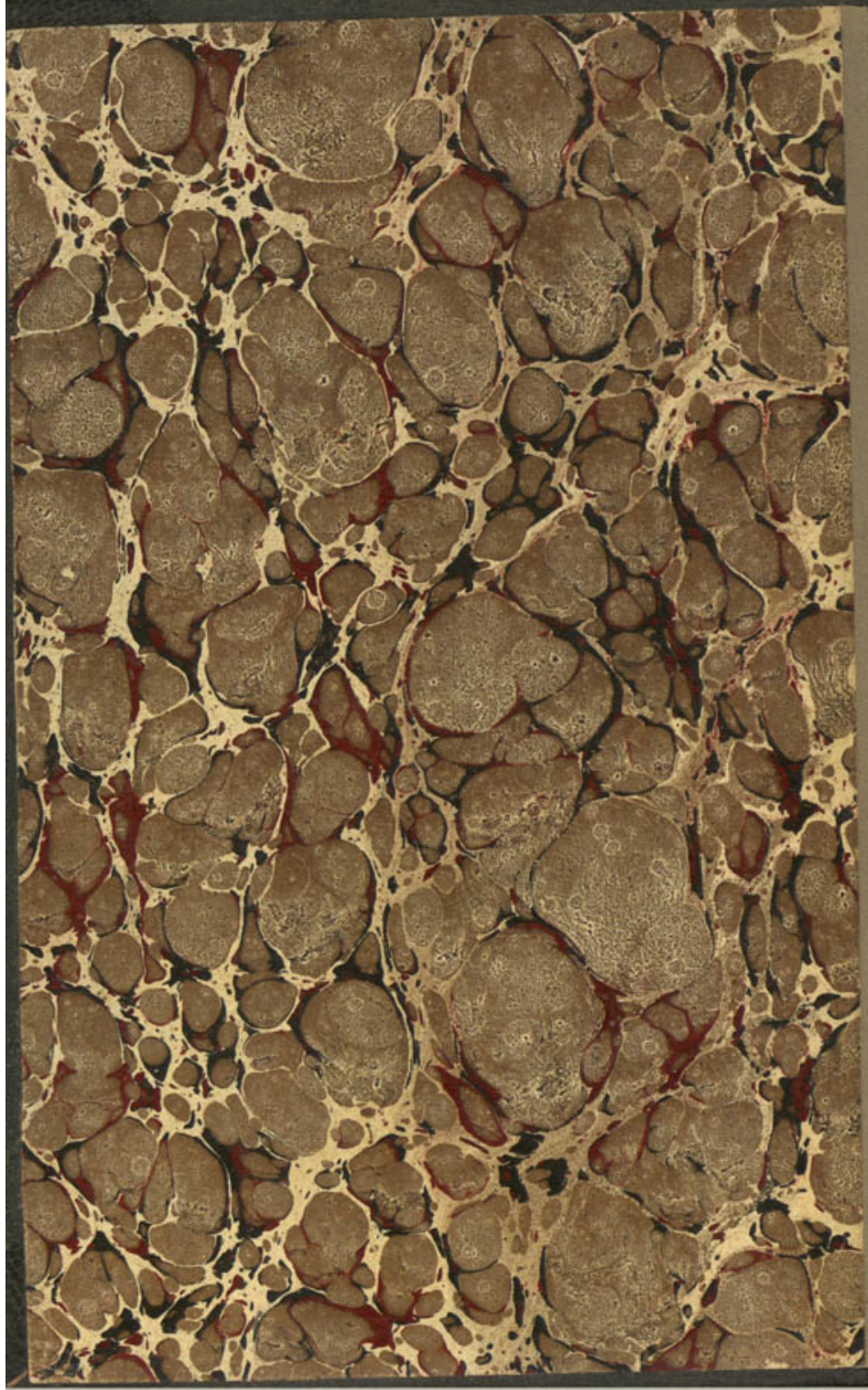
کتابخانه مجلس شورای ملی
جعفر سلطان القرائی
تبریز ۱۳۰۵